



Ketabton.com

اختصار وقایع مهم هفته

در کشور

معادل بیش از سی و هفت ملیون افغانی کودکیماوی و گندم اصلاح شده بساری بمنظور بلندرفتن سطح محصولات زراعتی طور قرصه بدسترس زارعین و لایت ننگرهار گذاشته شده است *

• • •

هفت هزارو سه صدتن زغال سنگ طسی هشت ماه گذشته امسال از معدن زغال سنگ دره صوف ولایت سمنگان استخراج گردیده است *

• • •

بمقصد تنظیم بهتر امور پس دانی در شهر و رفاهیت همشیریان تصدی ملی پس در نظر دارد يك تعداد بسپای مربوط خویش دابین سید نور محمد شاه مینه و خیرخانه مینه و نادر شاه مینه و میرویس میدان بکار انداخته و به این ترتیب دوستم انتهای شهر را با هم وصل نماید *

در جهان

رهبران (۶) قدرت بزرگ غیر سوسیالیستی جهان روز ۲۴ عرپ درامبویه واقع جنوب پاریس جمع شدند تا بگویند که بزرگترین مشکلات اقتصادی دنیای غرب را حل نمایند *

• • •

حکومت لبنان باز با مشکل حفظ نظم و امنیت در سرک ها و خیابان ها مواجه شده است *

• • •

نمایندگان بی بی سی و فرانسیس در راولپندی اطلاع داده اند که اسامبله ملی پاکستان باردیگر هنگامی دستخوش بینظمی و تشنج گردید که حکومت لایحه حاوی يك سلسله تعدیلات در قانون اساسی را بمجلس پیش کرد • اعضای مخالف حکومت و نمایندگان احزاب اقلیت اعتراض کردند که چون ستره محکمه پاکستان صلاحیت تعدیل در قانون اساسی را دارد بنا بران لایحه باید بدانجا راجع شود *

بناغلی ادوارد و گو لمبریس سفیر کبیر غیر مقیم ارجنتاین در افغانستان ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۲۴ عرپ اعتماد نامه اش را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مطابق مراسم معمول در قصر ریاست جمهوری تقدیم نمود *

• • •

کتاب پالسی کلتوری جمهوری افغانستان به لسان انگلیسی بسلسله مطا لغات و اسناد در مورد پالسی های کلتوری اخیرا توسط یونسکو طبع و در يك صدو چهل و یک کشور عضو آن موسسه توزیع شده است *

• • •

بمنظور جلو گیری از صعود قیمت چوب محرو قاتی باروالی کابل تصمیم گرفته تا مقدار کافی چوب را برای همشیریان فعلا در دو موضع شهر عرضه نماید • منبع گفت چوب بلوط از قرار فی کیلو يك افغانی و بیست و پنج پسل و چوب ارچه از قرار فی کیلو يك افغانی و ده پول بدسترس اهالی گذاشته می شود *

• • •

قرار داد ساختمان فابریکه پروسس و کنسرو زیتون به ظرفیت ۸ هزار تن زیتون در سال ، که در آینده قابل توسعه می باشد روز ۲۲ عرپ بین وزارت زراعت دولت جمهوری افغانستان و مشاوریت سفارت کبرای شوروی به امضاء رسید *

• • •

قرار داد تهیه وسایط ساختمانی بهره برداری و پرسونل تخنیک برای اكمال پروژه سرده بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد شد *

• • •

پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف روز ۲۴ عرپ ب کورسپای حرفوی و مسلکی دیدن نمود که از طرف ریاست تدریسات مسلکی تحت اداره و نظارت متخصصین و استادان آن ریاست برای آئنده شاگردانیکه سال گذشته در امتحان کانکور صنوف هشتم موفق نشده اند دایر شده است *

عکس ها از بالا به پائین:

* بناغلی رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه سفیر کبیر غیر مقیم ارجنتاین در افغانستان را برای تقدیم اعتماد نامه اش در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند *

* بناغلی محمد نعیم با نماینده خاص صدراعظم هند در حال ملاقات *

* پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور موقعیکه از نمایشگاه عکاسی چکوسلواکیا دیدن میکند *



پیک ژوندون

فهرست هفته

دولت جمهوری سا ختما نهای عامه را مطابق به مقتضیات و شرایط عصر
بوجود خواهد آورد. فعالیت های خانه سازی را تسریع خواهد کرد و
به بی خانه و مستحقین واقعی قرار مقررات آن توزیع خواهد کرد .
(از بیانات شاعلی رئیس دولت و صدراعظم)

تهیه و تامین مسکن

پنجشنبه ۲۹ عرّب ۱۳۵۴ - ۱۶ ذیقعدہ ۱۳۹۵ - ۲۰ نو مبر ۱۹۷۵

برای واری امور صحتی حجاج و تطبیق
بروگرام های صحت عامه تیم های مجبزی
صحتی از طرف وزارت صحتیه، بوختون و
آمریت خدمات صحتی اردو گماشته شده
است .

دکتر محمد آصف غروال رئیس طب
معالجی وزارت صحتیه ضمن ارائه این
مطلب گفت برای بر آورده شدن این مامول
پرسونل طبی اسال نسبت بسا لسی ی
گذشته هم از نظر تعداد هم از نگاه تجهیزات
و ادویه مکملتر و مجبزی تر می باشد .

اسال بیست و هفت نفر پرسونل طبی
اعم از دکتر داخله، جراحی صحت عامه
و غیره منسوبین آن بداخل نه گروپ برای
انجام خدمات صحتی موظف گردیده اند .

وی افزود بر علاوه وقایه حجاج در زمینه
چیچک، کولرا و مخرقه و حفظ دیگر برنسیب
های امور صحتی بین المللی یک سلسله
ندایر دیگر برای تنویر اذهان حجاج
مخصوصا در ساحه صحت عامه و حفظ الصحت
محلی نشریه های نیز چاپ و بدسترس
حجاج مذکور قرار داده می شود تا از آن
حسب ضرورت استفاده نمایند .

• • •

قانون خاص استملاك زمینهای سر وژه
خوشحال خان مینه بعد از تصویب مجلس عالی
وزراء و منظوری شاعلی رئیس دولت و
صدراعظم در شماره سیزده جریده رسمی
نشر و نافذ گردید .

بموجب این قانون دولت زمینهای پروژه
خوشحال خان مینه را بمنظور انکشاف شپرو
تامین مسکن برای مستحقین استملاك
می نماید .

در قانون خاص استملاك زمینهای پروژه
خوشحال خان مینه که در هفت ماده بادو ورق
جنول منضمه تدوین گردیده چگو نکسی
استملاك زمین های پروژه مذکور توضیح
داده است .

متن کامل این قانون برای اطلاع عامه
در روزنامه هانشر می شود .

خوشحال خان مینه مطابق پلانهای امروز
خانه سازی تحت سا ختما ن گرفته
خواهد شد، ولی در قسمت نحوه و
چگونگی سا ختمان های این پروژه
سا ختمانی اگر چنان تجویز اتخاذ
گردد تا سا ختمان های ساده برای
رهایش در نظر گرفته شود، درین
صورت مصارف زیاد را در قسمت
امور سا ختمانی بجا بخواهد
کرد .

بهمین ترتیب در نظر گرفتن -
سایر نیازمندی ها مطابق به مقتضیات
امروز نه تنها درین پروژه بلکه در
سایر پروژه های شهر سازی و
خانه سازی از جمله ضروریات
عمده و مبرم شمرده میشود .

چنانچه بنا علی محمد داود رئیس
دولت و صدراعظم در بیاتیه خطاب
بمردم می فرمایند «دولت
جمهوری سا ختما ن های عامه را
مطابق به مقتضیات و شرایط عصر
بوجود خواهد آورد، فعالیت خای خانه
سازی را تسریع خواهد کرد و به بی
خانه و مستحقین واقعی قرار
مقررات آن توزیع خواهد کرد» .

زیاد دارد. توسعه و گسترش پروژ
های خانه سازی و مکروریانها و
استملاك زمین هاییکه برای پروژه
های جدید سا ختمانی از آن -
استفاده می شود از جمله اقداماتی
است که دولت برای رفع مشکل -
بیخانگی رویدست گرفته است.
چنانچه به تاسی از همین مفکوره
اخیرا قانون زمین های خوشحال
خان مینه نشر و نافذ گردیده است
که بموجب این قانون دولت زمین
های پروژه خوشحال خان مینه را به
منظور انکشاف شهر و تامین -
مسکن برای مستحقین استملاك می
نماید .

البته همانطوریکه در بخش
منضمه نحوه و چگونگی توزیع
زمین های خوشحال خان مینه -
توضیح گردیده است، این زمین ها
برای کسانی داده میشود که زمین
و یا خانه نداشته باشند . بدین ترتیب
با توزیع زمین های خوشحال مینه
معضله یکتعداد از شهریان که با
مشکل بی خانگی مواجه اند برطرف
شده و صاحب زمین و سرپناهی
میشود. اگرچه پروژه سا ختمانی

یکی از عمده ترین نیازمندی
هاییکه توجه زیاد را بخود معطوف
داشته مساله مسکن و منزل
است که در پهلوی سایر احتیاجات
اساسی در قدم نخستین قرار دارد.
تهیه سرپناه امروز در بسیاری
از کشورها و بخصوص مساله
روبه انکشاف برای اکثریت یک
سوال است و یک معضله بزرگست.
سا ختن ابتدایی ترین منزل برای
بسیاری از مردم از آنجهت دشوار
است و حتی ناممکن که ایجا ب
مصارف نسبتا زیاد را مینماید.
برایم تهیه مسکن و جای
رهایش همیشه بحیث یک مشکل
موجود بوده است. روی همین
ملحوظ تپ و تلاش های زیاد هم
درین راه صورت گرفته است
تا اگر این معضله به نحوی از انحا
برای همه حل شود، زمین رو مفکوره
تهیه مساکن ساده کالونی ها و
مکروریان ها باخاطر مر فوعسا ختن
همین مشکل بوجود آمده
است.

مساله مسکن و مشکلا تیکه ازین
ناحیه موجود است، موضوعی
است که دولت جمهوری سا ختما ن

سی ملی متر مختلف میباشند که در ساحه عمل استفاده دستسه جمعی مشکلات عظیم را بار می آورد. برای اینکه این چهل نوع توپ در محاربه مورد استفاده قرار گیرد باید چهل نوع جبه خانه مختلف تهیه گردد. در حقیقت برای هر يك از این جبه خانه ها باید يك كشتی جداگانه در نظر گرفته شود تا در صحنه محاربه مشکلات خلق نكردد.

همچنان ناتو دارای سیزده نوع طیارات جنگی و ترانسپورتی میباشد. هر کدام اینها توسط يك كمپنسی جداگانه ساخته شده و ریزه های آنها بهم سازش ندارند.

مشکل مهم

قدرت سیاسی و بهره بر داری اقتصادی در عنصر مهمی است که در موضوع تنوع اسلحه ناتو نقش مهم را بازی کرده است. هر يك از اعضای ناتو کوشش دارند با داشتن اسلحه تولیدی خود شان قدرت را حفظ نموده و هم پرستیژ ملی را از دست ندهند. بعضی از اعضای اروپای غربی ناتو بیشتر متوجه امریکا اند تا فرانسه.

يك نمونه این توجه (معامله قرن) بود که شش ماه قبل به منفعت امریکا تمام شده چهار عضو ناتو میخواستند طیارات جدید جنگی برای خسود خریداری کنند. فرانسه مساعسی زیاد بخرج داد تا اگر امکان داشته باشد طیاره نوع میراژ را بالای این چهار عضو ناتو که جمعاً سه صد طیاره جنگی به قیمت مجموعی اش از پانزده بلیون دالر خریدار بودند بفروشند. امریکا میخواست طیاره نوع (اف ۱۶) جنگی خود را که آنرا رقیب میراژ میدانند بفروش بپرساوند.



تقایم سیاسی هفته

از شفیع راحل

انواع اسلحه

و ناتو

مذاکرات عالی بین ممالك عضو پکت ناتو برای حل کردن معضله ای که (ستندرد ایزیشن) یا هم جنس و هم نوع ساختن اسلحه پکت ناتو خوانده شده در هفته اخیر در جریان انداخته شده است.

اعضای ناتو مدعی اند که تنوع در جنس سلاح دست داشته مشکل بزرگ سوق الجیشی را در صنعت عسکری بار آورده است. قدمه های مختلف اردو های مشترک این پکت با اسلحه مختلف النوع مجهز اند.

ما نوره اخیر که توسط ناتو صورت گرفت طبق راپور های منابع غربی

پیام‌خوانندگان

یکی از عناصر اساسی نظام زندگی ملی ما همانا چگونگی سطح حیات کتله‌های مختلف مردم ماست که باید ضرور و متدرجا بهبود و انکشاف یابد.

دو مؤثره عوامل متشکله سطح حیات مردم همانا سواد و مطبوعات واقعاً دوجز مؤثر است که بذل مساعی بی‌میرودا متعهداری را التزام میکند و باز خود این دو عامل نیز در عین حال لازم و ملزوم یکدیگرند و تکمیل سواد شرط ضروری انکشاف مطبوعات است و انکشاف مطبوعات نیز دوام و مؤثریت نقش سواد را در پیشبرد و انکشاف سطح حیات مردم ضمانت میکند.

دولت جمهوری برای آنست که هماهنگ و هم‌دیف‌ساز مساعی که تاکنون در جهت انکشاف سطح حیات مردم بعمل آمده و یابد آینده رویدست گرفته میشود علیه بیسوادی نیز در دوجبه مبارزه بعمل آید. باین معنی که از یکطرف تعداد مشمولین مکاتب ابتدا تبه و دهاتی چندانکه مقدور است افزایش یابد و از سوی هم در جهت تکمیل سواد بین کتله‌ها نیروی گار خارج مکتب چنانکه علما و عملامقتضی بنماید تلاش صورت گیرد.

باین اساس دولت جمهوری در اواسط سال ۱۳۵۲ اداره ملی مبارزه با بیسوادی را در چوکات وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به اساسات علمی و بادر نظر داشت تعاریف حاصله از سایر کشورهاییکه از لحاظ موقف مبارزه با بیسوادی با وطن ما وجه مشترک دارند عملیات سواد آموزی را بشکل حیاتی و مرحله به مرحله با فعالیت‌های پروژه‌های منتخبه انکشافی پیامیزد و متدرجا دامنه این مبارزه را در سراسر مملکت بشکل یک مبارزه ملی گسترش دهد.

البته تکمیل سواد در مسیر انکشاف افق تفکر و وجود دانش مردم معضلی که قدم نخستین است. تامین اهداف مراحل بعدی آنرا همانا مطبوعات ماهی عیده دارد که از طریق نشرات رادیویی و سایر وسایل سمعی و بصری و انتشار مواد مطبوعه مخصوص کم سوادان و تاسیس کتابخانه‌های عامه و شبکه‌های وسیع کتابخانه‌های سیار برای مناطق روستایی در جهت تکمیل اطلاعات عامه و معلومات اخلاقی و مفید مورد ضرورت انکشاف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به مؤثرترین شیوه هاتلاش ورزد.

دین شماره

فستیوال موسیقی در چمن‌آبوم	ص ۶	راپوراز: طارق کوه گدا
شعر، آفریده جان و آئین زندگی کامل	ص ۸	مصاحبه از: الف زلمی
پرواز نمایشی طیاره بوئنگ ۷۴۷	ص ۹	از: ن. د.
گزارش خبر نویسان از سراسر جهان	ص ۱۰	ترجمه: میرحسام الدین
روزاگنیدی ۸۵ ساله ...	ص ۱۲	ترجمه: پرومند
دموسیقی الی اود هغو جووونکی	ص ۱۴	دتمین ژباړه
باگام‌های آهسته بسوی هالیوود	ص ۱۶	ترجمه: زلیخانورانی
دروغ	ص ۱۸	ترجمه: رز
یادی از پروفیسور غلام محمد مصور	ص ۲۰	عنایت الله
مسئولیت‌های زنان در اجتماع	ص ۲۱	نوشته: ازراحله راسخ
تونی کرتیس	ص ۲۲	ترجمه: داود زهدی
هنردولابی قرنها	ص ۲۶	تتبع از حامد نوید
جمهوریت لبنان	ص ۲۸	ترجمه: کوه گدا
خانه کرائی دارین ؟	ص ۳۶	نوشته: جلال نورانی
لمر	ص ۳۸	درحمت خبرزوی ژباړه
سقوط	ص ۵۴	دامین افغانپور لیکنه
زبان آریایی	ص ۶۲	نوشته: فاروق تیل آب رحیمی

پیغله شهنواز متعلمه صنف یازدهم لیسه سوریا انانسر پروگرام که اخیراً به مناسبت سال بین‌المللی زن در آن لیسه برگذار شده بود.



گزارش: طارق کوه گدا



گوشه از اشتراك كنندگان در فستیوال موسیقی

فستیوال موسیقی برای نخستین بار در کشور با اشتراك گروه های هنری اسکوایر از کشور سریلانکا، ستاره ها و چهار برادر از افغانستان روز ۱۶ عقرب از طرف هنرهای انترکانتی- ننتال در جمناز یوم پو هنتون کابل برپا شد.

درین فستیوال موسیقی که باشور و هیجان زیادی بر گزار شد ۴۵۰ نفر اشتراك کرده بودند.

این فستیوال موسیقی برای آن آغاز شد تا طرفدارانش برای برگزاری برنامه های بعدی معلوم شود و با وجودیکه در برنامه صبح این پروگرام تعداد علاقمندان اندک بود ولی در برنامه عصر آن تعداد علاقمندان آن افزایش یافت.

در آغاز پروگرام را گروه هنری اسکوایر با موسیقی پرسر و صدا خوشی شروع کردند و جمعی از پسران به پایکوبی پرداخته و کف زدند نهی تماشا چیان بدرقه آنها گردید.

پس از یکساعت نوبت به گروه هنری ستاره ها رسید. گروه هنری ستاره ها بر هنری

فستیوال موسیقی در

تماشاگران با گرمی زیادی

ز

خویش فضای جمناز یوم را بلرزه در آورده بود. هاشم بها هم آواز می خواند و هم گیتار مینواخت و هم «جاز» با نند را بصدا در می آورد. احمد شاه تار های بیس گیتار را باختیار داشت.

هاشم بها چند پارچه فلکلوریک (تورده جان)، (کمر باریک) و همچنان ترانه های مشهور کشور را خواند که با اصطلاح خود شان در نواختن آهنگ آن «دست زده بودند». گروه هنری ستاره ها با لباسهای سیاه ظاهر شدند با استقبال پر شور همه مواجه گردیدند.

جمال معصومی که پوهنځی انجنیری را خوانده مدتی در ایالات متحده مشغول تحصیل دانش بود و در ضمن خود را بر موز موسیقی غربی آشنا ساخته است و زمانی که در مکتب حبیبیه درس میخواند، در جریان درس کنسرت های مکتب مذکور را رونق زیادی داده و همینکه شامل پوهنځی انجنیری شد، در جشن جوانان که از طرف جوانان با لندوی پوهنتون برپا شد او



ستاره ها در فستیوال موسیقی و آواز خوانی

ولی نوبت به گروه هنری چهار برادر رسید.

گروه هنری چهار برادر متشکل بود از مصطفی لید گیتاریست، فرید آرگنیست، بصیر و فریدون بانگو نواز، همایون درم نواز و مصطفی و فرید آواز خوانها.

در این فستیوال این گروه برادر است در گذشته برای «چهار برادر»، اعضای آن بودند و لی حالا سه برادر باقی مانده و سه تن دیگر در آن عضویت یافته اند.

که در این فستیوال این گروه و مورد استقبال گرم تماشاچیان قرار گرفتند.

ساعت شش شب این فستیوال موسیقی باقره کشی جوایزی برای اشتراک کنندگان به پایان رسید.

تکت ادخال درین فستیوال هفتاد و پنج افغانی تعیین شده بود و همین علت و سردی هوا بود که در پروگرام صبح آن تعداد کوچک مردم، اشتراک نمودند و لی اگر قیمت تکت ادخال خصوصا برای محصلان پوهنتون و شاگردان معارف تخفیف داده میشد، امکان اشتراک گروه کثیر مردم را مساعد میساخت و هم اگر این نوع فستیوال های موسیقی افزایش یافته و شرایط جوی محل بر گزاری آن مدنظر گرفته شود مزایای بیشماری دارد و از جمله: گروههای هنری گرچه هر کدام در رستورانها و هونلها مصروف اجرای کنسرت هستند، در صورت اشتراک شان درین نوع محافل، مردم با آنها بیشتر آشنا میشوند و وسیله سرگرمی و تفریح سالم جوانان ما را که تشنه این نوع برنامه ها هستند، مساعد میسازد.

درین فستیوال گروه هنری ستاره ها پارچه های مختلفی اجرا کردند که چند تای آن تازه و مربوط بامسال بود ولی اگر بمثابه کشور های دیگر این فستیوال بعد از چندین روز بر پا میشود گروه ها را مجبور به نوآوری و عرضه آهنگهای جدید میسازد. در حالیکه مثلاً ستاره هادو آواز خوان برانده چون جمال معصومی و هاشم بها دارد و دیگرانش ازین نعمت چندان بهره نداشتند.

این فستیوال موسیقی که برای نخستین بار بشکل آزمایشی بر پا شده بود، امید است بدنبال خود برنامه های بهتر و همه جانبه تری را داشته و مشکلات موجود حل و اتمام گروه های هنری برای اشتراک در پروگرامهای نظیر این فستیوال دعوت صورت بگیرد.



گروه هنری اسکوا پر

دعوت از جوانان پوهنتون برپا شد

ز آن استقبال کردند

چند پارچه غربی اجرا نمود و همچنان با رهنمایش گروه هنری پوهنتون از وجود او بهره میگرفت. هاشم بها که لیسانس پوهنخی زراعت و هم اکنون عضو کادر تدریسی آن پوهنخی است مدتی گروه هنری شکوفه ها را همراه انداخت و لی حالا باجمال معصومی و دو عضو دیگر ستاره ها دست بدست هم داده و این گروه را باوج از عقب آلات موسیقی جا خالی نمایند.



گروه هنری چهار برادر



سریر شاعر معاصر کشور درمورد شعر ابراز نظر می کند.

مصاحبه از الف زلمی

شعر، آفریده جان و آیین زندگی کامل

شعرا (آفریده جان و آیین زندگی کامل) میدانند. بهر صورت، در مجموع بادر نظر داشت و جوهر مشترك آرای صاحب نظران متقدم و معاصر، می توان گفت که شعر شناخت و برداشت شاعر از واقعیت های زندگی است، که به نحو کلام مرتب با وزن و هم آهنگ باشد. حال اینکه این واقعیت چگونگی است و از کدام پهلوی های زندگانی نشأت گرفته باشد شرایط زمان و مکان فرق می کند. به عقیده من شعر احساس و ادراک خاص شاعر از واقعیتهاست که در محدوده ای کلمات زیبا و دل انگیز بیرون میریزد و نمایانگر گیرش فکری و از پدیده های متنوع محیط زندگانی می باشد. اما در باره ای وظیفه شعر باید گفت که از بدو، پیدایش تا امروز و در آینده نیز شعر وظیفه اصلی و قطعی اش را که رهبری بشر به آیین زندگانیست چه در جمع انسانهای مغاره نشین و چه در میان بشر عصر اتم انجام داده و خواهد داد. همچنان بخش و (باقی دارد)

نیک محمد سریر شاعر خوش ذوقی است. شاعری که کم شعر می گوید و کمتر بدست نشر می سپارد. او گاهی به روش گذشتگان شعر می گوید و زمانی هم آهنگ و همراه بانو گرایان شعر نو میسراید. سی و شش سال عمر دارد، در رشته مناسبات بین المللی از یو. ان. سی. حقوق و علوم سیاسی فارغ گردیده، و در رشته اقتصاد و پلان گذاری در کانادا نیز به تحصیل پرداخته است. زبان فرانسوی را خوب می داند، به انگلیسی آشنا می دارد. فعلا منشی دیوان حرب قوای کار است. سریر دو کتاب یکی اصول اقتصاد سیاسی را از فرانسوی و دیگر کتاب شرح حال و فلسفه غزالی را که از تالیفات علامه شبلی نعمانی است از اردو به دوزی در آورده است. تازه ترجمه کتابی را در روان شناسی از زبان فرانسوی به پایان رسانیده و در هنر واد بیات در تالیف مشخصی در مقایسه گلستان سعدی و بهارستان جامی دارد. هم چنان از بیست و دو سال به اینطرف با مطبوعات کشور همکاری داشته و هم مقالات متعدد در زمینه های حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و ادبی نوشته است.

است و نظامی عروضی شعر را «صنعت اتساق مقدمات موهمه والتیام قیاسات منتحبه» دانسته و شمس-قیس رازی آنرا چنین تعریف کرده است: «شعر از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده، مرتب، معنوی، موزون، متکرر، متساوی و حرف آخرین آن به یکدیگر مانده». سن ژون پرس شاعر شهیر فرانسه

خوانندگان عزیز! صحبت این هفته در مورد شعر و شاعری همراه با یک تن دیگر از شاعران کشور ماست.

می پرسیم

شماره باره اینکه شعر چیست و چه وظیفه دارد چه نظر دارید؟

بنظر میرسد که منتظر چنین سوالی بوده، بلا فاصله می گوید:

• • •

مشکل است برای شعر تعریف واحد و مشخصی را قایل شد. یا اینکه در قالب ردیفی از کلمات معین مفهوم و معنی شعر را بصورت محدود گنجانیده و آنرا همیشه و به یکسان بیان کرد. زیرا شعر از ابتدای تاریخ ادبیات تا امروز تعریفهای ناممکن و مختلف از یکدیگر شده و البته هر کدام از آنها متعلق به یکی از صاحب نظران هنروران و شاعرانی است که خود در رشته ای از رشته های علم و ادب دانش، بینش و گرایش خاص داشته اند. چنانچه ارسطو شعرا را (سخن شور انگیز) گفته و بوعلی سینا آنرا «کلام مخیل» خوانده



طیاره اس، پی ۷۴۷ با وسایل مختلف راحتی مجهز است

پرواز نمایشی بوئینگ اس پی ۷۴۷ در کابل

نویسد که در داخل طیاره قبل از پرواز سلایدهای نمایش داده شد و یکی از کارکنان آن در مورد ویژگی‌ها این طیاره و فعالیت‌ها و اجراءات اس، پی ۷۴۷ به حاضرین معلومات داده بعداً کپتان و پیلوت طیاره در تخیلی آن به حاضران معلومات داد. بعداً طیاره مورد نحوه پرواز سرعت و خصوصیات بر فراز شهر زیبای کابل به پرواز درآمد و بعد از گردش مختصر روی با میان و منظره زیبای بند امیروارد فضای لوگر گردید. جایگاه درآینده قرار است میدان هوایی بین‌المللی با مدرن‌ترین وسایل برای میدان ساخته شود.

بعد از آن طیاره به آرامی درمیدان هوایی بین‌المللی کابل فرود آمد.

طیاره رابه آسانی پرواز دهند. طیاره اس، پی ۷۴۷ دارای د و منزل بوده که منزل فوقانی آن بشکل يك سالون باچوکی راحت ساخته شده است که کلاس اول درین منزل قرار دارد. خبرنگار ژوندون که در پرواز نمایشی اس، پی ۷۴۷ حاضر بود می

وسایل متنوع برای مشکلات مسافران مجهز میباشد.

یکی از پیلوت‌های طیارات آریانا افغان هوایی شرکت گفت که طیاره اس، پی ۷۴۷ دارای تخنیک میباشد که با طیارات آریانا بسیار کم تفاوت دارد و پیلوت‌های آریانا میتوانند این

طیاره بوئینگ ۷۴۷ اس، پی که ظرفیت بیش از ۳۰۰ مسافر را دارد به سلسله پروازهای نمایشی به بعضی کشور اخیراً وارد کابل گردید. این بوئینگ که از نوع سوپرسونیک است دارای دو طبقه بوده و در حدود چهل میلیون افغانی قیمت دارد.



طیاره اس، پی ۷۴۷ در حال پرواز



این طیاره در راه مسافرتش به کشور های مورد نظر تا بحال ۱۳ فروند از همین نوع را بفروشی رسانیده است. بوئینگ ۷۴۷ دارای خصوصیات است که این طیاره را از سایر طیارات مسافربری متمایز میسازد.

طیاره بوئینگ ۷۴۷ اس، پی که يك پرواز نمایشی تالوگر و بندامیر انجام داد بسیار راحت بوده و با

طیاره اس، پی ۷۴۷ دارای دو منزل می باشد.

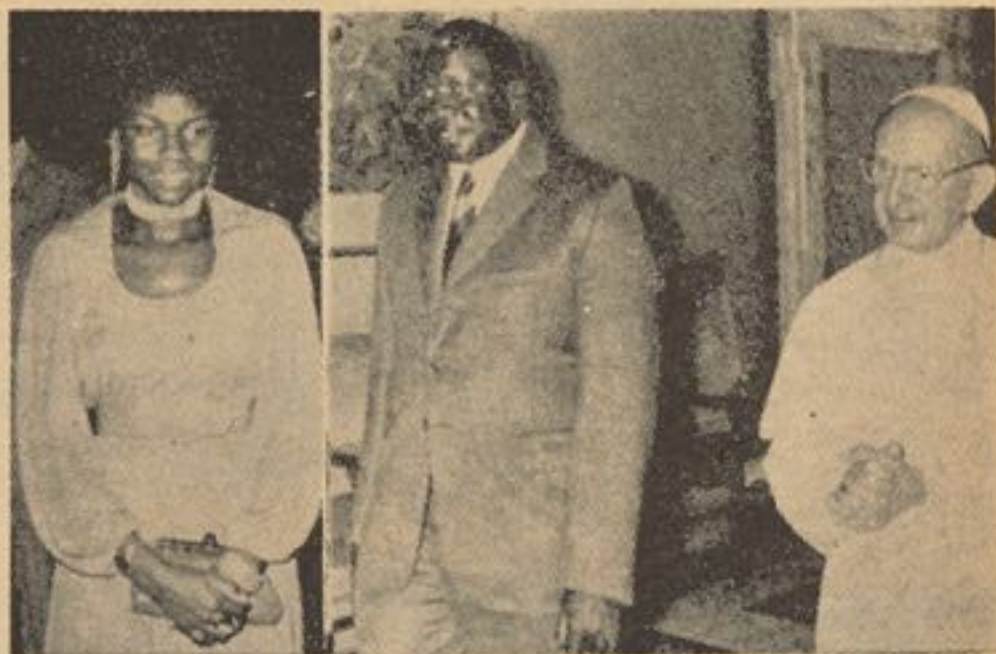
گزارش خبر نو یسان

از سر اسر جهان

عیدی امین در دعوت پاپ پال ششم

عیدی امین رئیس جمهور یوگندا و پاپ پال ششم رهبر رو-من کاتولیک ها، در دعوتی که از طرف پاپ ترتیب داده شده بود مقابل هم نشستند و بیست دقیقه تمام بدون کدام ترجمان صمیمانه باهم حرف زدند. این دعوت که در واقع یک دعوت خصوصی بود علاوه بر عیدی امین خانم جوآن ش سارا، سفیر کشورش (برناردت علفو) و بسا از وزرای یوگندا نیز درین دعوت حضور داشتند و برای مدت هشتاد دقیقه با هم

قصیدی نسبت به او دارند، این موضوع تازه ماننی ادامه یافت که پاپ متوجه شد که شخص عیدی امین کدام بدبینی نسبت به وی ندارد از طرف دیگر چون پاپ حیات عیدی امین را بخاطر تحریک های پیگیر چهار ملیون کاتولیک در خطر میدید برای اینکه فاجعه بار نیامده باشد خواست با عیدی امین صلح نماید و در امور عید یگر تشریک مساعی داشته باشند و بدینگونه به کاتولیک ها تفهیم نماید که رهبر شان بارئیس جمهور یوگندا -



صحنه ای از صمیمیت عیدی امین و پاپ پال ششم پس از کشیدگی ها

صحبت کردند.

اینکه چرا پاپ از عیدی امین دعوت بعمل آورد خیلی ها مهم است، زیرا پاپ در یکی از مسافرت هایش که به اساس اشتراک در یک محفل عروسی صورت گرفته بود احساس کرد که مردم یوگنداسو

مخالفتی ندارد.

این دعوت یک امید واری دیگر هم به رئیس جمهور یوگندا بخشید و آن اینکه ممکنست در جریان همین امسال بین عیدی امین و مردم واتیکان نیز فضای صلح و صمیمیت ایجاد شود.

خدمت برای

والدین بی فرزند

در اثر مطالعات دکتران معالجات تطبیق این دوا با گذشت زمان شکل موثرتری بخود گرفت چنانچه یک زن از آفریقای جنوبی پس از آبستن به کمک این دواي مشعر در سال ۱۹۷۴ صاحبشش طفل شد که شش گانگی های مذکور همه تاکنون دارای صحت کامل اند.

درین او آخر دینبی و جبری-دافیز) زن و شوهر تکزاسی که خیلی ها خود را بد بخت احساس میکردند دافیز بابکار بردن داری دیگری بنام (سلو میت) که توسط متخصصین آلمان آماده گردیده برای اولین بار پنج طفل سالم دنیا آورد و زن مذکور متقاوت بوده و از (۸۵۰) الی (۱۶۵۰) گرام میرسد.



«دافیز» زن تکزاسی که از شوهرش دینی پنج طفل سالم دنیا آورد.

رنج های بی پایانی را متقبل می شوند حتی بسیاری از والدین در تمام عمرشان صاحب یک فرزند هم نمی شوند. در سال (۱۹۶۱) یک پرو فیسور سوئدنی موسوم به (گمیسسل) موفق به ساختن داروی گردید که همجو مادران با خوردن آن باردار می شدند و در نتیجه (۵۰) فیصد این مادران شش تا هفت طفل بدنیا می آوردند اما این نوزاد های هفت گانگی و شش گانگی بزودی تلف میشدند.



آواز خوانان روی جاده



استیوارت و فوندا حین اجرای کنسرت .

مردم بادل و جان خوانان پذیرش آن بودند خود را وارد ساختند اکنون بحیث آواز خوانان و نوازندگان آماتور جاده ها و پارکهای نیویارک را میگردند کنسرت میدهند و بدین ترتیب نه تنها به آرزوی دیرین شان که کسب شهرت بود میرسند بلکه روزانه هزار دلار به عنوان نفع دریافت میدارند .

جیمز استیوارت در جواب نامه نگاری گفت: که در نظر دارند بزودی جاده ها و پارک را به سوی تئاتر ها ترک بگویند .

درین روزها در جاده ها و پارکهای مزدحم شهر نیویارک دهنر پیشه معروف مصروف هنرنمایی هستند و با اجرای کنسرت های سیار تقریباً عدد کثیری از راهروان نیویارک را به سوی خود کشانده اند و در هر کجا سخن از هانری فوندا و جیمز استیوارت که دارای ستین (۷۰) و (۶۰) میباشند است .

این دودمرد از چهل سال بدین طرف عاشق شهرت و آوازه اند و اما هیچ نتوانستند گمنامی را رها و بر تبه پیروزی بیایند، پس از اینکه در هنر موسیقی، موسیقی اصیل نیویارک که

بر آتش ب خودش .. دنیای آواره گی و آواز خوانی او با مصر ف (۳۵) افغانی غیجکی ساخت و خواست سوز و گدازش را انعکاس دهد . بهمه حال این خواننده دوره گرد و تقریباً محبوب مدعی است که اکنون عاشق دختر زیبا روی دیگری شده و این عشق بایان آواره گی و غیجک نوازی او خواهد بود .



محمد نسیم غیجک بدست خواننده آواره و پریشان عکسی یادگاری گرفته .

خواننده دوره گرد

درین روزها عصرها در بعضی از نقاط شهر کابل از قبیل پارک شهر نو، پارک زرنگار مخصوصاً در تحت پلاک های مکروریان آواز ساز و خواندن پسر جوانی همه را بحیرت میفکند که شور و شعف خاصی در خود نهفته دارد شوری که از یک عشق آتشین حکایه میکند این خواننده دوره گرد که از نخستین لحظات صبح تا آخرین دقایق شام تفرجگاه ها و پارک ها و چمن ها را زیر پا میگذرد و گاهی درین باره زمانی در آن پارک ویا پلاک زمزمه سر میدهد و ساز و سرود را راه می اندازد و عده ای را بدورش جمع میکند محمد نسیم نام دارد و میگوید که زندگی پر حادثه ای دارد .

او در ابتدا یک کاسب بود و درآمد خوبی داشت اما با دیدن دختر زیبایی که صرف او را برای یکبار دید دل از کف داد و بدین ترتیب مسیر زندگیش عوض شد و بخاطر فراموش نمودن این رنج بزرگش بدنای دیگری پناه آورد ، دنیای



جرالد فورد از انگلیز دعوت کرد تا با او برقصد

جرالد فورد دورقص بال

رئیس جمهور فورد را از رقصوی بی نهایت خو شش آمد، بلا فاصله درخواست و از وی دعوت نمود تا همایش بر قصد .

انجیلیز در حالیکه از فرط خوشی سر از پانمی شناخت گفت: بار قبل با همفری نایب شما نما ییش دو گانه رقص اجرا کردم و از اینکه اکنون شخص شما از من دعوت نموده اید برای من جای بس افتخار و مباهات است که رقص مرا یک شخصیت برجسته جهانی می پسندد .

می توان حمل وی را که بیش از (۱۳۰) کیلو وزن دارد، داشته باشد، بسج از اسپ (دیمیزدوس) .



جرالد فورد رئیس جمهور آمریکا ضمن آخرین سفرش درین در دعوتی اشتراک کرد که به افتخارش ترتیب داده شده بود، اتفاقاً رقص های دسته جمعی و رقص بال جز پروگرام این محفل بود وعده یی ازرقاصه های حرفوی نیوسته در تلاش آن بودند تا با اجرای نما یشات جالب رقص و وسایل سرگرمی جرال د فورد را فراهم آورند . در میان رقاصه های یکی هم (انجیلیز) رقصه چیره دست شهر و تنبرک آلمان بود که

سارق اسپ دیمیز مردیست با (۱۳۰) کیلو وزن :

درین شب وروز (دیمیزدوس) رهبر بوزیک پاپ سرگردان دنبال (ارتیمز) اسپ شنگش که هزاران فرانک ارزش دارد، در بند گردید و همه نقاط پاریس و لاس آنجلس را بروی روبرو کرده است تا با یادآوری از اسپ سرقت شده اش که آنرا چون جان دوست داشت باید اومیگوید: تمام خوشبختی جهان برای من اینست که سوار اسپ خود بوده و همه جارا با آن طی کنم و احساس کنم که یک خان

عده یی از خبرنگاران معتقدند که سارق (ارتیمز) این اسپ افسانوی مردی بنام جوگای میباشد که این اسپ را در یکی از ویله های شهر آتن مغفل داشته است ، جوگای در زندگیش یک پروبلیم دارد و آن اینکه اسپ ضعیف خودش و نه هیچ اسپ دیگر

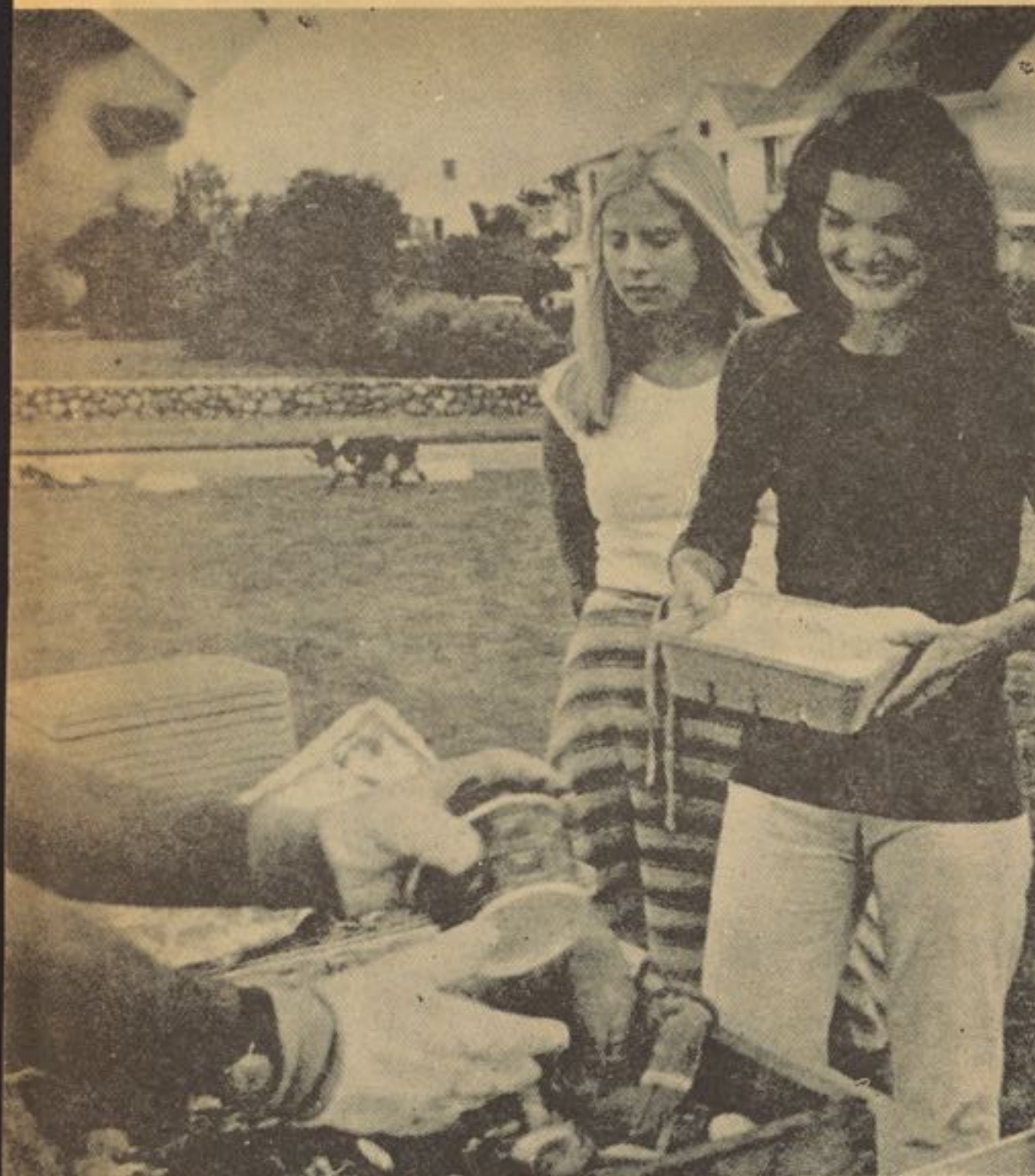
روز اکنیدی ۸۵ ساله خو درا
تنها احساس میکند

سالگره شانداری ۲۷۴۵ کنیدی
کو چک در آن سهم داشتند

نواسه های روز کنیدی باهمدیگر
علاقه خاص دارند

صفحة ۱۲





درینجا ژاکلین انا سیس در تلاش است تا با تهیه تحایف و خوراکه های لذیذ وسایل ر ضا ییست روزا کنیدی رافرا هم سازد .

ساده خویش برای همه یگر سر گرمی تو لید می نمودند .
 - کیک بزرگ سا لکره رانواسه های روزا کنیدی بشکل تازه تهیه کرده بودند ، در گر دا گرد کیک نام تمام شان باشیوه خا صی بصورت خوانا نقش یافته بود و در وسط کیک نام روزا جلب نظر میکرد ، این کیک توسط کنیدی های کوچک که در پیشا پیش آنها ن - ژاکلین انا سیس قرار داشت به میدان آورده شدند و تایکی از - نواسه هایش خواست همان قسمت کیک را که تا مش نقش بود قطع کرده و بر دارد روزا باز هم صمیمانه گفت: عزیزم تو صرف و قش می توانی ازین کیک نوش جان کنی که من برایت قطع کنم .

روزا در واقع سا لخورده ترین فامیل کنیدی ها بوده و از منتهای احترام وابستگا نش بر خوردار می باشد و بارعایت همین علاقمندی و اخلاص از یکسا ل بدینسو یعنی

رود ناگهانی یو لیس بدین بزم پایان بخشید ، یو لیس مذکور با لباس ملکی خویش از ابتدا یی شروع مجلس ناظر و مرا قب بود پیوسته از اکناف و گوشه و کنار بقیه در صفحه ۵۰

کار لونی کنیدی ۱۷ ساله وایتل ۱۲ ساله نواسه های روزا کنیدی در سالگره مادر کلان شان بیشتر ازهم خوش بنظر می آمدند بعدی که هر لحظه بر قص و پایکو بی می پرداختند .

فرصت را غنیمت یافته و در کلو ب مشهوری که دو شیز گان قشنگی جمع شده بودند شتا فتند ، یکی از خصوصیات بارز و عالی اعضای این پارتی بی آلا یشی و با کد لی شان بود ، درین محفل فروشندگان بازار خوبی داشتند زیرا تمام - خوراکه هایی را که درین سالگره مدعوین صرف میکردند یو ل آنرا از جیب خود می پرداختند ، علاونادر میان کنیدی های کوچک چهاره های در خشان سپورتی نیز یکی دنبال دیگر ظاهر میشد که با اجرای نمایشات جالب و اما بظاهر

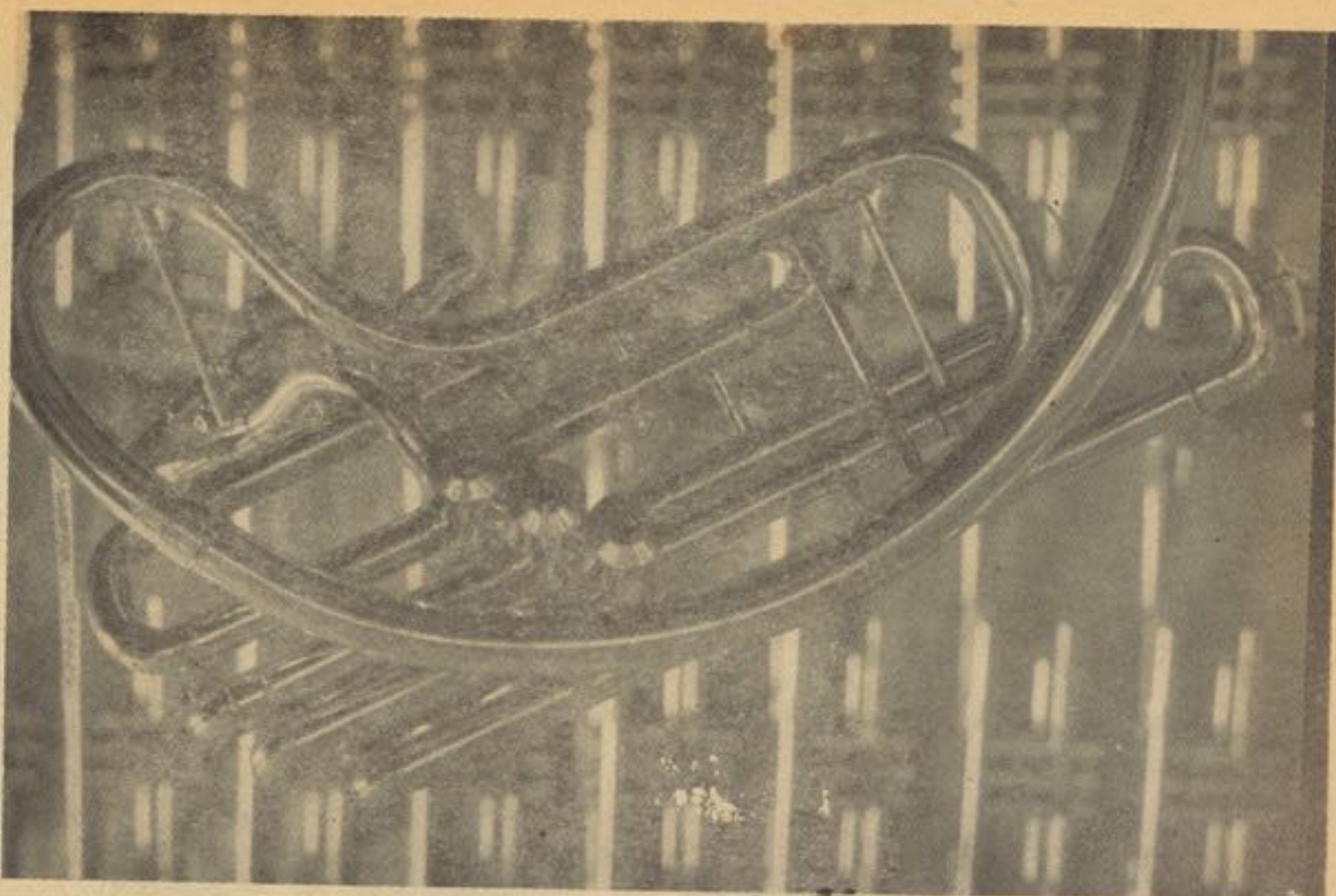
دېيانو پلورل ۲۰۵۲۱۴ اودارگ يوازي
يولك پنځه خلوښت زروته رسیده ،
دموسيقي نوري لس آلې چه دنورو
نهزياتي په امريكي كښې په كاريږي
دادې:

كلارنيت، طبله، ترومپت، آكور
ديون، ساكسو فون، وايلون او
فلوت.

په دې عيواد كښې دمو سيقی
نتونه، دمو سيقی فرعی لوازمو اود
موسيقي خود آموز زيات پلسورل
كيري، كه څه هم خوانان دمو سيقی
كار شوي آلې دارزاني په علت زيات
اخلي خو په سلو كښې ۶۴ دمو سيقی
وسايل چه هر كال پلورل كيري نوي
دي.

امريكايي صنعتگران دمو سيقی
لوازم خورا ظريف او ښكلي جوړوي
خود موسيقي ارزان بيه لوازم هم
جوړوي دامريكي دمو سيقی ټولنه چه
يوه غير انتفاعي مؤسسه ده ديوې
څيړنې په ترڅ كښې چه په ۱۹۷۲ كال
كښې يې سرته ورسوله دي نتيجه
ته ور سيده چه دمو سيقی ديوې آلې
غږول دتفريح او مشغو لتيا خورا
ښه وسيله ده چه يو كو چنسی
كولي شي د عمر ترپاي پوري يې ولري،
له همدې كبله دمدرسي په اركستر
كښې گډون دزده كوونكی دودې
ښانه گڼل كيري.

په امريكي كښې اووه مليونه تنه
خوانان دمدرسي دمو سيقی په پړو-
گرامونو كښې برخه اخلي داتيا زره
دولتي اوملي ليسو له جملې نه په
سلو كښې پنځه شپيته يې دمو سيقی
دزده كړې ټولگي لري اود دغو



د مگنا واكټس شركت دېر نجی، لرگیو او پلاستيكي بادی موسيقي آلو دجوړولو له نظره زيات شهرت
لري. دمو سيقی ددغې آلې جوړو ل دخامو موادو دبرابرولو نه تر پای پوري نوي ورځي وخت نیسي خود
يوخوراښه كلارنيت جوړول له اتومياشتو نه تر يو كال پوري وخت نیسي داموده ترزياته حده پورې
دهغه وخت په خاطر ده چه دهغه آلې بايد جوړی شي، كله چه دهغه خو له جوړه شوه بيانو هغه ښوي او صيقل
كيري.

د متين ژباړه

دموسيقي الی اودهغو جوړوونکی

لومړنيو انسا نانو دخپلو لاسونو
په پر كولو اود طبلي سره دسندرو
په پر كولو او طبلي سره دسندرو
نه وروسته دهغوی راتلو نكو پرله
پسي هڅه كړې ده چه دمو سيقی د
پرمختك دپاره هم دپراختيا له نظره
اوهم دهغې دكيفيت له نظره لا ري
ولټوي. ددغو هلو ځلو په نتيجه كي
له پخواني گيتار نه نيولې دمو سيقی
تر الكترونيكي نو يو و سيلو پوري
دموسيقي ډول ډول وسيلې او آلې
جوړې شوي اود موسيقي دايجاد
دپاره دانسان شوق او علاقه هېڅ
كله لږه شوي نه ده.

په امريكا كښې ۳۴۵ مليو نه
تنه آماتور موسيقي غږوونكي شته،
په بل عبارت دامريكي دكورنيو دنيژدي
په سلو كښې ۴۲ تنو له جملې نه لږ
تر لږه يوتن موسيقي پوه دي چه
نسبت دووتیرو كلونو ته په سلو
كښې دولس زياتوالی ښیي.

له هرو پنځو تنو امريكا بيا نو
څخه يوتن دپنځه كلنې نه تر پنځه

مليونه ارگ غږوو نكي دي. په
۱۹۷۱ كال كښې دمو سيقی آلو په
تيره بيا گيتار له ټولو نه زيات
طرفداران لرل، په دې كال كښې
څه دپاسه ۲۵ مليونه خلكو گيتار
وپړوده په داسې حال كښې چه

دي او ددغو آماتور موسيقي پوهانو
څه دپاسه نيمايي تنه څه دپاسه يو-
ويشت كلن دي او په سلو كښې ۵۷
يې ښځې دي.

دغه كسان دمو سيقی داسې آلې
او وسيلې لري چه ارځښت يې څه
دپاسه پنځلس ملياردو ډالرو ته
رسپړي او په دغو آلو كښې هغه
وسيلې شاملې نه دي چه په فرهنگي
مذهبي اود موسيقي په كسبي مؤسسو
پوري اړه لري.

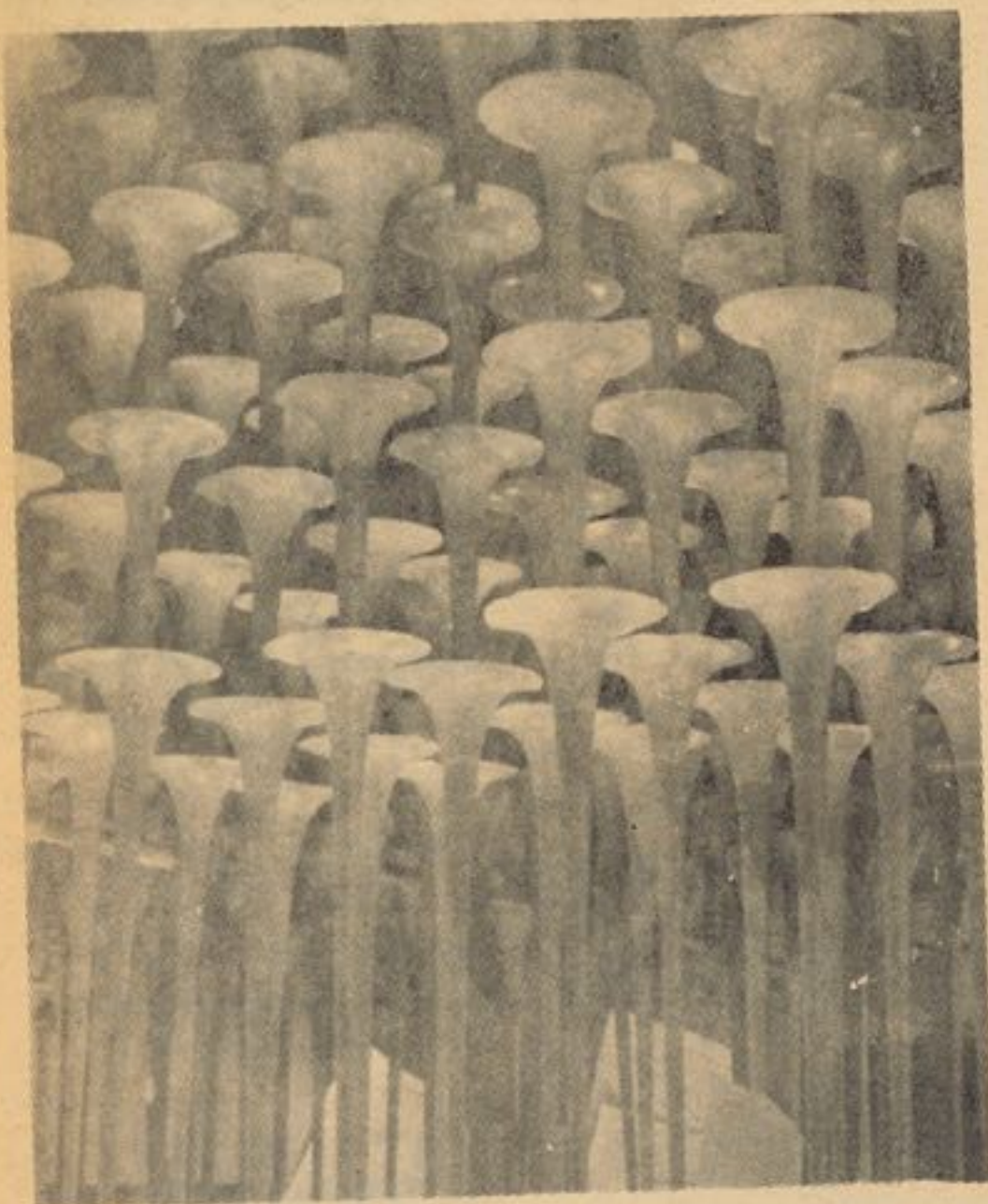
دموسيقي ددغو آلاتو زياته برخه
په خپله په امريكي كښې جوړيږي
امريكا بيان په لومړي درجه كښې
دېيانو سره وروسته دگيتار اوارگ
سره علاقه لري. په امريكي كښې ۱۵
مليونه تنه بيانو غږوو نكي، او وه
مليونه تنه گيتار غږوو نكي او څلور



دجمعين هارډت شر كست د ډول ډول فلوت او بيكو لو په جوړولو
كښې زيات شهرت او پوره مهارت لري اود موسيقي ددغو آلو
دجوړولو ستر شركت دي. فلوت له زياتو كوچنيو ټوټو څخه جوړيږي
او كله كله دهغو دټوټو په جوړولو كښې دسرو زرو او سپينو زرو په
خير دقيمتي فلزاتو څخه هم استفاده كيري.



خوانان زیاتره پیاو دمو سیقی بادی آلی اخلی او لویان پییاد
الکترو نیک داخیستلو سره علاقه لری او ددی دلیل دادی چه
دالکترونیک موسیقی آلو غږول زده کړی ته ډیر ضرورت نه لری .



دامر یکی دهر و شمیر کورنیونه په یوه کورنی کبسی یو گیتار پیدا
کیری اود موسیقی ددغی آلی سترجوړو ونکی دهار مونی شرکت دی
چه هر کال نیم ملیونه گیتارو نه جوړوی سره لدی چه دهار مونی
په شرکت کبسی زیات گیتارونه په لاس جوړیږی خو دهنو بیه یو څه
مناسبه ده .

ټولی ډلی دخلکو اود مو سیقی شته اولکه چه ددی مخونو عکسونه
دعلاقه مندانو دعلاقی وړدی او په یی څرگند وی دمو سیقی د آلو
عمومی ډول په امریکی کبسی څه جوړو ونکی غږوو نکی دمو سیقی
دپاسه شپيته زره دمو سیقی ډلی په خورا بندو آلو او وسیلو سمبالوی.



دلودویک دصنایعو شرکت په امریکی کبسی دطبلې جوړولو ستر
شرکت دی چه تولیدات یی دنړی په یونوی هیوادونو کبسی پلورل
کیری .

ښوونځیو یو په پنځمه برخه ارکستر کبسی او یا په خصوصی ټولگیو کبسی
لری .

خود امریکی په فرهنگی سیستم دمو سیقی دلوازمو او وسا یلو
کبسی د موسیقی ستره او اصلی یوزیات شمیر پلورنځی مو سیقی
اده دیرش زره دولتی او ملیسی زده کوونکو ته د موسیقی آلی په
ښوونځی دی .

چه ۲۲۵۰۰ دمارش مو سیقی ډلی لری چه ۱۵ ملیونه تنه غږی لری، سر
بیره په دی په نوموړو ښوونځیو کوی چه عمر یی په منځنی توگه د
کبسی پنځه ویش زره ارکستر په څوارلسو کالونو په شاو خوا کبسی
صماغه شمیر غږی لری او ۳۰۰۰۳ دی .

ارکستر نور هم شته چه یو لک ددری دیرش زره تنه خوانان مو سیقی
غږوونکی یی غږی دی .

په دولتی ښوونځیو کبسی دمو سیقی دوپیا زده کړی نه علاوه یو
زیات شمیر یی خصوصی ښوونکی دی چه یا پخپلو کورونو
دکنسرت، جاز او مارش دمو سیقی

ترجمه: زلیخا نورانی

با گام‌های آهسته بسوی هالیوود

آنا مانیانی هنرمندی از ایتالیا که

شهرتش در آنسو اقیانوس

بیشتر از کشورش بود

مانیانی و فلم‌نامه های تنسی و یلیامز

ورزیده را دید می‌کشید چیز جالب توجه
و غیرعادی در وجودش پیدا کند. زیرا این زن
در برخورد های عادی و غیرعادی آنقدر ساده
و آرام است که از سایر زنان خانه‌دار به شکل
تفریق می‌شود خبر نگار از او پرسید:

چرا در مجلات مختلف سینما بی‌که مربوط
کشور های مختلف است در هر کدام چیز های
متفاوتی راجع به شما نوشته اند.

هنرمند محبوب سینما در پاسخ خبرنگار
لبخندی زده گفت:

اگر به مطالب مجلات سینمایی اعتقاد داشته
باشم و آنرا باور کنم به این حساب من حداقل
با بیست و دو روست شهر مختلف
تولد شده باشم حتی در دیکشنری سینمایی چاپ
ایتالیا مرا طوری معرفی کرده‌اند که من بخودم
هم شبیه شده‌ام در دیکشنری مذکور مرا اهل
اسکندریه و پدرم را مصری معرفی نموده‌اند در
حالی که من از پدر و مادر ایتالیایی هستم و در محله
فقیر نشین روم تولد شده‌ام مادرم نیز رومی

آنا مانیانی از معروفترین چهره های
سینمای ایتالیا است. او چهره جذاب و بی
دلفریبی چون کلودیای کاردیناله و یاسوفیا لورن
ندارد ولی به مقام هنری او معروفترین هنر
شناسان و منتقدین سینما سر تعظیم فرود آورده
اند.

یکی از خبر نگاران خارجی زمانی که این هنرمند



آنا گرچه در هالیوود مورد توجه زیاد تنسی
ویلیامز قرار گرفت ولی او بیشتر البرتو-
موراویارا می‌پسندد و نوشته هایش را
ارج می‌گذارد



آنا مانیانی يك چهره آرام و پر قدرت سینمای ایتالیا

.....

سختی داشتیم و پدر کالی‌گر سنگی کشیدیم.
چرا خواستید آرتیست شوید و رهنما های
شما درین راه چه کسانی بودند؟
آنا مانیانی در برابر این سوال پاسخ داد:
فلانیزی و تقلید کردن در وجود من از زمان
کودکی وجود داشت و روز بروز قوت می‌گرفت
همین احساس مرا بسوی هنر میکشاند. آرزو
داشتم در قالب هر تپ داخل شوم. مادرم زنهای
دیگر فروشنده ها خانمهای متشخص، خدمه‌ها
و خلاصه تمام تپ‌ها توجه مرا بخود جلب می-
کرد و من هر لحظه خودم را بجای یکی از آنها
می‌گذاشتم و به تقلید شان می‌پرداختم.
از استاد و رهنمای من پرسیدید، سوال جا لب

اصیل میباشد.
منتی پدر و مادرم مرا بدست مادر کلانم سپرده
بودند تا او از من مراقبت نماید. من زمانی که هنوز
شانزده سال داشتم، تصمیم گرفتم آرتیست
شوم. همان بود که شامل اکادمی هنر درا ماتیک
«دالیا نوره دوزی» شدم.
من درین اکادمی یک سال درس خواندم، بعد
از آن مجبور گردیدم تا خودم مخارج خود را تا همین
نهایت در تئاتر کوچکی پارچه کوچکی را می‌خواندم و
تمثیل میکردم تا پولی بمن بدهند و من بسیار
آرزو داشتم غیر از آواز خوانی نقش‌هایی را
هم در تئاتر بازی کنم. طبعاً در آن وقت زنندگی



آنا مانیانی: بنظر من هنرمند بزرگ هنرمندی است که فراموش کند نقش بازی میکند.

به کارگردانی «سد نی لومت» همچنان دایرکتر دیگری از هالیوود از آنا مانیانی برای بازی در فیلم «هوای طوفانی» دعوت کرد.

درمورد آنا مانیانی تنسی ویلیامز چنین نوشت:

«آنا مانیانی از جمله همان هنر پیشگان نادری است که در زمان خود سراغ داریم، او نقش يك زن دهقان و يك شهزاده خانم را قادر است چنان مو فغانه بازی کند که شاید هیچ هنر مند دیگری به اندازه او گرتر های متفاوت را تبارز داده نتواند».

آخرین نقش سینمایی او يك فلم فرانسوی است که اتفاقا آنامانیانی از آن راضی نیست او میگوید: متأسفانه زمانی که کار فلم برداری تمام شد من بی بردم که بی جهت درین فلم اشتراک ورزیده ام از همین جهت من مدت زیادی از بازی در فلم کناره گرفتم و شاید مدتی انزو اختیار کنم تنها يك نقش فوق العاده در يك فلم فوق العاده بار دیگر مرا بروی پرده سینما خواهد کشید».

آنامانیانی به البرتومور اویا نویسنده کتاب «زنی از روم» علاقه و احترام عمیق دارد و همیشه آرزو ویش اینست نادر فلمی که از روی یکی از داستان های این نویسنده تهیه شود نقش را ایفا کند».

او موفقترین دایرکتران «روسی» «گازان» (وسکونت) «دزنیوی کستیلیانی» که کا میرنی مانی، چلیلی، رازایتالیا و دایر کتر فلم خانم و سگ ملولش از شوروی رانام میرد.

نایدیر همیشه بخاطر تماشا گرانی که آن فلم را دیده اند خواهد ماند».

آنامانیانی معتقد است که هر هنرمند باید نقشی را بازی کند که میتواند از عهده ایفای آن بدر شود، بطور مثال او اعتراف میکند که هیچوقت نخواهد توانست «نقش آناکارینینا را در فلم مذکور بازی نماید».

بازی آنا مانیانی بطور کامل مورد قبول رئیسور فلم «روم شهر آزاد» واقع شد و از همین جهت رئیسور مذکور در فلم دیگری که بنام «عشق» تهیه کرد، باز هم نقش اول فلم را به آنا مانیانی داد».

آنا مانیانی در فلم «مادرم روم» نقش يك زن بدکاره را بازی کرد. خودش این نقش خود را نیز از مو فقی ترین کار های هنری خود میدانند در فلم «فرشته پاک» نیز نقش جالبی برعهده این هنرمند محبوب گذاشته شد».

فلم «گل های پرپر شده» که در هالیوود تهیه شد به اثر توانائی هنری آنا مانیانی موفقیت کم نظیری کسب نمود. فلمنامه مذکور راتنسی ویلیامز نوشته است، تنسی ویلیامز اصلا این نمایش را بشکل درام نوشته بود ولی چون آنامانیانی به زبان انگلیسی آشنایی کامل نداشت نمایشنامه مذکور را بشکل سناریوی فلم درآوردند تا آنامانیانی بتواند نقش مذکور را بروی پرده سینما بازی کند آنامانیانی ازینکه درست انگلیسی نمی دانست رنج میرد ولی دایر کتر فلم از او خواست تا مشکل زبان را فرا موش کرده فقط نقش مذکور را همانطوریکه میخواهد بازی کند».

در هالیوود کا ردیگر هنری او باز هم در فلمی بود از روی يك داستان دیگر تنسی ویلیامز

همه را میخواهم».

سایا شپرت زود سراغ آن آمد».

کارتانرا در سینما چه وقت آغاز نمودید؟

آنامانیانی در جواب این سوالات گفت:

ساولین نقشی را که بازی کردم شانزده سال داشتم رول يك کار سون را در تیاتر میلان بازی میکردم «نقش کوتاهی بود، فقط داخل سن میشدم که مکتوبی را بکسی بدهم» اما زمانی که باید دو باره از سن خارج میشدم راه خود را کم کردم و دروازه را نیافتم «از پس خود را درین نقش ضعیف یافتم بعوض خودم دلم به یار ترم سوخت که با هنر پیشه ضعیف و تازه کاری مثل من طرف شده است».

من بدلهای شپرت را بکندی پیچیدم و درین راه به دشواری ها و زحمات زیادی رو برو شدم. گرستی ویی پولی سالتیهای زیادی رفیق و همراه من بودند «بازی کردن نقش زنان بدبخت و زجر کشیده با حرکات تند اولین روزه های موفقیت و شپرت را بروی من باز کرد».

در سینما اولین بار در سال ۱۶۳۴ راه یافتم گرچه همه تهیه کنندگان و دایر کترها به استعداد من باور نداشتند حتی بعضی شان بمن توصیه میکردند تا دنبال کار دیگری را بگیرم».

بشتر من خو بترین فلمی که در آن بازی کرده ام «فلم کمیدی «تریزا و نیروی» بوده که در آن من نقش يك هنر پشه دوره گرد را بازی می نمودم، فلم دیگر من بنام «دوم شیر آزاد» به کار گردانی «روبرتو رو سلیتی» بود درین فلم من نقش اول را برعهده داشتم».

واقعا نقشی را که آنامانیانی در فلم «روم شهر آزاد» بازی کرده بسان يك نقش تکرار

است تعجب نکنید اگر بگویم بهترین استاد من (کوچه) بود بلی. کوچه با آدم های قسما قسما و خود زندگی که آموزگار همه میتواند باشد. هر کسی میتواند نقشی را بازی کند چه در سینما و چه در تیاتر و آنوقت میتوان چنین کسی را هنرمند گفت، اما نه هنر مند بزرگ، به نظر من هنرمند بزرگ هنرمندی است که فراموش کند که نقش بازی میکند».

من مردم را دوست دارم، میخواهم زندگی شان را انعکاس بدهم. به همین علت من هنر را دوست دارم، یعنی هنر را دوست میدارم بخاطر این که بمن فرصت میدهد تا «مردم» باشم».

من به حیث يك هنرمند حس تشخیص قوی دارم، خوبی بدی، پاکدلی و بددلی را زود درک میکنم. یاکي صمیمیت و راستی برای من الهام بخش است و از آن خوشم می آید. بدین جهت که این خصوصیات زیبایی آفرین است ولی نمیتوانند اکتسابی باشد، این خصوصیات ترا نه آدم بکسی اموختانده میتواند و نه از کس فرا بگیرد بلکه به طریق دیگری که من نمیتوانم

شرح بدهم به شکل يك احساس در وجود خلق میشود و یا از دست میرود. بسپهین

علت است که من نمی توانم کسی را به حیث استاد و رهنمای خود معرفی کنم من در هنر که مجموعه ایست از احساسات لطیف و دلچسب، رهنما، استاد و سیستم را قبول نه دارم، نقشی را که بازی میکنم میخواهم هر و حاکم در همان قالب داخل شوم. همان احساسی را که صاحب آن سرگتر دارد درك کنم و مثل او بیاندیشم».

اگر همانطوریکه گفتم روحا آماده پذیرش همان تیپ نباشم هیچکس بمن نمیتواند کمک کند، نه دایرکتر نه تهیه کننده و نه دیگر کارکنان سینمایی، از آن نقش صرف نظر میکنم و عذر



تعجب نکنید اگر بگویم بهترین استاد من «کوچه» بود.

دروغ

ادبیات جهان بریتانیا

از: مدن کسیدی

ترجمه: (روز)

(جان مک آردل) با نام مستعار (مدن کسیدی) داستان می نویسد. وی اصلاً ایرلندیست. وقتی در لندن کورس زبان می خواندم. مدن کسیدی معلم صنف ما بود. هنگامی که کورس به پایان رسید برای خدا حافظی پیش او رفتم، پرسید:

چه وقت از مهمانی خلاص میشوی؟

گفتم:

- فردا.

گفت:

- پس باید امشب راجش بگیریم.

گفتم:

- امشب جایی مهمان هستم.

پرسید:

جواب دادم:

- در حدود ساعت ده شب.

گفت:

- بعد از ساعت ده منتظرت هستم.

آنشب تا خانه اش رافتم، ساعت یازده شد. دیدم منتظر است تا نزدیک های صبح بیدار بودیم و رباعیات خیام خواندیم. فردا رفتم به ویلز. در آنجا مجموعه داستانهای او را به نام (محرور) که تازه چاپ شده بود. دریافت کردم داستان (دروغ) از همین مجموعه است. (مترجم)

از (کلافام) سرویس گرفتم. در نتیجه یک شلنگ را از دست دادم. من غالباً قسمتی از راه را تا (واترلو) پیاده میروم، برای اینکه چند پنس صرفه جویی کرده باشم. ولی آروز یک روز عادی نبود. آروز سومین روز تهرین ما بود. و اگر میتوانستم رضایت خاطر تولید کننده را فراهم سازم، نوشته ام از رادیو بخش میشد. ازینرو بهتر دیدم که یک شلنگ

بدهم و برای تهرین خوبتر آماده باشم. در نتیجه، در تمام جهان فقط شش پنس دیگر برایم باقی ماند.

تولیدگر من مرد جوانی بود که تازه پیشرفت کرده بود. شعله هوشیاری و استعداد در وجودش زبانه میکشید. در هر چه میکردم، به نظرا و گنجایش بهتر شدن وجود داشت. هیچ چیزم کاملاً رضایت او را فراهم نمیکرد. انگار اگر خوشنودیش را نشان میداد، اینکار دلیل ضعف او بود. سه روز میشد که نوشته ام را بی هم دستکاری میکردم و هر جمله را بارها برایش میخواندم تا آلسری را که او میخواست به وجود آورم. ولی او هر دفعه میگفت:

- نی، اینطورنی. باید اینطور باشد... بعد خودش جمله را دادا میکرد. کاملاً به همان شکلی که من قبلاً ادا کرده بودم. و من ناگزیر میشل جمله هارایک باردیگر به شکلی که او میخواست تکرار کنم.

وقتی جمله ها به پایان میرسید، جرات نمیکردم از پشت شیشه استدیو به تولیدگر جوان نظر اندازم. هنگامی که نوشته به پایان میرسید، خیلی خلاصه میگفت:

- یک دفعه دیگر تهرین کنید!

اگر میتوانستم این مرد جوان و سختگیر را

راضی سازم، داستانم از رادیو بخش میشد. و این، پیروزی بزرگی میبود. شاید هم قرارداد یک سلسله داستانها را با من می بستند. به چنین قراردادی سخت نیازمند بودم، برای اینکه داستانهای زیادی آماده داشتم.

اما یک چیز مهم وجود نداشت: من از کسانی هستم که تنها بر مبنای تماس شخصی کار کرده میتوانم. من همواره نیازمند آن بوده ام

که با کسانی که کار میکنم رابطه شخصی برقرار سازم و آنان را به حیث اسرار انسان بشناسم. درغیراین، کارهایم هرگز شکل موفقی و واقعی به خود نمیگیرد. ولی با این مرد جوان چگونه تماسی میتوانستم داشت! تنها رابطه مانوشته من بود و بس. وقتی نوشته را به او تسلیم میکردم، او را دیده بودم. اما این نوشته را شکل رادیویی داده بودیم و رویش کار میکردیم. اگر من خوش طالع میبودم، نوشته ام ثبت و بخش میشد. درغیر این دیگر چیزی نداشتیم. اما با تولیدگر قبلی، (برجر) سالخورده، رابطه ام کاملاً فرق داشت. بعد از آنکه دو داستانم زیر نظر او بخش شد، با هم دوست شدیم. در پایان اولین تهرین او از من خواهش کرد که همراهش چیزی بنوشم. آدم در خاموشیهای کوتاه لابلای جرعه های بیرهم صحبتش را خیلی خوب می شناسد. این خاموشیها آدمها را بهم سرش می کنند. چنین دوستیها بی زندگی را قابل تحمل و کارآمد میسازد. اما (برجر) سالخورده با این تولیدگر جوان هیچ شباهتی نداشت در واقع، نتایجی که این مرد جوان از من میگرفت، در خیال (برجر) پیرو خود من نمیگنجید.

سومین روز تعطیل روزه پایان داشت. ساعت پنج عصر بود. تولیدگر جوان به زودی تصمیمش را می گرفت. یک باردیگر نوشته را از سر خواندم. او گفت:

- دیگر کافیست!

من خاموش ماندم. و او افزود:

- من قبلاً از شعبه مراقبت پروگرامها وقت گرفته ام.

از تعجب خشک ماندم. گفت:

- همین حالالت میکنیم. چطور، موافق هستید؟

من سری تکان دادم و کوشیدم زیاد سپاسگذاری خودم را نشان ندهم. وقتی او به همکاران تخنیکي تلفون میکرد، با خودم اندیشیدم که فردا نام به دفتر محاسبه خواهد رسید. شاید هم همین اکنون رسیده باشد. آخر (بی.بی.سی) پول خوبی میدهد. به زودی پولدار میشوم. حداقل برای مدت کوتاهی. آروز تنها برای یکمده غذا پول داشتم و بس. اگر این داستان به موفقیت میرسید، شاید برای یک سلسله داستانهای با من قرار داد می بستند. داستانها که آماده بود. ماه هاروی این داستانها کار کرده بودم و این یگانه راه فروش آنها بود. حالا همه چیز تا اندازه زیادی به این تولیدگر جوان مربوط بود.

شاید اوصاف مانوشته دیگر در اختیار داشت که داستان آینده را از میان آنها انتخاب کند. کم از کم یک داستان از میان این داستانها به خوبی نوشته های من میتواند پیدا کند. گاشکه میتوانستم به شکلی از اشکال دافقتی با او برقرار سازم. درست است که اینکار موجب موجب آن نمیشد که نوشته مرا بر نوشته

های بهتری ترجیح دهد. ولی با اینهمه.... دریافتیم که تشویش و نداشتن پول غذا، به خصوص تلاش برای گتمان ناداری، به من وضعیت مفروانه و غیر دوستانه می داده است. تولیدگر جوان مثل همیشه گفت:

- خیلی خوب، حالا آواز تان را کاملاً راحت بگذارید و نوشته را مانند دفعه های پیشتر بخوانید.

صدایش غیر دوستانه نبود. در واقع، هیچ وقت صدایش غیر دوستانه نبود. کار ثبت به خوبی پایان یافت. اما با پوششهایمان را برداشتیم که برویم. تولیدگر جوان گفت:

- می آید گیلانی با هم بنویسیم؟

این فرصتی بود که در انتظارش میسوختم ولی نمیتوانستم ازین فرصت استفاده برم. من با کسی چیزی نمیتوانم مگر اینکه خودم پول بپردازم، یا اینکه گیلانی دوم را من بخرم. در حالیکه میکو شیم، درسیمایم چیزی خوانده نشود، به دروغ گفتم:

- میفهمید، حقیقتش این است که من عجله دارم. با کسی وعده گذاشته ام. بعد، به چشمپاشی تگریستم و افزودم:

- خیلی خوشحال میشوم که روز دیگری این کار را کنیم.

با هم خدا حافظی کردیم و من به سوی (اکسفورد استریت) به راه افتادم. در یتحال دستم در جیبم بود و انگشتیهایم یگانه سکه کوچکی را که درین دینادر اختیار داشتم، با التیاب میفشرد.

به خودم و به طالع لعنت میفرستادم: چرا به اوحیقت را نگفتم! غرور مانع شد. به احساس ناراحتی که در حضور اشخاص بر تاثیر به من دست میداد، لعنت گفتم. کاشکه دیروز آن قطی لوییا را نمیخریدم! ولی خیلی ارزان بود. قطی بزرگی بود که دو وعده آدم را سیر میکرد. نتوانستم در برابر آن مقاومت کنم. کاش تمام راه را با سرویس نمی آمدم. کاشکه، کاشکه، کاشکه، باز هم کاشکه. فایده اینهمه کاشکه چه بود. اگر میتوانستم تا (میدان ترافالگار) و (هویت هال) پیاده بروم، امکان داشت از (وست منستر) تا (کلافام) با شش پنس سوار سرویس شوم. تصمیم گرفتم از (سوهو) بگذرم و بدینصورت در (پیکادلی) از روزه روشن بآنبوه کارگران که تازه رخصت شده بودند اجتناب ورزم.

(داردور استریت) وضعیت یک شب زمستانی را داشت: پیش خدمتهای نیم تنه پوش کنار دروازه های رستورانها ایستاده بودند. بوی غذاهای یونانی، ایتالیایی و چینیایی آدم را دیوانه میساخت. در هر چند قدم آواز های دعوتگرانه روسیای بلند بود:

- عزیزم سلام!

- عزیزم، میخواهی وقت خوشی داشته باشی؟

آنان با آواز های آهسته بی این جمله ها را

تکرار میکردند به خاطر این که توجه پولیس را جلب نکنند و شاید به خاطر اینکه تأثیر همراه کننده پی داشته باشد. حرکتی نمیکردند تا سلامهایشان بر تأثیر باشد. همه شان سالمند و بی کشش معلوم میشدند. فکر کردم جای تعجب است اگر در پاریس و مارسسی کارشان بازار نداشته بوده باشد.

درپیش رویم دختر جوانی توجهم را جلب کرد که از سرگذشت و بارهگذری چیزی گفت. دیدم که دخترک اندام زیبایی دارد. رهگذر که به نظرمی آمد ناراحت شده است، با عجله دور شد. باخودم گفتم که دخترک خودش را به خطر میاندازد. همانطور که جلوگیری فرستم، او به سویم آمد. رویه روی هم ایستادیم. شگفتی زده گفتم:

- (جین)، خیلی خوشحالم که میبیت !
او گفت:

- (مدن) فهمیدم که شما هستید. منتظر یکی از دوستانم بودم که نیامد. شاید ... برای اینکه راحتش کرده باشم، بدون وقفه به کپ زدن شروع کردم:

- چه سعادتیکه توامی بینم. همین لحظه فکر میکردم که کاش یکی از دوستان قدیم استرالیا را ملاقات کنم. چقدر تعجب آوراست! جهان چه کوچک شده!

ناگهان سوالی در ذهنم شکل گرفت:
- تودولندن چه کار میکنی؟ برای تمرین بالت آمده ای؟

ولی بدون آنکه بگذارم جوابی بدهد، دنباله صحبت را گرفتم:

- فکر میکردم که توهنوز در استرالیا هستی. عجیب ..

در تمام این مدت غمناکه بزرگی که این موجود زیبا را از استرالیا به کوچه های لندن کشانیده است، در خاطر میچرخید.

او گفت که برای آموختن بالت به لندن آمده و حالا دو سال میشود که درین شهر است. همینطور که صحبت میکردیم، به سوئی که من میرفتم، آرام آرام به راه افتادیم. به شوخی گفتم:

- فکر میکنم که یک رقاصه درجه اول شده باشی!

در جوابی که داد، شوخی خوانده نمیشد. آوازش عمیق بود و کلمه هایش معانی مختلفی داشت:

- رقاصه درجه اول شدن آسان نیست. عجیب است که آدم در یک لحظه کوتاه میتواند مقدار زیادی فکر کند: در (یونی) واقع استرالیا، همه کس همه کس را میبوسید. روابط غیرجنسی همیشه ادامه داشت تقریباً هر پسر جوان با هر دختر جوان یکبار بیرون رفته بود. ماهی مان جوان، تندوست و بی خیال بودیم. ولی (جین) با هیچ پسری وعده ملاقات نمیکذاشت او یک صنف از ماجلوتی بود. هر کس

ویرا میستود، ولی دست کسی بهش نمیرسید. زیبا و احترام انگیز بود. سادگی و شیرینی داشت. دوازده دسترس هر کسی بود. باری یکی از بچه ها در صنف چیز نادرستی به او گفت. ولی او با زورنگی تمام، چیزی که در دختران استرالیایی بسیار نادر است، خودش و آن پسر را از شر زبانه ها رها نید. او دختر با هوش و مصممی بود. دختری بود که هر چه میخواست، به دست می آورد. ولی با اینهم در خواستش محترم بهاند. عشق او بالت بود. همواره زندگینامه های رقاصه های بالت را با خودش میداشت. در حالیکه ما در کنار ساحل میله میکردیم، او لحظه های دوازدهمین سپری مینمود. ما میدانستیم که وی، همانند همه جوانان استرالیایی که تمایلات هنری دارند، به لندن خواهد رفت و فکر میکردیم که اگر نودونه در صد این جوانان ناکام نشوند، او کامیاب خواهد شد.

ولی حالا! همانطور که قدم میزدیم، بسوی نگرینستم. ما از گذشته ها سخن می گفتیم و خبر های مختصری را که از دوستانمان داشتیم، ردوبدل میکردیم. او به سختی تغییر کرده بود، اما نمیتوانستیم تغییرات او را مشخص سازیم. درست است که رنگ از رخساره هایش رفته بود و آوازش غلیظی داشت. درست است، ولی تغییر عمده چیز دیگری بقیه در صفحه ۵۶



یادی از پرو فیسور

غلام محمد مصور



در درسی انتهای کار است ، چنانچه در بارۀ قدرت ملک او مرحوم شایق جمال چنین میگوید:

پروفیسور بطن رسم و تصویر
چو مانی در زمان خویش استاد
کل تصویر او از عطر مملو

نهال نقش کلکش میوه ایجاد
نفوذ پروفیسور در هنر شاگردان:

او واقعا يك افغان بود، يك افغانیکه فقط میخواست افغانها هنرمندان بزرگ باشند ، چنانچه مکتب صنایع نلیسه رادر کابل تاسیس کرد، و خود را سخت مصروف خدمت ساخت . باشاگردان خود علاقمند بود ، تاجانیکه هنرمندان عقیده دارند و میگویند شاگردان خود را از اولاد هایش در بعضی مواقع ترجیح میداد و بابت این قول قصه های در زمینه موجود است .

عده از رسامان موجودۀ کشور مستقیما سبک او را تعقیب می کنند ولی زیادتیر هنرمندان حاضر به سبک دیالیزم و نیو دیالیزم رجوع نموده اند، نامگفته نباید گذاشت که پروفیسور علاوه از هنرمندی مصروفیت های اداری و رسامی در خانواده های بانفوذ نیز داشت و از آن سبب نمیتوانست به شاگردان برسد روی این دلیل سبک وی بصورت اعلی تعقیب نگردید .

در سبک شاگردان آن وقت و استادان این وقت علاوه از تاثیر استادان داخلی تاثیرات استادان خارجی از قبیل دونر هندی بنام های (ماستردین) و (ماستر عبدالعزیز) یکنفر بشام (فاروق) از ترکیه و سه نفر از ایران در زمینه دخیل بوده است .

پروفیسور و تابلو ها یش :

پروفیسور تابلو های ارزنده می کشید . هیچ يك از آثار خود را بصورت عاجل کار نمیکرد، هر موی قلمش بذات خود دارای معنی و مفهومی بود که او بروی کانسد میکشید ، پروفیسور آثار خویش را فوق العاده دوست داشت و به آن تابلوهائیکه بلوق خود کار میکرد نسبت به دیگران ترجیح میداد .

پروفیسور میخواست تابلو های زیادی که بتواند مثل افغانستان آن زمان شود بیادگار بگذارد، اما متاسفانه مصروفیت های اداری و بقیه در صفحه ۶۳

ژوندون

های اشخاص بانفوذ آن وقت موجود بوده که بعدها بفروش رسیده و یا اینکه به اثر بی احتیاطی مفقود و یا خراب شده اند، بقرار گفته یکنفر از اقارب پروفیسور تعداد تابلوهایش زیاده است و کم از کم هشت صد تابلو از او بیادگار مانده است .

طرز بکار بردن رنگ :

پروفیسور غلام محمد در قسمت نام خود کوشیده است تا برنگ سرخ نقش نماید ، و بیشتر برنگهای گرم علاقه داشته و در تابلو های وی آثار رنگهای گرم بوفرت دیده میشود در کنار آن همه رنگها، رنگهای سبز را نیز دوست داشته است .

پروفیسور مصور عقیده خاص برنگ آمیزی داشت و نظرش چنان بود که رنگ آمیزی اساس بسیار مهم و عالی که بتواند شکل مقابل را بوجه احسن تظاهر دهد می باشد . و قدرت رنگ آمیزی خودش آنقدر بلند و قوی بود که هیچ (مویک) قلم آن بیجا نمیرفت و هر قطره رنگی را که بالای کانسد میریخت دارای معنای عالی بود، و از بسکه رنگ آمیزی را بعد کمال آموخته بود، کارها و تابلو های او در حال حرکت معلوم میشوند، و حساسیت های طبیعت را بگونه های خاص که تنها قدرت او توانسته است تجسم کند، ترسیم نموده است .

سبک پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد طوریکه قبلا نیز ذکر گردید پیش از عزمیت بخارج زیاد تر به سبک های دیالیزم و میناتور علاقه از خود نشان میداد، کارهای را که نزد استاد میرحسام الدین انجام داد بیشتر به اسلوب میناتوری است . تاثیراتی را که از (جان گری) حاصل کرد بطرف ریالستی هم میلان داشته و به اسلوب کلاسیک در آن وقت نیز اندک توجه مینمود، اما بعد از اینکه از اروپا برگشت مطلقا روش هنری خویش را تغییر داد و بیرو سبک کلاسیک گردید .

با گرویدن استاد به سبک کلاسیک و قبول آن بحث شیوه هنرش در تقویه آن بیش از حد کوتید تا اینکه یکی از بزرگترین شخص سبک شناخته شد. هرچه پروفیسور سبک کلاسیک خود را از اروپا گرفت ، اما احساس او سرایا افغانی بود . یکی از خصوصیات خاص پروفیسور اینست که آنچه را که تغیل می کرد او را می توانست بروی صفحه بیاورد و این قدرت

پروفیسور بعد از اینکه در آوان شباب ازدواج نمود از وی پنج اولاد، از جمله سه دختر و دو پسر باقی ماندند، پسران او بنام های غلام محی الدین و عبدالروف که اول الذکر بعد هاجیت معاون مکتب صنایع ایفای و طیفه میکرد و استعداد عالی در فن رسامی داشت و مخصوصا سبک پدر خویش را تعقیب مینمود. ثانی الذکر نیز استعداد و ذوق در رسامی داشت اما شپرتی در زمینه نداشت ، با تاسف باید گفت که ایشان نیز یکی بعد دیگری وفات یافتند .

یکی از بازماندگان پروفیسور غلام محمد ، عبارت از غلام علی امید است که او نیز از رسامان خوب و پرمایۀ افغانستان عزیز است، وی علاوه در داکت و درامه سرودن اشعار مهارت دارد و اشعار حضرت بیدل را مطالعه میکند و بتوصیف آن قصیده ای نیز پرداخته است .

اعضاء پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد از اینکه (در آوان طفولیت بکابل آورده شد و دوستان و همبازان دو دطفولیت خود را از دست داده بود و در حال فراق بسر میربرد . میخواست در آن ایام خود را (مبتنی) معرفی نماید، چنانچه تا قبل از رفتن به آلمان در تابلوهای خود (غلام محمد میمتگی) می نوشت ، اما بعد از بازگشت از آلمان در تابلو های خود تنها (غلام محمد) را برنگ سرخ نقش میکرد و معنی سرخ نیز نزد او آشکار بود. پروفیسور علاوه از رسامی قدرت نویسندگی نیز داشته . شعر می سرود و مقالات مینوشت، چنانچه رساله بنام صرف و نحو رسامی (پرسپکتیف یعنی دور نما) تحریر نموده است، و مقالات زیادی را بطوریکه قبل از ذکر گردید در آلمان بقلم خود بزبان جرمنی انتشار داد . معمولا تخلص خود را در شعر «مصور» می آورد. چنانچه درین مصرع (لغی گر نیستم) (مصور) بودند بهتر) . وی بزبان های ازبکی ، دری آلمانی و انگلیسی تکلم میکرد .

آثار پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد آثار زیادی در ممالک خارجه دارد، مخصوصا زمانیکه در آلمان بسر می برد با وجود تحریر مقالات متعدد تابلوهای زیادی را بیادگار گذاشت ، يك تعداد تابلو های دیگر وی اغلبا در انگلستان خواهد بود و يك تعداد آثار او در موزیم کابل است . تعداد کثیری از تابلو های استاد در خانواده

که تا چند سال آن تعمیر موجود بود قرار داشت .

وفات پرو فیسور :

پروفیسور غلام محمد مصور چون ستارۀ تابناکی در آسمان هنر نقاشی تابید و هنر نمایی های زیادی نمود، او شخص ظریف طبع ، خوش خلق ، بی آلاش ، بی تکلف و درویش صفت بود. تاجانیکه در آوان پیری کار های خود را خود انجام میداد، طور مثال بوت های خود را خودش پالش و رنگ میداد . چه سرۀ استاد بزرگ پس جالب و جذاب و دلپسند بود، هر کس او را بسیار دوست داشت . نگاه های بسیار عمیق داشت . گویی که او هر چه را که میدید باید بدین می سپرد و می توانست که او را ترسیم نماید. دایم آهسته صحبت میکرد، با آنکه در مجالس خموشی را پیشه خود ساخته بود و اشعار ابوالمعانی بیدل را در بارۀ خموشی عملا اجرا میکرد چنانچه که بیدل گفته بود :

گوش پیدا کن که بیدل از کتاب خا هشان

معنی کز هیچکس نتوان شنود آورده است

• • •

پختگی دیگ سخن را باز میدارد جوش تا خموشی نیست بیدل مدعا خام است و بس

بیدل

و یا اینکه (خموشی معنی دارد که در گفتن نمی گنجد) و یا اینکه بتأید لسان الفی سب حافظ که گفته :

این دیگ ز خامیست که در جوش و خروش است

چون پخته شد و دم یافت خموش است

حافظ

خموشی را بخود اختیار نمیکرد . مگر استاد عالیمقام در هر مجلس پیش از يك یاد و سخن طنز آمیز نمیکفته و چون اولفظ شوخی باز میکرد مجلس را گرم خنده مینموده، قد استاد بزرگ کوتاه، جسامت میانه و دارای انگشتان باریک بود. عینك استعمال مینمود و کلاه بسر داشت. بدبختانه آن آفتاب فروزان و تابنده بروز چهار شنبه پنجم قوس ۱۳۱۴ داعی اجل را لبیک گفت و جسدادود عاشقان و عارفان (ع) کابل دفن گردید .

بازماندگان پرو فیسور :

صفحه ۲۰



مسئولیت‌های زنان

در اجتماع

نوشته : راحله راسخ

زنان قشر نو ساز و مبتکر اجتماع را تشکیل میدهند نقش سازندگی ایشان در ادوار مختلف تاریخ خیلی برجسته و متبارز است .

زنان همه وقت و در همه شرایط در آزمون نگاه نبرد روزگار با متانت و حوصله و شکیبایی مجادله نموده و در شکستن سد های اسارت و موانع روزگار از هیچگونه مبارزه و مجاهده دریغ نکرده اند .

قبول مسئولیت برای زنان به حیث سازندگان اجتماع و بنیانگذاران خانواده، نسبت به احساس مسئولیت مردان فرق دارد، زیرا زن موجودیست باعاطفه و مهربان ، از آنجائیکه مادر است طفلش را با عطف و نوازشش میکند و چون مربیست د ر امر تربیه و پرورش ذهنی و جسمی اطفال نقش

برجسته و برارنده دارد ، همچنان د ر امور اداره منزل با تدبیر و درایت خاص معاون و مددگار شوهر و سایر اعضای فامیل است ، بنا بر آن زنان با این احساس و درک مسئولیت در طریق انجام امور و اجرای کار های مفید و با ارزش سعی و کوشش کرده و سعی شان برین است تا با استفاده از حقوق مدنی و انسانی و با تبارز دادن استعداد و خلایقیت خود در محیط و جامعه اش بزندگی محدود در چار چوب خانه اکتفا نکنند پرواز گاهی فراخ و سالم برای خود جستجو نماید از قفس های طلائی فرار کند و با نیروی قوی به ساختن پایه های محکم اقتصادی و اجتماعی جا معه ببر دازد و در راه بهبود وضع زندگی اجتماعی و محیطی خود تلاش و تیش ورزد و شایستگی خود را بطور شایده و باید تبارز دهد .

برای شناخت شخصیت معنوی و

مردان مصدر خدمات برارنده و شایان برای جوامع بشری و نسل های آینده گردند با آنهم پروایت تاریخ نقش زن در تشکّل و سازماندهی اجتماعی و رشد اقتصاد و فرهنگ بشری با ارزش و قابل ستایش بوده زیرا زنان همیشه کوشیده اند تا با اشتراک مساعی همه جانبه با مردان در تمام فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی همکاری باشند و همبیکار . زنان هیچگاه نخواسته اند نیروی بزرگ انسانی و تمر بخش ایشان ضایع گردد و به هدر رود و بایک جنبش و جهش سریع همراه با کاروان تمدن به پیش گام نهاده و خود را با آهنگ عصر و زمان همخوان ساخته و با تصمیم و اراده آهنین و بدون توجه به روش های منفی و عقب مانده با شهامت و شجاعت پیش رفته و با طنیت باک و خلوص نیت در خدمت مردم و اجتماع داشته اند ، و لیاقت و برارندگی خود را منحیت اعضای فعال در همه شقوق و بخش ها به وجهی شایسته نمایانده اند .

آن روز گارائیکه زنان را در عقب دیوار ها چون کبوتران پر شکسته محبوس و محصور نگه میداشتند سپری شده و کنون فرصت آنست تا فعالانه در همه امور تولیدی و اجتماعی سهم گیرند ، زنان امروز توانسته اند علم برابری و مساوات با مردان را بر افرازند و جهان نیز با این واقعیت و حقیقت که زن نیمه ازبیکو اجتماع است اعتراف نموده وزن را عضو مساوی الحقوق و مکمل فعالیت های مردان در همه امور و شئون دانسته اند .

ارزش باطنی زن کافی است اگر گفته شود که زن سازنده اجتماع بشری و ممد تولیدات اجتماعی و اقتصادیست . اما برای شناخت بهتر و بیشتر زنان و موقف انسانی و اجتماعی ایشان باید نظری به گذشته ها نمود و شخصیت زن را در لابلای اوراق و صفحات زرین تاریخ جستجو نمود و تغییر و تحول و نشیب و فراز زندگی و شرایط نا همگون زیست او را در جوامع بشری مطالعه کرد . زن با همه مشکلات و موانع هر وقت با استفاده فرصت به نیکوترین وجهی در اجتماع تبارز نموده است، از زمانه های دور تا کنون مخالفان نهضت زنان کوشیده اند تا مانع تبارز شخصیت و اهلیت زنان در ساحات مختلف اجتماعی، سیاسی ، اقتصادی ، کلتوری و غیره شوند تا زن در چار دیوار تعصب و او هام باقی بماند .

اما زنان ، این قشر جوامع بشری لحظه آرام نگرفته و دایماً با جدوجهد خستگی ناپذیر در مقابل مشکلات و ناملایمات دست و پنجه نرم نموده و برای بدست آوردن حقوق حقه خویش به مبارزه بیگیر و دوامدار آغاز و خواسته اند دوشا دوشی

تونی کوشش

ترجمه: داؤد زاهدی

داستان زندگی معروفتترین و مصر و فترین هنرمندها لیود بقلم خودش

تونی ساعت شش وسی دقیقه بستر خواب راترک می‌گوید و ساعت هشت بکسارهای هنریش می‌پردازد و تا هنگام صرف نان چاشت مصروف کاری ماند. بعد از خوردن نان چاشت ساعتی استراحت میکند و بعد واپس بکسارش می‌پردازد و تا ساعت شش عصر و حتی تا بعد از ساعت مذکور مشغول کار می‌باشد.

من از زندگی ام خیلی لذت می‌برم درست مثل وایلد. زیرا یگانه آرزویم در زندگی این بود که من باید هنرمند سینما شوم و ششم و بیشتر و بزرگتر و محبوبتر از آنچه که فکر میکردم بار آمدم.

در سال ۱۹۶۱ من با خانم دوم خود (کریستین) در ارچنتاین ملاقات نمودم مناسبات من بسیار پیش ازین ملاقات با (جینت لی) برهم خورده بود و همین که کار من با جینت لی به طلاق دادن و طلاق گرفتن کشید. من و کریستین موقع را از دست نداده با هم برای بار دوم ازدواج نمودیم و زندگی را از سر گرفتیم. در ماه های اول این ازدواج بود که مورد انتقادات زیاد و شدیدی قرار گرفتم و تعدادی از مردم فلمهای مرا و کارهای هنری مرا بی روح و غیرتمشایی قلم داد کردند. و من برای آنان پاسخ دادم: کسانی که از فلما و هنر نمایی من خوشش می‌آید پس رفقا ایشان را هم بتمشای آن دعوت نمایند و آنانی که فلمها و هنر نمایی‌های مرا بدون ارزش قلمداد مینمایند بهتر است اوقات گرانبهایشان را در تگریستن آنها تلف نکنند. در اوایل سالهای ۶۸ و ۶۹ (الگسرا) و (الکزاندر) بدنی آمدند برای من سالهای مذکور سالهای نوید بخشی در جهان سینما بود زیرا ازین سالها شهرت و محبوبیت من اوج گرفت و بیروز بهای زیادی را دریکی دو فلم سکسی خصوصا در فلمی بنام (بوی شیرین موفقیت) بدست آوردم.

من خانم اولیام را زیاد دوست داشتم و

فرصت وی را یگانه شخصیتی یافته ام که میشود بالای اوا اعتماد و باور سازش کرد. راجر از اشرافیان انگلستان بشمار میرود و من امریکایی میباشم.

دینی وایلد کیست؟
دینی وایلد و من در یک محیط تربیه شدیم و رشد نمودیم. همین که من به شخصیت او بیشتر پی بردم و کارهای او را معقول دانستم به تعقیب او پرداختم.

دینی وایلد مرد آزادیست که خویش را مفید بسرحلات کشور هانمیداند و روی هدف خاصی در محیط های مختلف سیاحت مینماید. او در شهر نیویارک بدنی آمده در ماجراهای گوناگون پول زیادی بدست آورده و امروز زندگی غرق در خوشی و تنوع را میگذراند و گمان میکنم او به مردم و مردم باو علاقه فراوانی دارند. در هر کجای که خواسته باشد سکونت اختیار مینماید و هیچکس در هیچ جامانعه بود و باش وی نمیرسد. عجیب این است که این مرد آزاده تاکنون با کسی رابطه جنسی برقرار نکرده است زیرا او زمانی با دوشیزه ای ثرد عشق و علاقه باخته و معشوقه اش زندگانی را بدرود گفته است. شاید این اولین زنی بوده که دینی وایلد با وی آشنا گردیده بود و ممکن در آینده کسی را دوست نداشته باشد زیرا او یگانه مردیست که با آنکه با دختران زیادی در تماس است مگر تحت تاثیر تمایل جنسی قرار نمیگیرد. و این یک موضوع جالب است و انسان باید او را بشناسد. زیرا او دارای ارزشهای گوناگونیست که مجموعه این ارزشها شخصیت بخصوصی باو بخشیده و شناختن او را مشکل ساخته است.

آمانه کرتس به دنی وایلد شباهتی دارد؟

در حالیکه وقتی موضوعی نزد ما لایحل باشد او در حال آن مهارت بسزایی داشته و در راه پیشبرد مقاصدش مشکلی نمی‌شناسد.

گذشت و سرانجام به نیروی تازه جوانی و عشق و معیت در فعالیت های هنری بیماری را به عقب نشینی کلی، مجبور ساختم.

در یکی از تابستانها برای نخستین بار با یکی از رفقایم بنام (مارگولیس) چند تن از نویسندگان را استخدام کردیم و به نمایش ترتیب و تمثیل نمایشنامه ای چار پرده ای اقدام نمودیم. درین نمایش از یک رستوران از یک مغازه فروش لباس مردانه و از یک کمپنی ثبت آواز کمک گرفتیم. اما این هم درین نمایش خود ناگام بودیم. زیرا دیکور صحنه خوب نبود آدمها بشمول خودم در ایفای نقشها ایشان موفق نبودند و فضای تئاتر سرد و تماشایان کم بود.

اما اکنون که روی آخرین فلم خود (راجر مور) کار میکنم فکر میکنم که کارها همان خیلی با موفقیت پیش میرود. این فلم را که اینچادر لندن میسازیم امکان دارد بعد از پنج سال به انجام برسد و در سراسر جهان بنمایش گذاشته شود و بیش از پنجاه میلیون نفر از آن دیدن نماید.

چطور به هالیوود راه یافتیم؟
من روز هادرین فکر غرق بودم که روزی بتوانم به هالیوود راه یابم و به هر کاری که در آنجا برایم داده شود اشتغال ورزم. همان بود که با (یوگانت ول) آشنا گردیدم و توسط وی به جهان سینما قدم گذاشتم.

نخستین بار در فلم (فرسا اگر آتیه جنگی را پیشنهاد کنند ما هیچکس بمقابله آنان برنخیزد) اشتراک نمودم و در آن موفقیت های کسب نمودم درین فلم نقش یک مرد مبارز سیاه پوست بمن داده شده بود.

همکاری با راجر مور هنرمند بزرگوار خیلی ارزنده و مفید است زیرا او مرد بزرگبست و اوصاف عالی دارد او مردم دوست است و با مردم صداقت دارد من از مدت هاست که با راجر دوست هستم و یکجا کار میکنم و در طول این

از زمانیکه کودکی بیش نبودم، در نیویارک با مادرم به سینما میرفتم و به جهان سینما عشق و علاقه سرشاری داشتم. یک روز در حالیکه با مادرم بطرف هالیوود میرفتم و در جهانی از افکار و تصورات یگانه غرق بودم مادرم بزبان هنگری پرسید:

تونی! در آینده چه میخواهی شوی؟
- میل دارم یکی از کارکنان سینما شوم.
زیرا فکر میکنم که درین کار موفق خواهم شد.

این آرزوی من ثابت بود و در راه رسیدن به آن از هر گونه بدل و مسمای دریغ نکرده ام. تا زمانیکه انسان خود رستن باشد کارها.

آدمها و داشتن زندگانی عالی برای او خیلی بزرگ جلوه میکند اما همین که به سن و سال مافزوده شد و در زندگی بموفقیت های نایل آمدم و شخصیتی برای خویش کسب نمودیم دیگر مفهوم کارها در نزد ما تغییر میکند ارزش آدمها نظریه شخصیت آنان سنجیده میشود و زندگی برای انجام خدمات عالی و کسب افتخارات خواسته میشود نه محض برای جمع آوری پول و داشتن زندگانی اشرافی.

من تا زمانیکه بچه بودم و دست بکاری نزده بودم از نگاه اقتصادی تا اندازه ای دچار مشکلات بودم. اما همین که شامل کار شد و یکامیابی های در کام رو برو گردیدم و دیری نگذشت که دویست هزار دالر بدست آوردم به بیماری ستون فقرات گرفتار شدم و معده ام تعادل خود را از کف داد مرض شدیدی کم خونی بمن روی آورد. با دردها و بیماری ها ساختم نسا امید را بخود راه ندادم بکارها و فعالیت های هنری ادامه دادم و بمعالجه ام نیز پرداختم. از یکطرف روز بروز در کارهای هنریم پیشرفت کردم و از جانب دیگر بیماری هایم روبره تقلیل

هنگامیکه بین من و اوچندایی افتاد و باکرستیان ازدواج کردم گاه گاهی بیاید روز گساری می افتادم که با او درجهانی از بغش و محبت سپری نموده بودم و حسرت و ندامت از دست دادن آن روزگاران را میخوردم.

آری :

برای من فسخ ازدواج با خانم اولی ام که ستاره نمایشنامه های یکی از تئاترها بود چنان سخت و دردناک تمام شد که بیمار شدم و روزها به بستر افتادم .

زندگی سینمایی فعالیت های پیگیر و مسافرت های زیادی را ایجاب میکند زیرا اکثر فیلمها در سرزمین های دور و حتی در ممالک خارج برداشته شود و هنرمند سینما باید جهت ایفای نقشش به آنجاها برود که ایمن جدایی مافاصله ای را بین زن و شوهر سینمایی بوجود می آورد و آن هنرمند سینما که بکارتش

علاقه دارد هرگز حاضر نمیشود مسلکش را و آرزوهای را که در جهان سینما دارد فدای درکنار ماندن همسرش نماید . خانم اولی ام بهمین دلیل که من اکثر اوقات او را تنها میگذارم از من درخواست طلاق کرد و جدا شد .

آرزو های یک ستاره سینما زیاد و فراوان است او در پهلوی آنکه میخواهد در فلمهایش زیبا و درخشان بدرخشد و شهرت و محبوبیت جهانی را برایش کسب نماید آرزو دارد در زندگی او موجودی هم وجود داشته باشد که وی را دوست بدارد همانطوریکه هر انسانی احتیاج به محبت دارد . من هم همیشه به موجودی نیازمندم که مرا دوست داشته باشد و در لحظات فراغت، آنگاهی که از فعالیت های سینمایی ام فارغ میشوم در آغوشم بگیرد و عشق و محبتش را بی غرضانه و بی دریغانه نثارم سازد و زندگانیاش را وقف همسری و

پرستاریم گرداند .

اما افسوس که من نه از محبت خانم اولی و نه از عشق همسر دومی ام بهره مند شدم خانمهایم هرگز مرا درک نکردند و آرزو هایم را برآورده نساختند چندی را با خانم دومی ام نیز سپری کردم اما سرانجام رنجشها و مناقشاتی بین ما پدید آمد و ناچار از هم جدا شدیم .

عشق واقعی :

در زمانیکه من مصروف فعالیت های هنری در فلم (باستن ستر نیلگر) بودم خانم از من طلاق گرفت و مجددا تنها شدم . درین وقت من بحدی یک هنرمند کمیدی شهرت و محبوبیت زیادی پیدا نموده بودم .

همزمان مصروفیت در فلم (ستر نیلگر) سخجری فاکس میخواست فلمی تهیه نماید در فلم او فعالیت های سه هفته ای (دایرته فرایز)

و چندین کارگردان بناگامی انجامید و از من دعوت بعمل آمد تا در فلم مطلوب فاکس حصه بگیرم . دعوت سخجری را پذیرفتم و در یک زمان مصروف فعالیت در دو فلم گردیدم و هنوز این فلمها بپایه تکمیل نرسیده بود که من در فلم سخجری فاکس بموفقیت های زیاد و پرو گردیدم و لایژیکی از ستارگان معروف یکی از تئاترها، از نیویارک بمن تیلفون کرد و کامیابی را در فلم مذکور برایم تبریک گفت . من و فلیشر در هنگام تهیه فلم (ستر نیلگر) چندین بار با هم دیده بودیم و عشق و علاقه ای بین ما پیدا شده بود که این عشق و علاقه روز بروز زیاد گردید تا آنکه در سال ۱۹۶۸ با هم ازدواج کردیم و با این وصلت برای نخستین بار در عمرم طعم کیف انگیز محبت را بصورت واقعی درک نمودم .

بقیه در صفحه ۵۰



تونی کرتیس هنرمند برکار عالی بود با فامیل اش

به اثر جگرین شدن زیر دندانها و بیره
عابوجود می آید و یا اینکه ناشی از اختلال
معنوی می باشد که این هر دو را می توان با
مراجعه به داکتر و گرفتن دوا، در مان
وتداوی کرد و منشاء آنرا از میان برد.

پس از دندانها و بوی بد دهان، شفافیت
وصافی لبها در زیبا نمایی آنها تاثیر زیادی
دارد. برای داشتن لب های قشنگ و گپرا
باید بدقت و وسواس از خشک شدن، ترک
خوردن و پوسته گردیدن آنها جلوگیری
نمایند.

اگر دارای لبهای خشک و نازک هستید
ببتر است، آنها را روز چند بار با کریم های
مخصوص چرب کنید و بخصوص شبانه قبل
از خواب اینکار را فراموش نکنید.

دندانش لبها بهتر است قبل از عمه
فرم و ساختمان لبها را در یابید. معمولا
لبها این فرم هارا دارند: نازک، کلفت
غیر متعادل و یا معمولی. اگر بدرستی
تشخیص دهید که فرم لب شما چگونه
است کمک بزرگی به درک رموز آرایش آن
خواهید کرد.

برای پیدا کردن لبانی گپرا و جـد اب
و برای بر طرف کردن نقص لبها بتان این
دستورات را رعایت کنید.

۱- هر روز صبح چند دقیقه لبها را با
مسواک یا برس نرم دندان مساز دهید تا
جریان گردش خون در آن سریعتر گردد
و در نتیجه لبهای شما خوش رنگ خواهند
شد.

۲- هر روز بعد از برس کردن دندانها
بایک لیمو تلم بیره ها، دندانها و لبان
خود را پاک کنید.

۳- برای داشتن دهانی زیبا و خوش
فرم و همچنین از بین بردن چین و چروک
اطراف لبها می توانید هر روز سی تا چهل
بار جلو آینه لبها را به سرعت جمع و باز کنید
و آنها را بوسیله باز بسته کردن و یا بی
ورزش دهید.

بقیه در صفحه ۵۷



زندگی امروز

تهیه و نگارش: فریحه پرجوش اسحق

از مادرم گله ها دارم!

مواظب لبها باشید

لبها بارزترین عضو در چهره اندونهایت
هم مؤثر در زیبایی صورت گر چه نقش
چشمها بیشتر از همه است، ولی رول لبها
نیز کمتر ازان نیست و نباید آنها را
فراموش کرد.

لبهای خوش فرم و آرایش، مکمل
زیبایی صورت هستند بخصوص وقتی که توام
بالبغند نمکین و جذاب باشند.

هرگاه میخواهید لبهای زیبایی آفرینی
در چهره داشته باشید و جذابتر بنمایند
از لب و دهان خوب نگهداری کنید و هرگز
لبغند ملایح را از یاد نبرید و حتی بکوشید
خنده رو بودن را عادت خود سازید. حفاظت
از لب و دندان نیازمند دقت و صرف وقت
زیاد است. به ویژه وقتی دهان بوبدهد...
بوی بد دهان آزار دهنده و زننده
است. خاصه برای اطرافیان. برعلاوه
از شخصیت انسان نیز میگاهد. برای رفع
این حالت زننده، قبل از عمه بایست علت
پیدایش آنرا جویا شد. بوی بد دهان یا

خلاصه ازین مثالها زیاد است.
ولی گله من از آنها نیست، من
از مادرم گله دارم، گله نه، بلکه
گله ها...

هرگاه مادرم چنین نمی خواست،
اگر مادرم آنها را ناز دانه و بیکاره
نمی ساخت، و اگر مادرم مرا به
نظر شان اینقدر خورده و حقیر جلوه
نمیداد و یا... آنها هرگز چنین
بار نمی آمدند.

مطالبی را که خواندید، قسمتی
بود از نامه پرگله دختری که از روش
تبعیضی مادریه مقابل خود و برادرانش
شما کی است.

اما، او تنها دختری نیست که
از مادرش و از نحوه تربیت در خانه
میانه دختر و پسر قایل و از تبعیض
طلبی والدین میان فرزندان گله
دارد. درد او و گله او در حقیقت
درد و شکایت هزاران هزار دختر
امثال اوست که ازین ناحیه رنج
برده و می برند.

بسیار دیده و شنیده شده که
دختران و زنان داد از تساوی حقوق
اجتماعی زن و مرد زده اند در حالیکه
در میان فامیل و چار دیواری خانه
عکس خواسته شان عمل کرده اند
و بادستان خویش بنیاد عدم مساوات
را مستحکم نموده و با تربیت نادرست
و دوگانه دختر و پسر این طرح را
دامن زده اند.

میگویند نه... پس چرا
دختران آنها را به گناه بی گناهی دختر
بودن میگیرید و مجبور شان میسازید
که اوامر برادر یا برادر هایشان را

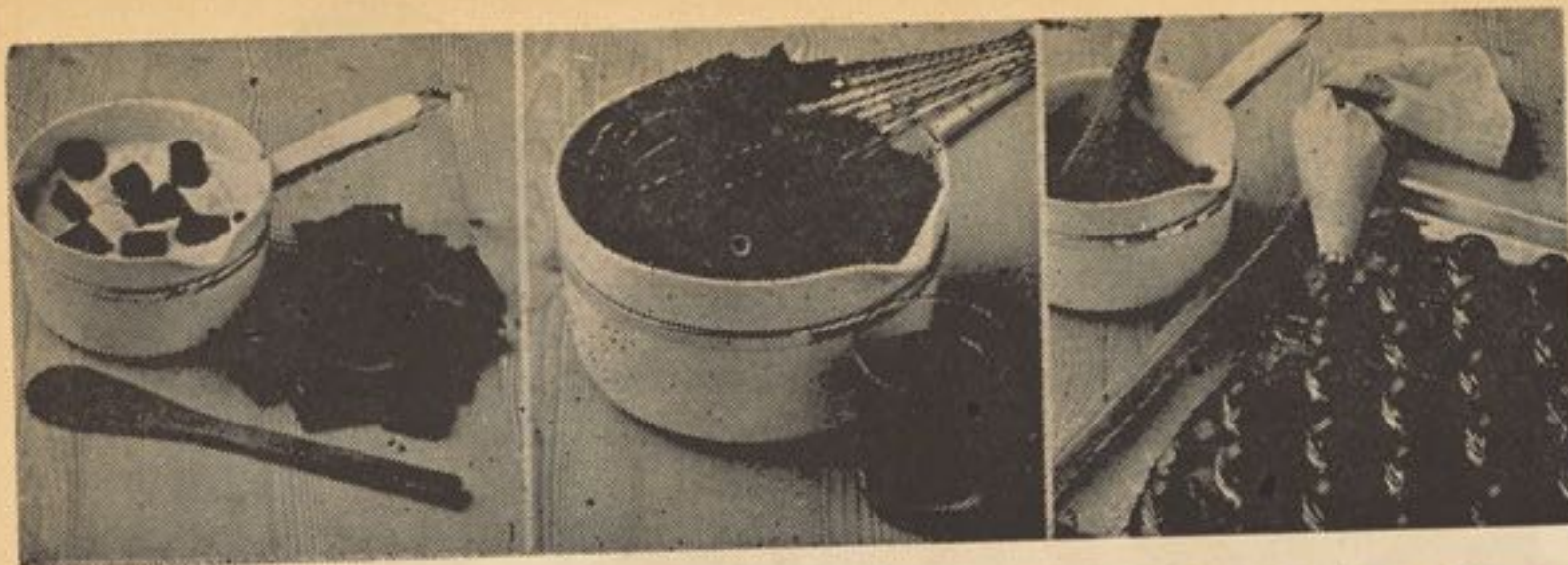
... من دو برادر دارم یکی
بزرگتر از خودم که مجبورم تمام
امور مربوط او را سوای کار های
شخصی ام انجام دهم چه من از طرفی
دختر هستم و از جانبی هم خورد تر
از او!! و برادر دو می که خورد تر
از من است باز هم حقی بر من دارد
به همان دلیل، یعنی بخاطریکه هم
دختر هستم و هم بزرگتر از او...!!
می بینید که درین دو مورد یک
یکی آن کاملاً مشترک و منطبق هم اند
(دختر بودن). در حالیکه آن دوی
دیگر هیچگونه وجه تشابهی نداشته
حتی با هم متضادند (خورد تر بودن
و بزرگتر بودن).

بنا برین چنین نتیجه میگیریم که
در مساله فوق، یعنی مساله اینکه
من با پست هم به امور مربوط به
برادر بزرگترم پیر دارم و هم به کار
های برادر کوچکترم رسیدگی نمائیم،
یک دلیل مشترک و عمده وجود و بس
و هیچ کدام دلیل دیگری مطلوب
نیست.

واضح تر میگویم چون من دختر
هستم و آنها پسر، مادرم مجبورم
میسازد تا بر علاوه کار های شخصی
و امور درسی و صنفی خودم، رسیدگی
به امور خانه و کمک به مادر، به کار
های کاملاً شخصی و جزئی برادران
نیز پیر دارم.

آنها به اندازه ای تنبل و بیکاره
بار آمده اند که به اصطلاح یک
گیلاس آب هم بدون کمک دیگران نمی
نوشند و حتی کم مانده نوتتهای
خانگی شانرا نیز من بنویسم...!!





بخش آشپزی

دربخش آشپزی این هفته طریق پختن
دو نوع کله (کله کاکو دار و کله چارمغزی
کشمش دار) را برای شما تهیه نموده ایم.
کله کاکودار

مواد لازم :

شش قاشق نانغوری روغن، شش قاشق
نانغوری کاکو، یک پیاله بوره، دوعدد تخم
مرغ سوزنیم پیاله آرد میده بیزی شده، نیم
قاشق چایغوری بکنیک پودر، نیم قاشق
چایغوری نمک نیم پیاله چارمغز و خسته
میده شده و یک قاشق چایغوری و نیل.
طریق پخت :

روغن را در یک ظرف آب کرده و کاکو را به
آن مخلوط کنید بگذارید که سرد شود.
تخم هارا زده و بوره را به آن بتدریج علاوه
کرده و باز هم بزنید که تا خوب مخلوط گردد

کله چارمغزی کشمش دار:

مواد لازم :

دوعدد تخم، نیم پیاله بوره، نیم قاشق
چایغوری و نیل، نیم پیاله آرد میده بیزی
شده نیم قاشق چایغوری بکنیک پودر، نیم
قاشق چایغوری نمک، یک پیاله چارمغز میده
شده و دو پیاله کشمش ریزه شده می.
طریق پخت :

نخت تخم هارا به هم بزنید تا قف
گردد بعد بوره و نیل را به آن علاوه کرده

آرد، بکنیک پودر و نمک را یکجا میده بیزی
کرده و در مخلوط تخم بیندازید. بعد نیل
و چارمغز را به آن علاوه کنید روی یک
قالب چرب شده بیست سانتی متر مربع
آنرا هموار کرده و در دایره که حرارت آن
۳۵۰ درجه فارنهایت باشد برای ۳۰ یا ۳۵
دقیقه بگذارید تا که روی آن قد ری بسته
گردد و پس آنرا بتدریج سرد کرده و
توسط کارد به پارچه های مربع آنرا
برید.

و خوب مخلوط کنید پس آرد بکنیک پودر در
و نمک میده بیزی شده را به آن انداخته خوب
شور داده و مخلوط کنید. اکنون چارمغز
و کشمش را به آن مخلوط کرده و روی یک
قالب چرب شده ۲۰ سانتی متر مربع آنرا
هموار کنید و در دایره که درجه ۳۲۵ درجه
فارنهایت باشد برای مدت ۲۵ یا ۳۰ دقیقه
آنرا بپزید تا که روی آن بسته شود.

حالا به پارچه های مربع آنرا برید و
بگذارید تا سرد شود و وقتی که سرد شد آنرا
از قالب بکشید کله آماده است.

غرفه در گل حتی در سرما!

زمستان و سوز سرما دشمن گلهاست، با
آمد آمد زمستان، فصل مرگ گلها نیز
فرا میرسد. بدن ظریف و لطیف گل تاب
مجادله با سردی را ندارد و برای همین هم
است که قبل از رسیدن زمستان، رخت
سفر می بندند، پیر می شوند و از بین
میروند.

بدین ترتیب گلدهایی که زمانی زینت
بخش اتاق و منزل ما بود پژمرده گردیده
طراوت و زیبایی خودش را میبازد و از زینت
اتاق میماند.

برای اینکه در فصل زمستان هم اتاق
خود را با گلها زینت داده باشیم می توانیم
جای خالی گلهای تازه و طبیعی را با گلهای
مصنوعی و ساخته دست خود پر سازیم.
چون این نوع گلها تازه می بوی خوش

گلهای زیبای طبیعی را ندارند و بی بود
بر جان اندوکی با آنها می توانند زیبایی
آفرین باشند و هرگاه بدقت و توجه بیشتر
ساخته شوند شاید با گلهای طبیعی چندان
متمايز نگردند.
از تیر و در اینجا نمونه و ساختی چند
از گلهای مصنوعی را به شما شرح میدهیم
تا اگر علاقه داشته باشید، از آنها
بسازید.

از محسنات هنر گلسازی یکی هم
همانا ارزان بودن قیمت تمام شدن آن است.
سامان و لوازم کار :

افزای را که در ساختن گل مصنوعی لازم
دارید اینها اند : دوعدد قیچی خرد و بزرگ
پلاس، یک عدد سوزن کوچک فولاد با فی،
تکه باهر جنسی که میل دارید مانند : چرم،



پلاستیک و امثال اینها، سرش سفید، رنگ
و برس آن، سیم به ضخامت های مختلف
برای بستن گلها و برگها.

اندازه ها یا پاتن ها :

اولین قدم در راه ساختن گلهای مصنوعی
بوجود آوردن پاتن ها و اندازه ها مناسب
است برای برش قسمت های لازم. این
اندازه هارا می توان از گلهای طبیعی بوجود
آورد. برای این منظور باید دو عدد گل را
بکار برد. یکی از آنها را به عنوان مدل
جهت طراحی اولین گل. گل طبیعی دیگر
رانیز باید بدقت پرپر ساخت و برگها و
گلبرگهایش را جهت ساختن پاتن مورد
استفاده قرار داد.

برای ساختن اندازه گلهای مصنوعی
باید از کاغذ محکم استفاده نمود.
طریق کار :

پس از تهیه مورد اولیه لوازم مورد نیاز
نمونه های اصلی را باید برای برش قسمت
ها تهیه کرده و بعد از آنکه تمام قسمت ها
آماده و بریده شدند آنها را دسته کرد.

در اکثر موارد عمل دسته کردن و پیوستن
قسمتهای مختلفه گل از قسمت مرکزی گل
(تخمهای وسط گل، دانه هسته و غیره) شروع
میشود و تدریجاً به قسمتهای پائین و بالا
ترتیب دادن برگهای دور گل ختم
می گردد.

قدم بعدی در ساختن گل پیوستن و
پوشاندن ساقه ها و افزودن برگها و غنچه
هاست. پس از آنکه گل ها ساخته و آماده

گردید بایستی آنها را با افزودن جزئیات
لازمه و تنهایی تکمیل کرده و در صورت لزوم
رنگ آمیزی نمود.

باید متوجه بود که تناسب رنگها در
درجه اول اهمیت قرار دارد. در اکثر موارد
اگر در ساختن گلهای مصنوعی از پارچه
و یا مواد طبیعی الوان استفاده شود دیگر
احتیاجی به رنگ آمیزی نخواهد بود. اگر
لازم باشد که احیاناً به این گلها رنگ
بیشتری بیاورید نباید بدون مطالعه و دقت
این عمل را انجام داد.

نگهداری تخم مرغ :

اگر میخواهید مدت بیشتری از زرده تخم
مرغ استفاده کنید آنرا در ظروفی ریخته
و روی آن آب سرد اضافه کنید و در یخچال
قرار دهید بدین ترتیب زرده تخم مرغ برای
چند روزی تازه میماند.

شوری و شیرینی غذا :

اگر در آخرین فرصت دیدید که خوراکیان
از حد لازم اضافه تر شیرین شده اند کمی نمک
به آن اضافه کنید و همچنان اگر شور شده
باشد یک مقدار قند در آن بپاشید.

یخچال یا جای خنک :

اگر میخواهید پیاز، کچالو و بادجان را چند
روزی تازه نگهدارید آنها را در یخچال قرار
ن دهید زیرا اینها در گوشه خنک در
خانه بهتر از یخچال تازه خواهد ماند.



مغردن با بای قریما

تبع و نگارش: حامد نوید

در شماره گذشته بحثی در مورد پیدایش هنر و خصایص آن در دوره «پلو لیتیک» یا دوره سنگ قدیم داشتیم. چگو نگی انعکاس محیط ضروریات اساسی انسان او لیه، خواسته ها و تصو راتش که به عقیده بعضی از مورخین هنر آن دوره را بسوی سحر و جادو گری گرانیده ساختند مورد بحث قرار گرفت. اکنون می پردازیم به شرح دنباله موضوع و مقایسه هنر دوره سنگ قدیم با هنر جوامعیکه از نگاه ذهنی، طرز دید هنری و سویه حیاتی بصورت کلی تاکنون انکشاف نکرده و برای مدت های مدیدی در یک حالت رکود قرار داشته اند.



مرد نیزه دار و کانگروها (هنر پریمیتیف) نقاشی بالای پو ست درخت، آر نهملند غربی واقع در استرالیا ی شمالی که در قرن ۱۹ نقاشی شده است.

نزدیکی نقش حیوانات مشا هده میشود. عده از علما را به این فکر انداخت که شاید این لکه ها ناشی از ضربات چماق ها و سنگ های باشد که بسوی تصویر این حیوانات پرتاب شده است و این امکان میسر گردید تا فکر شود که شاید انسان اولیه اینکار را برای مشق و تمرین شکار می کرده است مخصوصاً اینکه اکثریت داغ ها ولکه ها در قسمت های حساس نقاشی ها چون سر، کله و تیره پشت حیوان قرار دارد گمان رفته می تواند که انسان های اولیه برای تمرین شکار این نقاط را بالای تصویر ها نشانه گیری کرده باشند تا عملیه شکار بزرگترین پرابلم انسانهای اولیه را تشکیل میداد سهل تر گردد.

پیوسته بگذشته:

نظر دوم راجع به انگیزه های دیگر یکه در پهلوی سحر و جادو انسان اولیه را و میداشته تا نقش حیواناتی به بزرگی یک حیوان طبیعی بیا فریند اینست: بعضاً عدم موجودیت شکار یا خطراتی چون حملات دسته جمعی حیوانات و حشی و حادثات طبیعی چون سیل، زلزله و رعد و برق انسان های اولی را مجبور میساخت تا برای مدت درازی در مغازه ها یشان محبوس بمانند و به فعالیت های بیرونی نپردازند و این فرصتی خوبی بود برای تفکر و جستجو و اندیشه برای یافتن آسایش بیشتر. فرو رفتگی ها و داغ های عمیقیکه در دیوار های مغاره ها مخصوصاً در



پیکر مردیکه کلاه پرنده‌ای دارد :
این پیکر از چوب در اواخر قرن ۱۹ و شروع قرن بیست تراش
یافته و از قسمت های رودخانه سپیک واقع در نیو گینی بدست آمده و در
پوهنتون واشنگتن محفوظ است .



پیکره‌ایکه از سنگ تراش یافته و بنام « وینوس و میندرو ف » مشهور
است . این پیکره که در حوالی هزاره پانزدهم و یازدهم ق . م ایجاد گردیده
باشد سمبول شا دابی برای انسان اولیه بوده . طول آن به چار ا نچ
میرسد و در موزه آثار طبیعی و یانا محفوظ است .



شدن سنگ شان می شوند و بعد از
مدتی جستجو آواز سنگ از درون
مقاره می شنوند و به دنبال سنگ
داخل مقاره تنگ و تاریکی می گردند
که منتهی به محوطه وسیعتری
می گردد و در آنجا خود را مقابل
به نقاشی های بزرگ حیوانات
می بینند این حادثه که در سال ۱۹۴۰
وقوع یافت زمینه کاوشهای باستان
بقیه در صفحه ۳۱



خودجنگی ، از جنوب شرق
آلاسکا : که از چوب در اوایل قرن
۱۹ تراش یافته . با ارتفاع ۱۲- انچ
واقع در موزیم آثار طبیعی آمریکا
نیو یورک

اگر این نظر درست باشد :
انگیزه اولی برای ترسیم نقاشی
بیشتر اساس مادی داشته تا اساس
روحي و تولد هنر و دیگر تصورات
انسانی بر پایه های ضرورت های
اولیه انسان استوار بوده است .
از همین رو ست که نقش ها به شکل
ریالستیک ظهور کردند و حتی به
بزرگی حیوان طبیعی تهیه گردیدند
اکثر نقاشی ها در قسمت های
اخیر مقاره ها ترسیم گردیده و برای
مدت های مدیدی در زیر توده های
سنگ پنهان بودند از همین جاست
که تا سال ۱۹۴۰ کسی از وجود آنها

اطلاعی نداشت کشف او لین نقاشی
مقاره در مسکو در « ادون » فرانسه
قرار دارد مطلقاً مربوط به يك حادثه
بود یعنی هنگامیکه يك غده از
اطفال محله در تپه های نزد يك
مشغول بازی بودند متوجه مقعود



یکی از جاده های شهر کهنه بیروت که زندگی روزمره مردم را نشان میدهد .

باملل گیتی آشناشوید .

ترجمه و تهیه : انجیر عزیز کنگداه

آشفته ترین کشور فعلی جهان

مهمترین راه هوای شرق و غرب

جمهوری لبنان

قصر بزرگ شاهی که ساحه ۱۰ هزار متر مربع را احتوا میکند سکه های مذکور بشکل

نفر در صنعت ۸۷ هزار در صنایع ماشینی، دستی و ساختمانی مصروف اند . تجارت ترانسپورت و بانکداری ۷۹ هزار نفر را بخود مشغول نموده است . عایدات ملی فی نفر سالانه به ۳۷۵ دلار میرسد که این رقم بنابر استاندارد بین المللی لبنان را از قطار کشور های جهان سوم خارج نموده است .

تریپولی (طرابلس) وسیدا از بزرگترین شهر های این جمهوری محسوب و بیشتر اهمیت تجارتی دارند . تقسیمات اداری لبنان به پنج ولایت قسمت یافته لسان رسمی کشور مذکور عربی انتخاب گردیده است . پول رایجه لبنان (پوند لبنانی) بوده که مساوی به ۱۰۰ پیاستر میشود . بیست و دوم نوامبر روز ملی و سالگرد جمهوریت (از ۱۹۴۳ باین طرف) در این کشور میباشد .

فنیقی ها با آنکه مخترع حروف و پیش قدم اندولی پول را نمی شناختند، اما نمونه های پول را (از قرون ۱۴ میلادی) در موزیم دمشق میتوان یافت . در نزدیکی بندر لatakia نزدیکی دمشق هر لحظه گاهی این پولها بدست آمده میتواند که شاهد این موضوع است . در بقایای

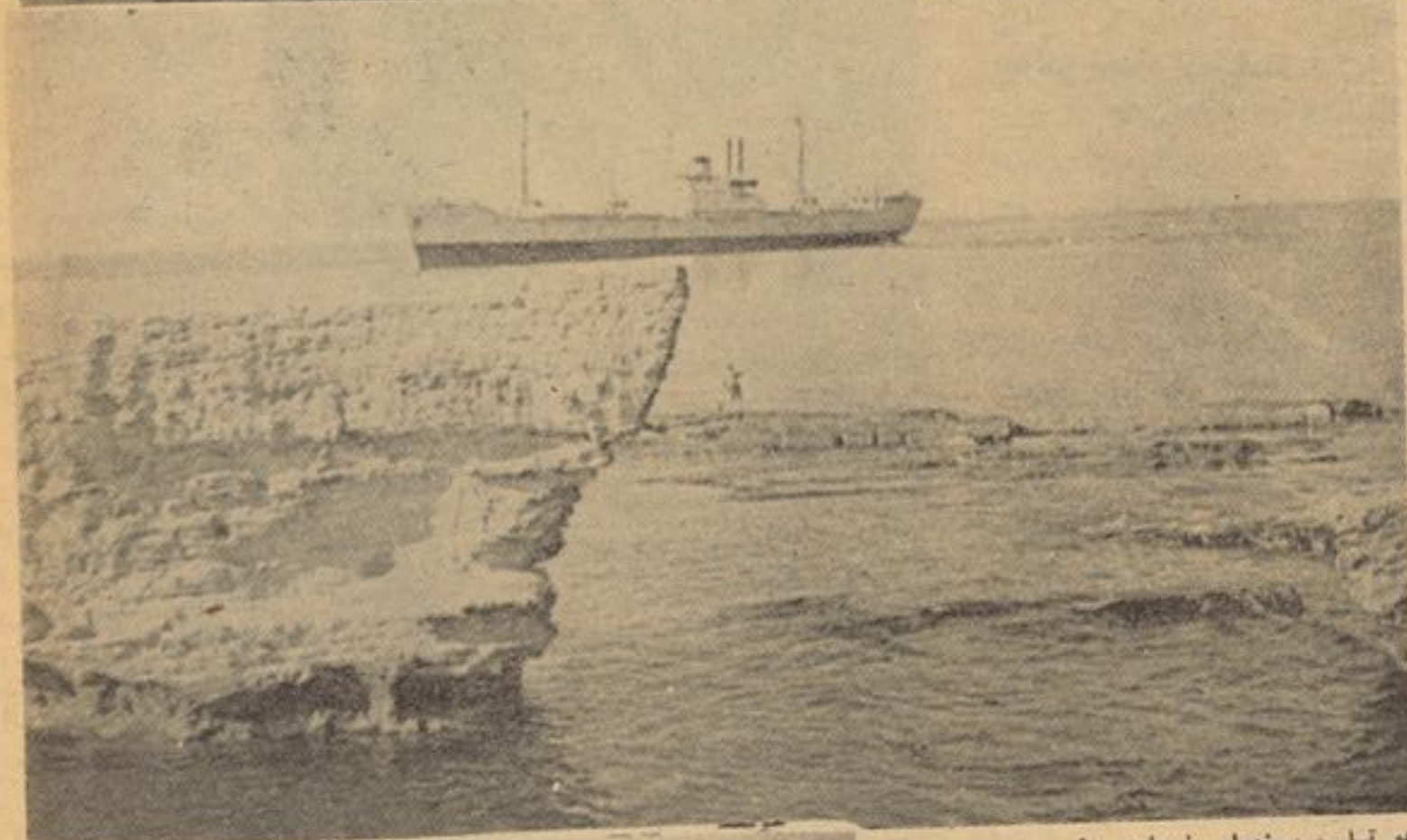
در این هفته کشور جمهوری کوچکی را از شمال غرب ایشیا برای خوانندگان گرامسی ژوندون معرفی میکنیم که تصادمات مسلحانه و جنگهای داخلی از شش ماه باین طرف در آنجا جریان داشته توجه جهانیان را بسوی خود جلب نموده است این کشور جمهوری لبنان است که با ۱۰۴۰۰ کیلومتر مربع ساحه در کنار بحیره مدیترانه بین کشور های سوریه و اسرائیل موقعیت دارد . شهر ساحلی بیروت پایتخت و مرکز اغشاشات فعلی از بهترین شهر های لبنان بوده دارای ۹۰۰ هزار جمعیت است این کشور کوچک آسیایی دارای ۲۸۷۰ میلیون جمعیت بوده در یک کیلومتر مربع خاک آن ۲۷۸ نفر سکونت دارد . نود درصد اهالی این کشور و اعراب هاشمیل میدهد منجمه ۱۸۰ هزار نفر فلسطینی و ۱۳۰ هزار آنرا سوریایی در بر گرفته است بر علاوه ارمنی، یونانی، کرد و غیره نیز قسمتی از جمعیت این کشور را تشکیل میدهند از طرف دیگر ۵۲ فیصد اهالی راعیسوی مذهب و ۴۸ فیصد را مسلمانان فرا گرفته است . در بیروت ۶۰۰ هزار نفر مشغول و وظائف مختلفه و زراعت بوده که ۲۲۰ هزار

کاشی هنوز هم موجود است بر علاوه ازین محل سکه های قدیم ، ادبیات، آثار تاریخی ، دایرة المعارف ، مکاتیب، دکشنری ها و بعضی کتب دیگری رانیز بدست آوردند که شاهد کلتور باستانی این کشور میباشد و امروز از همین عقاید فنیقی ها اهالی لبنان استفاده های خوبی نموده خود را در جهان پولی پیش قدم گردانیدند و اهمیت پول را بدرستی شناختند اکنون درد کابین کوچکی که در گرد و نواهی بیروت وجود دارد انواع و اقسام این سکه ها و سایر سکه های قدیمه و جدیده جهان را به آسانی میتوان بدست آورد . در جاده مرکزی بیروت و سایر شهر های لبنان در هر لحظه که خواسته باشیم بدون کدام کاغذی میتوان هر نوع پولی را مبادله کرد در پایتخت ۶۰۰ ساله بیروت ۷۳ بانک مختلفه جهان در فعالیت اند ولی سرمایه بزرگ را بانکهای امریکایی بدست دارند . لبنانی ها با مهارتی که دارند بهترین تجار جهان محسوب میشوند و لسی فوق العاده زیرک و مشتری را از یاد هوا شکار نموده با هزاران چرب زبانی متاع خود را بفروش میرسانند . در سوپرمارکت ها، فروشگاهها و مغازه های بیروت که همه عصری و مدرن میباشد تماما اشیای که امروز در مارکت های جهان خرید و فروش میشود میتوان بوجه خوبی بدست آورد .

با آنکه رول بانکداری بین المللی و تجارت آزاد در لبنان عمومیت دارد ولی مردل بهمان اندازه ایکه عایدات بدست می آورند مصارف نداشته ، بلکه مردمان پرخرجی اند چه در کشورهاییکه پول ارزش زیادی داشته و مردم عایدات سرشاری بدست می آورند بهمان اندازه در مصرف آن محتاط می باشند .



منظره فضای شهر بیروت که اکنون در اثر جنگ های داخلی ویران شده است . ژوندون



در حالیکه در لبنان تشدد است، لبنانی‌ها بکار، مخصوصاً تجارت علاقه مندی زیادی دارند روزها از صبح تا ناهشت شپ کار می‌کنند ولی روزیکشنبه رابسر وسیله ایکه میشود از کارکناره وحتما اعضای فامیلی رابا خودگرفته دررستورانت ویاهوتلی‌چیت صرف غدامیروند. کافی، کبابارا، هتل ازچاهای مورد نیاز ودوست داشتنی آنهاست که اگرکدام عمرای نداشته باشند همسایگان خویش را با خود گرفته بدانجا میروند. هنگام تابستان وگرمای سوزان اهالی حتما شهر راترک وبکوهستانات نزدیک شهرچیت تفریح واستراحت میبرایند. مردم این کشور میدانندکه درطول سال بحالت بسیار دشوار ومشکلی درخارج ازکشورخویش بسربرند مشروط براینکه در آنجا پول بدست شان بیاید حتی درآخرین نقطه افریقا تجارت لبنانی شتافته تاجنس رابا خود چیت تجارت به لبنان بیاورند بنابراین لبنانی ها مردم بسیار ظریف وچالاکي بنظرمیخورندمخصوصاراندگان سرویس های لینی ودیوران تکسی که مالک بهترین وجدیدترین موترها میباشد آنها فقط فقط انتظار خارجی رادارندکه بخاک لبنان قدم بگذارند سپس بپروسیله ایکه باشداوراسوار موتر خود ساخته باهزاران چرب زبانی راکبین رابدست آورده ودر مقابل اضافه‌ستانی حتمی نموده بدین متوال ازبی اطلاعی سیاح استفاده میکنند. ولی متاسفانه ازاین پولها دیوران استفاده خوبی نکرده زود ازدستشان میروند چنانچه رانندگان بعضی اوقات راکبین خودرابه نوشیدن (عرق) دعوت نموده وهمان پولهاییکه بدست آورده قربان عرق وخود راکب میکنند.

برای سیاحیکه درشهر های لبنان در حرکت شود سوالاتی پیدا میشود طو ریکه تکسی هامعمولا دارای تکسی میتربوده ومسافر بهاعتبار آن سوار عراده میشوند ولیدرمحل مطلوب ازراکبین پول بیشتری اخذ می کنند ولی کسانیکه ازاین موضوع واقف اند ازپس هاوپس های معرو فیکه سمت لینی دارند استفاده میکنند. شهر بیروت ساختمان عجیبی دارد وهرکوچه دارای چندین اسم که دریافتن آن کار آسانی نیست اگر برای یافتن محلی بلان شهری رابدست آورد سرکها دارای اسمی میباشد که چنه رسمی دارد ولی درنزدعوام مانند کشور ما بنامهای مختلفه یاد میشوند. چنانچه جاده نژدعه‌ای باسم میدانی وعده آنرا بنام بکرت یاد میکنند وبرخلاف طبقه ای گردونواحی آن کوچه مذکور رابنام (روانفرد نسکاخی) وبلاخره تابلوی درکنار داده او را باسم (رو۸۳) مسمی کرده است.

هو تل، سینما، غرفه پولیس وسپس علامات توپوگرافی وبلاخره نزدیک منزل دکاکین سامان برق فروشی ویاسلمانی و یا کلا نتر محل شخص ریش سفید وغیره یگانه علایمی میباشد تا محل مطلوب را دریافت نماید.

اهالی لبنان نه تنها بزبان عربی بلکه به لسانهای فرانسوی وانگلیسی نیز تکلم میکنند وبزبانهای قدیمی که دراین سر زمین رایج بود ازقبیل ارمنی وغیره اکنون تکلم نمی‌کنند. اوکیولوجیا بالبات رسانیده اندکه اوکاریتها به هشت لسان تکلم میکنند ازقبیل یونانی، لاتین وغیره.

باقیدارد

شرح عکس هائوبالا به پائین :

• منظره شهر بیروت وساختمان‌های مدرن آن که بیروت رادرجمله شهرهای مهم شرقیه‌ایه درآورده است.
• گوشه ازسواحل زیبای لبنان که درآن بنادر خیلی مهم میباشد.
• بنه یکی ازاقلام مهم صادراتی لبنان را تشکیل میدهد.

اگر از موضوع دور نرویم اکثر منازل در پایتخت لبنان دارای نمبر نبوده وصرف باسم صاحب منزل وباشخصی مهم فامیل معروف‌اند وامروز بلاکهای جدید عصری بوجود آمده است که قطار موتر های شخصی اطراف آنرا گسرا گرفته باز هم در یافت آدرس سهل نگردیده دریافتن محلی توسط نشانی

بجواب نامه‌های شما

درین هفته نامه های داریم از
نباغلی احمد ضیاء از پوهنخی طب
ننگر هار و پیغلو نسرین، مهناز
وستاره از لیسه آریانا که تقریباً
سوالات و نظریات یکسان و مشترکی
در مورد عکس‌هاییکه در صفحات
متن ژوندون به نشر میرسد،
دارند.

مثلاً آنها میپرسند که چرا بعضی
از عکسها بی رنگ و خیره چاپ
میشود؟

بجواب این خوانندگان باید گفته
آید، که عکس‌هاییکه در مجله بجای
میرسد اکثراً خوب کلیشه شده و
خوب هم چاپ میشود و رنگ میگیرد.
ولی بعضی از عکس‌هاییکه از مجلات
مخصوصاً از روزنامه‌های خارجی
گرفته شده و در پهلوی مضمون
ترجمه شده آن بجای میرسد، خیره
و بیرنگ می‌آید، زیرا کاغذ بسیاری
ازین روزنامه‌ها نازک و خراب بوده
و عکس‌هاییکه روی آن چاپ شده
است، اصلاً خیره و خراب میباشد.
از آن گذشته بسیاری ازین عکسها
از طریق «تیلی فوتو» فرستاده و نشر
میشود.

حالا سوال اینست که چرا همچو

عکس‌های را ژوندون به نشر
میرساند؟

بخاطر اینکه، مطلب مربوط به عکس
موضوع خوانی و جالب است. که این
نقص عکسها در بسیاری از نشریه
های دیگر نیز موجود میباشد.

پیغله آزاده زارع :

یس از تعارف بسیار و توصیف
از مجله ژوندون و اظهار لطف
بر کارکنان می نویسند که بایست
مجله ژوندون مانند گذشته دو صفحه
فوتو رومان داشته باشد.

آنها اظهار عقیده میکنند که
ژوندون با نشر فوتورو مان خوانندگان
بیشتر خواهد داشت.

دوست محترم، میدانم که پیش بینی
شما قرین به حقیقت است و یس
حدس، نشود شما در غیاب ما ریفرا ندیم
کرده باشید؟ عرض اینست که
تعداد کسانی که نمی خواهند فوتو
رومان در ژوندون به نشر برسد
بیشتر است. بخصوص که این
فوتو رومان کابی از مجلات خارجی
باشد.

در هر حال تصمیم ما اینست که یک

صفحه یا بیشتر عکسهای از داخل
داشته باشیم که باز گوینده یک
موضوع داغ روز در داخل کشور
باشد با ارائه عکس‌های که حالت
ها را ترسیم کند و شرحی این عکس
ها هم طور ذوقی و دلچسپ نوشته
شود. تا نظر بعدی شما و دوستان
چه باشد!

نباغلی محمد کریم آرزو :

باز هم درین هفته نامه دارند
و نظریاتی.

خوب، قبل از اینکه بجواب نامه
آقای آرزو بپردازیم، مطلبی است
که باید قبلاً بگویم زیرا میترسم در
پایان جوابها از ذهنم فرار کند.

آقای آرزو! مثل اینکه شما تصمیم
دارید تمام «ژوندون» را زیر رو کنید
آخر دیگران ممکن است غیر از شما
فکر کنند.

نباغلی آرزو با یس
عقیده است که بایست در صفحه
جوانان بجای ستون «اندیشه جوانان»
مطالب «مفید» دیگر نشر شود. و
همانطوریکه شما خواننده عزیز
میدانید، این ستون طرفداران زیادی
دارد.

نظر دیگر آنها اینست که صفحه
زن در مجله اضافی است. چرا که
نشر مطالب در مورد زن از وظیفه
مجله می‌رمن است.

دوست ارجمند آقای آرزو، شما
درین سال بین المللی زن که دو صفحه
را در مورد زنان در مجله هفتگی
ژوندون دیده ندارید. در سالهای
دیگر نظر شما در مورد چه خواهد
بود. خلاصه از همه کپ‌ها که بگذریم
اگر زنها از این موضوع آگاهی یابند
شماره‌ای باریک عالم شکوه و ملامت
خواهند گرفت.

یک آقای دیگری که نخواسته اند
خودشان را معرفی کنند با قلم
فرسایی بسیار نظریاتی بی سروپای
در مورد نشرات مجله دارند که باور
کنید من قادر تشدم نظریات این
دوستان را خوب بفهمم.

عرض اینست که شما (....)
لطفاً نظریاتی عملی که حد اقل درک
شود برای ما بفرستید.

پیغله نسرین :

بهتر است پیشروی نکنم و
فقط بابت ذکر نامتان از نوشتن -
آدرس مکمل و معرفی بیشتر شما
چشم ببوشم. اگر چه شما خواسته
آید... ولی ترسیدم دوستان تان
به‌جوب تکفیر و ملامت تان نبندند
زیرا باقطعه شعر ارسالی تان خوب
دسته گلی باب داده آید.

آخر شعر تمرین بسیار می
خواهد و ما رثت بی شمار به
خصوص که باید «وزن» شعر
بیشتر مدنظر گرفته شود و در شعر
کلا سیک «قافیه» هم. ولی از

شما شا همین ترا زوی شعر تان
صاف نیست و کفه‌ها خیلی
ازهم فاصله دارند.

خوبست نمونه یک قسمت از
شعر تان نشر شود.
«ترا من دردل دوست خود دادم»
ولی در پیشست راز نگویم.

راستی یک موضوع عمده که لازم است
خدمت خوانندگان ارجمند ژوندون
بعرض برسائیم اینست که تمام
مضا مینیکه برای مجله میرسد یکبار
از نظر کارکنان ژوندون میگذرد تا
از نقاط نظر مختلف مطابق به روحیه
مجله باشد. مضا مینیکه در سطح
ژوندون و خوانندگان آن نباشد اصلاً
به نشر نمی‌رسد.

یک تعداد علاقمندان ژوندون
مضامین برای ما ارسال می‌کنند و
توقع شان اینست که حتماً باید در
مجله بجای برسد. و یا اینکه حتماً آنها
را قانع بسازیم که مثلاً چرا مضمونش

بجای نرسیده است. بدین ترتیب
بعضاً اتفاق افتاده که ساعت‌ها با
این کتگوری اشخاص به جر و بحث
بپردازیم تا قناعت خاطر شان حاصل
گردد و یا مضمون شان چاپ شود.
خواهش ما ازین دوستان اینست که
برای مجله شان مضا مین ارسال
دارند که قابل چاپ و بسطج ژوندون
باشد.



عکس جالب هفته

فرستنده: پاتریس از خیر خانه



مرد توله نواز که از (برونز)
در بین قر نه‌ای شانزدهم و هجدهم
ساخته شده و طول آن به ۲۴-۱۸۳
میرسد. این مجسمه در موزه هنر
های ریمیتیف نیو یورک قرار دارد



فرانسه صورت گرفت و در دیوار
تراشیده شده و قدامت آن به ده الی
پانزده هزار سال قبل از میلاد
مسیح میرسد و پیکریکه به «اونوس»
(ویلن دورف) مشهور است و در
حوالی ده الی پانزده هزار سال
پیش از مسیح در اتریش کشف
گردید ثابت میسازد که ترسیم
حيوانات يگانه موضوع هنر دوره
سنگ قدیم نبوده بلکه هنر منداین
دوره انسانرا نیز موضوع الهام
قرار داده است آنچه قابل ملاحظه
است تبارز زن نسبت بمرء از نگاه
موضوع در هنر این دوره میباشد.
اکثر علما فکر می کنند که زن
برای انسانهای اولیه سمبول شادابی
ورفاه بوده است مغازه دیگری
چندین سال بعد از کشف مغاره های
اولی در (پالمرد آدو را) در سسلی
صورت گرفت ادامه عین انکشاف
را در جنوبی ترین منطقه ارو پا
نشان میدهد چنین به نظر میرسد که
شاید عین انکشافات تاریخی
شناسی و مطالعات عمیق را برای
دانشمندان وزندگی عمیق را درباره

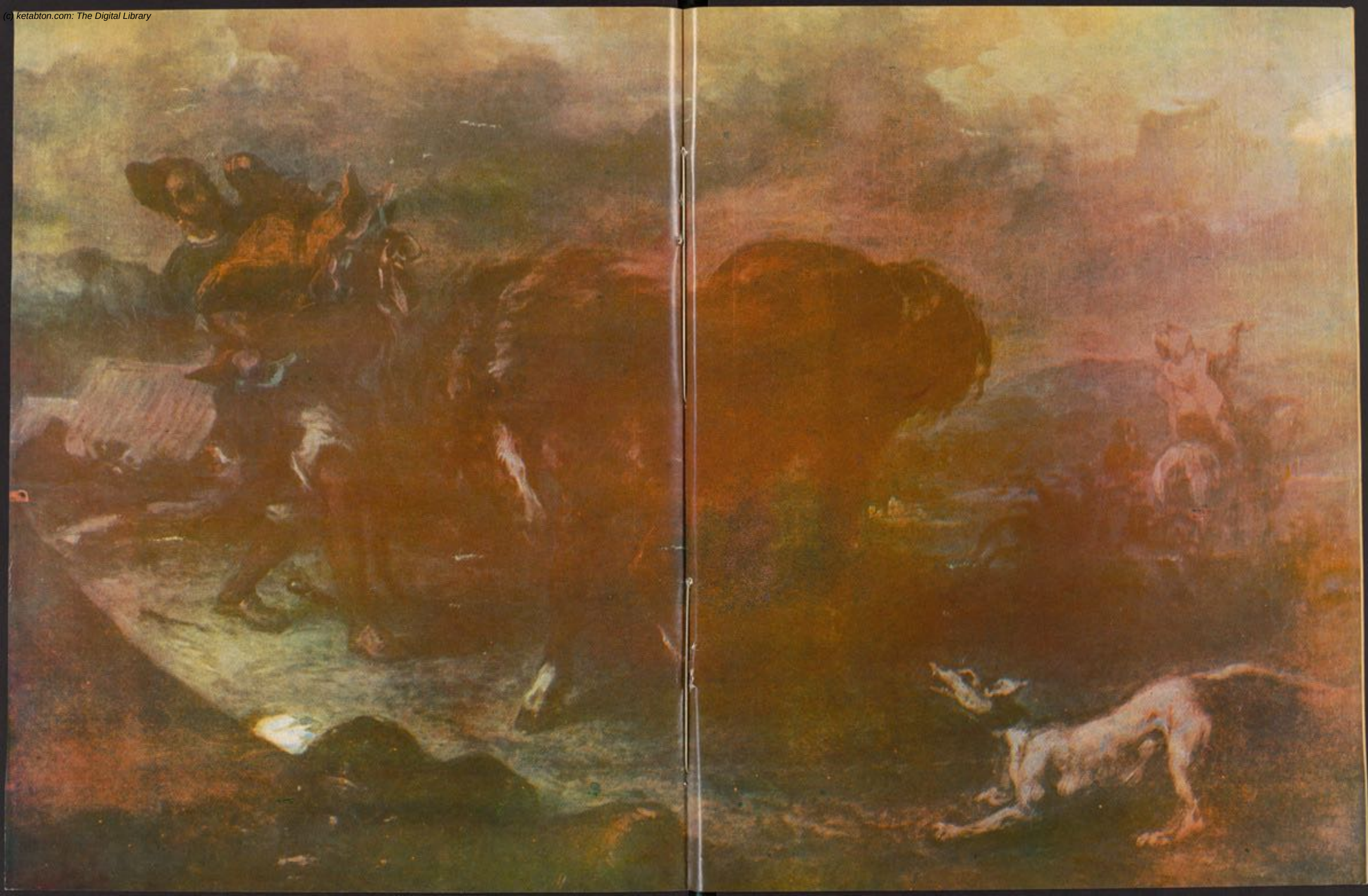
انسان ماقبل التاريخ مهیا گردانید.
کاوشهای بعدی امتداد همین انکشاف
را در ارو پای جنوبی و بعضی قسمت
های ارو پای شمالی نشان داد.
از نگاه تقسیم بندی دوره های
تاریخی، دوره پلو لیتیک بیشتر از
دوره یخبندان قرار می گیرد. یعنی
هنگامیکه اکثر چراگاه های ارو پای
شمالی پوشیده از برف و یخ گشته
و میدان تاخت و تاز گله های گاو و
گوزن های وحشی بود و شکار
یگانه وسیله تولید انسان اولیه و این
امر در هنر انسان اولیه به شکل
سمبولیک تبارز کرده است. یعنی
انسان های دوره سنگ قدیم
حيوانات را سمبولیک تبارز کرده
است. یعنی انسان های دوره سنگ
قدیم حيوانات را سمبول شادابی
می پنداشته اند و این طرز دید
اساسات پرستش حيوانات را
بنیانگذاری کرد. گرچه هیچگونه
وسيله سيورتي در دست نیست که
عنعنه پرستش حيوانات را در مصر و
بین النهرین قدیم با آنچه در اروپا
بیست هزار سال پیش از میلاد مسیح
میگذشته است ارتباط داد، اما
میتوان حدس زد که شاید عنعنه
پرستش حيوانات در مصر و بین
النهرین باستان، زاده عین انکشاف
تاریخی در منطقه باشد.

کشف پیگیر ز نیکه در یکی از
دیوار های مغاره (لاماد لین)



گاو زخمی :- به عقیده باستان
شنا سان این تصویر در حدود پانزده
هزار سال پیش از میلاد مسیح نقاشی
شده که در یکی از مغاره های آلمانیا
در هسپانیه قرار دارد. احساس درد
و کشیدگی عضلات حیوان نمایانگر
قدرت نقاش در بوجود آوردن یک
حالت است مخصوصاً از نگاه ترکیب
خمیدگی وجود حیوان و سر به پائین
خم شده به قدرت آن می افزاید،
آخرین تلاش حیوان زخم خورده
توسط خطوط درشت اوت لاین حالت
تحرك را به نقاشی میدهد. که
نمایانگر توجه عمیق و دقت نقاش
ماقبل التاريخ به طبیعت و پدیده های
ماحولش است.

« باقیدارد »



خوځه خوځېدلو کړو

دآواره گانو کمپ یی دن پالم په
سو زنده بمو نو باندی وسوزاوه د
خان یونس له دری سوه کورونو څخه
یی یوازی دری ودانی پایی شوی نور
ټول داور دلمبو په کومه کی نشست
شول. د کمپو نو هستو گن پنځه
ورحی وری تری پاتی وو او کله چه
هغوی ولاړل چه ډوډی اوار په راوړی
د فوخیانو له خوا په ماشینګو باندی
وځنډل شول.

مایوه پنځه ولیده چه دخپل ماشوم
لپاره ډوډی پیدا کولو په لټه کی وه
اوپه همدی وخت کی یوه اسرا ییلی
فوخی په ډیره سره سینه دماشینګو
په وسیله ډزی پی وکړی او ویی وژله
کله چه ما وغوښتل چه دخپل کور پاتی
برخی ته ورسیږم ومی لیدل چه زما
دگاونډی کور داور په لمبو کښی
سوزی. زما گاونډی اود هغه زوی
البدوی دواړه په اور کی وریت او مړه
شول.

اسرا ییلیانو کمپ محاصره کړ
اودلو سپیګر په وسیله یی امر
صادر کړ چه ټول نارینه دی خان په
ستودیوم کی اسرائیلی فوخیانو ته
پیش کړی. هغوی موږ په شلواو
پنځه ویشتم کسيزو ډلو وویشلواو
دی ته یی اړایستلو چه په هماغی چټکتیا
سره چه ټانکونه خوځیدل موږ دی هم
پښی ایبله منډی ووهو. یو ځوان چه
له نورو څخه وروسته پاتی و ووژل
شو. هغه «جمعه ابو چنین» نو میده
په کال ۱۹۴۷ کی زېږیدلی واولا
محصل و. په همدی اجباری منډو کی
اسرائیلی فوخیانو دجمعه عبدالحمید
په نامه یو شپاړس کلن څلمی سره
زما له تربوره، عطیه سالم جمعه ابو-
ناموس ووژل. دغه دواړه خوا نان
محصلین وو. بیایی دغه خلک هلته

بو تلل چه اسرائیلی لاری ولاړی وی.
هغوی زمونږ تلاشی واخیستله او
چه څه راسره ووهغه یی راڅخه وشو
کول، اویایی په موټرو کی سپاره
کړو په هره لاری کی یی پنځه اویاتنه
سره په سر دڅارویو په شان واچولو.
موږ مجبور وو چه خپل لاسونه پورته
ونیسو او خپل سرورنه کښته واچوو
یوه سپایی، یو ځوان چه اوبه یی
غوښتلی وواژه. ډډیرو طبیعی
اړتیاوو پوره کیدل ناممکن و. کله
چه دالعریش دتیلو ټانک ته ور سیدو
نوما یی احتیاطی وکړه اوله کړکی
څخه می بهر ته وکتل. یوه سپا هی
یوه لغته را کړه او چیغه یی کړه: «دا
ستا وطن ندی دا وطن زما وطن دی،
ته حق نلری چه ورته وگوری».

کله چه د شیبی دنهو بجو په
شاوخوا کی النوسله ته ور سیدو
نودموتر دروازی یی وتړلی او ولاړل
ژوندون

اوسکینه عبدالحمید لدغی ډلی څخه
وی (لیرل شوی هیات په خپل پای
لک کی څرګند وی چه موږ په ډیره
سختی سره وکولی شول دغه شهادت
زما پر کاندو په ډیرو عربو پنځه
باندی دغفت دلوت کولو او په
ناموسه کیدو چاره تحمیل شوی وه
دحرمت تر پښو لاندی کول اود پټ
اوشرافت لوټل هغه چاری دی چه
دلته دژنیو دپیمان په خلاف سر نا
رسیدلی دی دژنیو مقاوله لیک پدی
هکله وایی چه: ښځی په تیره بیا
باید له هر ډول هتک حرمت اود تیری
اوبی ناموسی څخه خوندي وی یا
سره بیا باید په زور سره له زنا
فحشا او هتک حرمت څخه خوندي
وی اود هغوی ساتنه او حمایت دی
(شی).

محمد ابو ناموس چه د «خان-
یونس» دسیمی اوسیدونکی دی وایی
چه: دجون په پنځمه نیټه دخان یونس
په سیمه باندی تیری اویر غل وشو
ټانکونه شاو خواته ور ټول شوی وو
حنډی پری رییدلی ښار ته ننو تل
خلکو دهغوی په هر کلی پیل وکړ
اسرائیلی فوخیانو ښه صبر وکړ چه
خلک دهر کلی لپاره دټانکو شاوخوا
ته راټول شی اویا وروسته له
ماشینګو سره په خلکو باندی ډزی
پیل شوی اود گولیو باران په خلکو
باندی واوړید.

له پنځو زرو تنو څخه زیات خلک
لدی جملی څخه خلورو سو څخه
نیوی تر شپږو سو تنو خلک ووژل
شول اودایوه لویه دوکه وه چه خلک
ن تیر ایستل اوبه گولیو سر
روژل دوی دملګرو ملتو دکار او-
مرستی کمپو نه وسوزول اود «ژ»

تو قیف کړی او هغو یسی
دی ته اړ ایستلی چه خپلی جا می
وباسی فوخیانو هغوی اړ ایستلی
چه دنیکر او خراطو سره دخان یونس
په واټونو کی وگرځی او په همدی وخت
کی یی له ماشینګو سره پر هغوی
باندی ډزی وکړی او پدی توګه یی
چه چمتو نشوه خپل کالی وباسی
په توپک باندی یی پښه ورتپی کړه
دهغی ښځی یوه خپلوان غو ښتل چه
هغی ته نجات ورکړی خو په هماغی
شیبې هغه سړی ووژل شو.

دقنطری اوسیدونکی میرمن دولت
سید سلام چه دیرش کلنه ده وایی:
موږ په یوی پنا هګاه کی پنځو س
تنه وو فوخیانو موږ وو هلو او ټوکل
اوزه پخپله هم ووهله شوم فوخیانو
داکار ددی لپاره کاوه. چه تقریباً
ساعت تیری وکړی دهغوی سترگی
تړلی اوبه واټونو کی یی خو شسی
کولی چه وگرځی اوبه چور لکو چور-
لکو سره دواپ له یوی خوا بلی خوا
ته ولګیږی او هغوی یی وځاندی د-
داسی منظری دشبیر ولو لپاره به
داسرا نیلی فوځ زره یوش موټرونه
په ښځو پسی تلل او هغوی یسی
څارلی.

اسرا نیلی فوخیانو زه په یوه
توښل کی گیر کړم یوه یی په تو پک
باندی ما ته گوا ښس کاوه او بل یی
په وحشیانه ټوله زه تر ټوله را-
وویستلم هغوی زه مجبوره کړم چه
کورته راشم هغوی بیا په ما باندی
تیری وکړ سپایان دوه تنه وو دواړو
په وار سره په ما باندی تیری وکړ او
زما غفت یی لوټ کړ هغوی له ټولو
پنځو سره په زور سره داکار سرته
ورسواوه فاطمه عبدالعظیم فتا، په محمد

وهلته یی دغیر فوخی کسا ن-
سندونه ولیدل چه په واپ کی ولیدلی
ز. دری ورځی مخکی چه جسد
ماوری ته وسپارل شی نو بوی
نضا په سر اخیستی وه اوبویو
رینه لټیدل. تر هغو چه دخښی
جازه ورکړی شوه نومو یی په
بیه کوته کی داسی جسدو
یدلی چه په شپږ کلنو ماشو ما
دری یی اړه درلوده. هغوی هر-
کړی وه چه د واپ له یوی څنډی بله
څنډی ته ورپوری وځی او هغه
جومات ته ولاړ شی او هلته پناه یوسر
په دواپ بلی څنډی نهو. خوددسر
فوخیانو له خوا ډزی یی واوړید لی
او هغوی دتوتو په شان وځنډل شول
.. دهغه دتره زوی (سلیمان محمد
سلیمان دبیت نوبه اوسیدونکی) چه
نوم یی محمد علی بکرو اوبه دوه
سترگو پوند اوو شپيته کاله عمر
یی درلود کله چه اسرا نیلی فوځ
زاغی هغی له کوره وتلو ته اړایست
اوجه کله یی فوخیانو نه وویل چه
پوند دی اونشی کولی چه له کوره
ووځی نوی هغه وواژه.

اسرا ییلیانو دهغه کور په دینامیتو
باندی والو څاوه هغوی دکور ټول
غړی ایستلو ته اړ ایستل موری و
غوښتل چه بیرته کور ته ولاړ شی
او خپل ۴۵ ورځنی ماشوم راواخلی
خوهغه ته یی اجازه ورنکړه او پنځه
خلوینست ورځنی ماشومه چه صبریه
نومیده دبمب دچاودلو په پیښه کی
مړه شوه.

په هغی سیمی کی چه هغه (جبر نیل
عبدالرحیم قدیم د «خان یونس» د
سیمی اوسیدونکی) اوسیده اسرا-
نیلی فوخیانو دیرش تنه ښځی



هغه ليک چه په اشغالي سيمو کې دخلکو ويچار حالت پکې کړېښل شوی و، اود اورشليم په الحاق باندې اعتراض پکښې شوی دښاغلي سالم له خوا داوه شپيته تنو نورو مخورو په ملگرتيا لاسليک شوی و. دښاغلي سالم وايي:

«زه پخپله درې مياشتې په توقيف کې وم. هغوی په ماباندې شک درلود چهله هغو کسانو څخه به يو تن يم چه دليک په استولو کې می تحريکات کړي وي. اويا دهغې کوميتې غړي دي اوسم چه دغه لاسليک کوو نکي می لمسولی وي.

«نورېيا»

درمل دژوند داپتياوو پوره کول، د خوراک او څښاک وسایل اود روغتيا نظافت دښيانو داخيستو سپارښتنه کوي.

اوس راځي چي وگورو دغه مقاوله ليک څومره داسراييلي فو ځيانو او مقاماتو له خوا دعربي سيمو دښديانو په برخه کښې مراعات شوی دی. او وبه گورو چه دغه پيشبيناني څومره دښاغلي سالم له سر گذشت سره سمون خوري.

نوموړي، دهغه ليک دلاسلېک په وجه چه دملگرو ملتسو سر منشي دښاغلي اوتانت ته لېږل شوی و، ونيول شو.

وران شوی په بشپړه توگه ولو تل. بيايي ښځې يوه خوا اونارينه بله خوا دورول. ښکلي اوځواني بيغلي وويستلي اوله ځانه سره يې بوتلي. يې د هغوی له منځه خوښي کړي اورا يوشمير گارينه وچه پدي وضعي باندې اعتراض وکړ، هغوی يې بيل کړل اودما شينگنو په دزو يې ووژل. دغه ښځې او بيغلي هډو بيرته راستني نشوي اومون بيا تر اوسه ترينه څه خبر نلرو.

ددې لپاره چه دغه دوخت او خشونت تصور بشپړ شوی وي، او ډير ځای يې داسراييل په نو يو نقشو، لکه دټانکو مسا بقې او په الوتکې سره دانسان په ښکار باندې ډک کاندو نو هغه رپوټونه خپرو چه له اسرا ييلي بنديخانو څخه دعر بي بنديانو په باب لاس ته راغلي دي.

دښاغلي خليل سالم چه د بيت اللحم يو کاتوليک محاسب دی، خپل مشا هدا ت پدي برخه کې لېږل شوی هيات ته څرگندوي. خو مخکې تردې چه دښاغلي سالم دکتنو په څرگندولو پيل وکړو پکار ده چي دژنيود مقاوله ليک اتياومي مادي ته گو ته ونيسو چي ددې خبري سپينا وي کوي چي: «بنديان بايد خپل ټولنيز دريځ اوحقوق په بشپړه توگه حفظ کاندې اوباید له داسي حقوقو څخه چه ددوي له همدغه دريځ سره سمون ولري پر خوردار وي». دغه مقاوله ليک دبنديانو لپاره په بنديخانه کې وپړا دارو

ترسبا سپاره پوري مون په موټرو کې سپاروو تر هغو چه سبا دسپار په اتو بجو يې مون قنطري ته بوتللو. کله چهله موټرو څخه راکوز شولو سپايان راڅخه راټاو شول او مون يې اړايستلو چه خپل لاسونه پور ته ونيسو او پښي ايبله دتاوده، قير په واپ باندې وخو څيرو. تاوده او تپ جن قير زمون دپښو تلي راسو زولي اوکله چه د سره صليب وداني ته ورسيدلو نو هغوی په مون باندې امر وکړ چه خپل لاسونه دي کښته کړو اوهسي ولاړ شو. مون هريوه ته يې ديوې ډوډي څلورمه برخه څپک څپک ډوډي راکړه اومون يې له کا نال څخه پوري ايستلو.

دالخر به دکلي اوسيدونکي سليمان موسي ابراهيم ورو سته تر پنځلسو ورځو تينيتي څخه يې دکلي اوسيدونکي په ناميندي سره ديارلس ورځي نوره هم لاره ووهله. هغوی ددې تينيتي په اوږدو کښي خپل پنځه سوه تنه ملگري له لاسه ورکړل يوزيات شمير يې دناپالم په بمونو سوزيدلي وو خولدي کبله چه هډو روغتون ته وو نود ناپالم په بمو نو سوزيدلي ځايونه يې ډير پر هار جن شول او پدي توگه هغوی مړه شول. اونوريي دستريا او ولزي ياتندي له لاسه مړه شول.

دبير العبد اوسيدونکي سليمان عبدا لحافظ وايي چه، «اسرا ييليان راغلل چه کلي محاصره کړي. دکلي اوسيدونکي وډار شول او غرونو ته وتښتيدل، الوتکو او هليکوپترونو هغوی وڅارل، کورونه اوکلي وران شول، او يو زيات شمير اوسيدونکي يې ووژل شول. يو شمير خلکو چه داسوج له ځانه سره کړي و چه په جومات، دخداي په کورکي بهله هغوی سره څوک زور زياتي نکوي، جومات ته پناه يووړه خو اسرا ييلي الوتکو په جومات باندې بريد وکړ او هغه يې دناپالم په بمونو باندې وسوزا وه. ددې يرغل په اوږدو کې دوه سوه ديرش تنه ووژل شول. دکلي او سیدونکي پداسي حال کې چه اسرا ييلي الوتکو او هليکوپترونو هغوی تينيتي په اوږدو کې دري سوه تنه څارل ددې يرغل په ترڅ کې دوه سوه ديرش تنه بياغرونو ته وتښتيدل ددې ووژل شول. بيا همدغه ډله داسرا ييلي سپرو اوفوځي قوتو نو له خوا تعقيب کړي شول او چه هغوی يې ونيول بيايي ياتول کړل لومړي يې هغوی مجبور کړل چه دخپلو کورونو پتي هغوی له ورکړي، او بيا اسرا لمي سبا يانو هغه کورونه چه نه وو



نو شته: جلال نورانی

خانه کرایه داری؟

خدا يك در جن اس و بسر علاوه
خسويم هم همرايم زندگي ميكنه ،
فكر نميكنين كه حويلي بيرو بسار
شوه ؟
جوابداد .
- نه آغا ... دل تنگ نبا شه
جاي تنگ نيس .
- خوب مادر اولادهاره هم يك دفعه
ميآرم تاخانه ره بينه .
به اين بهانه از آن خانه خارج
شدم ، ميدانستم كه گذاره ما در آن
خانه نمي شود ، خدا ميداند در آن
خانه پر ازدحام كه گروه ننه ها ،
خوشوها ، گروه دختران شو هر
نكرده ، زنان بيوه و انواع واقسام
گروه هابسر ميرند چه حالي خواهد
بود ، و باز زنم به هيچ صورت
نمي توانست در چنين فضا يسي
سياست بيطرفي خود را حفظ كرده
با آنها طرف نشود ، لذا ازخير آن
خانه گذشتم . همانطور كه ميرفتم
در كويچه ديگري كه سرك آن قير
شده بود ، چشمم به لوحه روي يك
دروازه افتاد كه روي آن نوشته
شده بود :
«تولست»
فورا زنگ آنرا فشردم ، مردی با
دريشي خواب در را برويم گشود ،
گفتم :
- ببخشين ، خانه کرایه کار
دارم .
گفت : «ندارم»
گفتم :
- پس چرا روی دروازه نوشته
ايد «تولست» ؟
گفت :
- خانه خود به داخل کرایه
نميتم .
گفتم :
- ای داد و بیداد ، مگر هموطن

ها چه گنا می کرده اند ؟
گفت :
- فقط برای خارجی کرایه ميتم ...
فهمیدی ؟
- گفتم :
- منظورت از خارجی چيس ؟ ...
گفت :
- اينكه واضح است . يعني
آنهايي كه از خارجه آمده باشن .
گفتم :
- اگر بنده پاسپورت بگيرم و
بروم خارج و بعد بيايم ميشود ؟
اينبار آقا نتوانست بر حرفي
مرا تحمل كند ، گفت :
- برو ميرزا صاحب دماغت
خراب شده ... شش ما به معاشيت
کرایه يكماه ره پوره نميكنه و بعد
در رابشدت بست و مرا پشت در
تنها گذاشت .
كويچه هاي ديگرا زيرپا گذاشتيم
ازنانوا ها و بعضي دكانداران
سراغ خانه کرایه را می گرفتيم ،
بالاخره در وازه چوبي و رنگ نشده
منزلي تو جهم را بخود جلب كرد كه
بالاي آن با تباشير نوشته بودند :
«خانه کرایه»
دستم را پيش برده چند ضربه
بدر زدم ، طفلي در را باز كرد ،
گفتم :
- جان كاكا ... ای خانه کرایه
اس ... ؟
طفلك زير كانه مرا نگرست و
بعد گفت :
- ها ... تو باش مه ميايم و با
عجله بدرون خانه رفت ، لحظه بعد
جوان قوي هيكلی در را باز كرده
بدون اينكه خوب مرا نگاه كند
چنان مشت محكم بدهم زد كه از
شدت آن بعقب افتادم و چشمم نم
برای لحظاتي چند تاريك گرديد .

- آشپز خانه هم مشترك اس .
گفتم :
- بيت الخلاء
گفت :
- داريم ... و بخير شما كه آمدين
يكي هم برای شما ميسازيم .
گفتم :
- تشكر ... آب چطور ؟
- يك چاه ده و سبط حويلي اس ...
شما هم ميتوانين ازش استفاده كنين ...
پرسيدم :
- تحويلخانه نداره ... ؟
گفت :
- از همين اتاق ها يكي شه
تحويلخانه بسازين .
گفتم :
- شما درين حويلي چند نفر
هستين ؟
خنديد و جواب داد :
- يك فاميل هستيم و بخير شما
كه آمدين دو فاميل ميشيم ، فعلا
دهاي خانه مه همراي خواهرها و
برادرها و پدر و مادرم زندگي
ميكنيم ، يك اتاق به خواهر كلانم
و شوهرش داديم كه همراه او لاد
هاي خود زندگي كنن ... مادرم
بسيار نواسه دوست اس نمي مانه
كه خواهرم از ماجدا شه ... زن
كاكاي مر حوم همراه جوج و بوج
ده اتاق هاي او طرف هستن ، دو اتاقه
برشان داديم ، خواهر هاي شوهر
همشيريم هم فعلا همراه ما هستن ،
ولي خاطر تان جمع باشد شوهر كه
گرفتن معلو مدار ازينجه ميرن مادر
كلان و عمه ام صرف بر چند ماه
مهماني آمدن خاله ام و اولاد هاش
بخير بزودي بعد از يكه شوهرش
از خارج آمد ازينجه ميرن .
گفتم :
- والله جوج و بوج بنده هم نام

فقط كسانيكه مثل من خانه ندارند
ودر خانه کرایه بسر می برند ميدانند
كه درد بي خانكي چگونه دردی است .
صاحب خانه ، و عده داده بود كه
بامها را كا هكل ميكنند ولي بو عده
خويش و فاكرد و مقارن با ريدن
باران چك از هر گوشه سقف مثل
اينكه آب از ناودان بريزد ، شروع
به فرود آمدن نمود و ما هرچه طرف
داشتيم روي فرسها و اثاثيه
خانه گذاشتيم ا مادردی رادوانكرد .
در جستجوی خانه کرایه تازه ای
برآمدم ، در كويچه ها و پسكوچه ها
حيران و سرگردان بدنبال خانه
کرایه ميگشتم و از هر كس كه
بنظر با حوصله و خوش خلق
می آمد می پرسيدم :
- بيدار جان کدام خانه کرایه
درك نداري ؟
دريكي از كويچه ها چشمم به
نوشته روی دروازه يك خانه افتاد .
«خانه کرایه»
خوشحال شدم و در را بصدا
در آوردم ، لحظه بعد جوانی در را
برويم باز كرد و گفت :
- خير بيت اس آغا ... ؟
گفتم :
- خانه کرایه ميخواهم ، نوشته
روی دروازه ره ديدم ...
حرفم را قطع كرده گفت :
- بفر مائيد خانه را ببينيد .
داخل حويلي شدم ، او ضمن
نشان دادن اتاقها شروع كرد به
دادن تشریحات :
- حويلي مشترك اس ... يعني
خود ما هم ده اينجه زندگي ميكنيم ،
صرف چند اتاقه بشما کرایه می -
دهيم كه انشاء الله حتماً خوش تان
می آيد ... اين يك اتاق ... دو اتاق
وای هم اتاق سوم .
از آشپز خانه پرسيدم جوابداد :

وقتی که اندکی بهوش آمدم دیدم عده زیادی زن و بچه و خرد و کلان بالای سرم ایستاده و جوانی که مرا زده بود به ایشان میگفت :

— ای همو آدم اس ... همو آدمی که شهلا ره آزار میداد و هر روز به بهانه خانه کرایه می آمد . در همین لحظه دختر جوانی نزدیک جمعیت شد و جوانی که مرا زده بود با کاکه گی خاص گفت :

— اینه شهلا جان ... همو آدمی که آزارت میداد ... ایطور زدمش که ...

دختر و قتی که مرا دید گفت : — ای خو او آدم نیس ... چرا بیچاره ره به ای حال انداختین ...؟ از حرفهای دختر دل و جراتی

یافتم ، از جا برخاسته گفتم : — خجالت بکشید ... بدو ن

پرسان و جوان من بیچاره را زدید ... هنوز حرفم تمام نشده بود که یک

پو لیس آمد و از بازویم گرفته گفت :

— همی آدم مزاحم سیاه سر های شما شده ... دیدم جوان چشمکی بطرف خواهرش زده گفت :

— بلی همی آدم اس ... بادهن خون آلود داد و فریادم بلند شد .

— او همشیره ... بگو نی ... بگو که مه بیگناه هستم ... چه وقت مزاحم خودت شدیم ...؟

دختر برای اینکه برادرش نزد پو لیس ملامت نشود حرفی نزد و از من دفاع نکرد و پو لیس مرا کشان کشان بطرف ماموریت برد ، بعد از دادن تحقیقات بالاخره آن جوان گفت :

— مامور صاحب خیر اس ... همی آدم هر بدی که کده ما او ره می-بخشیم ... همی جزا برش کافی اس ...

در دل گفتم : بد خودت کردی

تف برآدم درو غگو ...

مامور پو لیس گفت :

— نه آ غسا ... ا که به ایطور اشخاص جزا داده نشه آدم نمیشن . بالاخره به اثر عذر و زاری خودم و اصرار آن جوان پو لیس حاضر شد مرا رها کند و لی برای اینکه در آینده چنین « بدی » نکنم سرم را تراشیدند و يك التزام خط هم از من گرفتند بدین مضمون که « اینجانب فلانی و لد فلانی باشنده فلا نجا تعهد میکنم که بعد ازین مزاحم دختر کسی نشوم و اگر شدم هر جزایی که لازم بدانند بمن بدهند » بعد از آنروز دیگر دنبال خانه کرایه نگشتم بخاطر موهای خود هم بهانه ای ساختم و لی نمیدانم کدام شیر خام خورده بی انصاف موضوع را به زنم گفته بود و او هم از روی گنجگاری به آن ماموریت پولیس رفته از التزام خط مذکور و باقی جریمان آگاه شده بود که بهای دیگری بسرم آمد .

عصر که از دفتر بخانه رفتم ، زن و خشویم خوب آمادگی گرفته بودند ، لت جانانه ای از دست آنها

نوش جان کردم .

خشویم میگفت :

— الله خاك شوه طالعم .. آی خدا مرگم بته ... دختر نازنین و گل موره خوده به چه ژنگلوی چشم چرا نی دادیم ... دختر ناز دانه مه صد تا خریدار و طلبکار داشت ... مره که بگو ید که دختر خوده به ای لچ مرغ بتم ... الله صدقه دخترم شوی ... دخترکم چه کم دازه ...؟

وزنم فر یاد میزد :

— خاك بسر آدم خو شباور ... فکر میکردم شوهرم بیه و فا دار اس ، اما نمیدانستم که هر روز به بها نه پالیدن خانه کرایه می برایه و کجا ها میره ...

نه قسم خوردن فایده داشت و نه عذر و زاری ، آنها حرفم را باور نکردند ... اما گناه آنها نیست ، گناه خودم هم نیست ، حتی آن دختر و برادرش هم گناهی ندارند . همه تقصیر ها بگردن بی خانگی است ... بلی ... آنها که سریناهی نیست بنا می نیست .

پایان



با حملات سریعی و وارد نمودن ضربات تخنیکی یکی بالای دیگری امتیازاتی را به نفع شان کسب می کردند. عزیزی باو جودیکه یکسر وز قبل هم مسابقه بی را با عزیزی اختری انجام داده بود و تا اندازه خسته به نظر میخورد درین مسابقه خیلی موفق بود او بیستم حمله می کرد و حریف را از چپ و راست مورد مشت های خود قرار داده بود البته حریف او هم همزمان با دفاع از خود بعضا ضرباتی بر عزیزی وارد می ساخت. روند های اول دوم و سوم بین آنها پایان یافت.

تماشاچیان که به هزاران نفر می رسید برای پیروزی عزیزی، ابراز احساسات و شادمانی می کردند در پایان مسابقه طبق تعاملاً در حالیکه هر دو دست به دست داده حکم داخل رینگ شدند که در این حال لحظه حساسی را انتظار می کشیدند بعد از ارزیابی نمرات جدول حکمان دور رینگ مسابقه به نفع حریف عزیزی اعلام شد که بینندگان باین حالت سخت در اندوه و تفکر فرو رفتند، عزیزی هم به فیصله حکمان دور رینگ قناعت نکرده اعتراض خود را به رئیس کمیته او لمپیک یاد آوری نمود، درین فرصت هیات ژوری موضوع را مورد بررسی و دقت کامل خویش قرار دادند و اختلافی را در جدول نمرات حکمان دور رینگ یافتند که در این صورت مسابقه بروز بعدتر تعطیل شد.



مسابقات بوکسنگ روز سیزدهم عقرب معطل قرار داده شد

دانه پیدا کرد بالاخره رئیس کمیته او لمپیک به سایر مسؤولین این مسابقات هدایت داد مسابقات بدون آنکه نتیجه گیری صورت گیرد پایان پذیرفت هر کدام به امید بازگشت چنین مسابقات باشکوه غازی - استدیوم را جسته جسته ترک گفتند.

خبرنگار مجله علاوه میکند بیمورد نخواهد بود جریان مسابقه دیگری را که یکروز قبل از آن بین عزیزی - محزیزی و شهاب الدین صورت گرفته بود برای تان بازگو کنیم.

مسابقه این دو بوکسر خیلی جالب و دیدنی بود این دو بوکسر

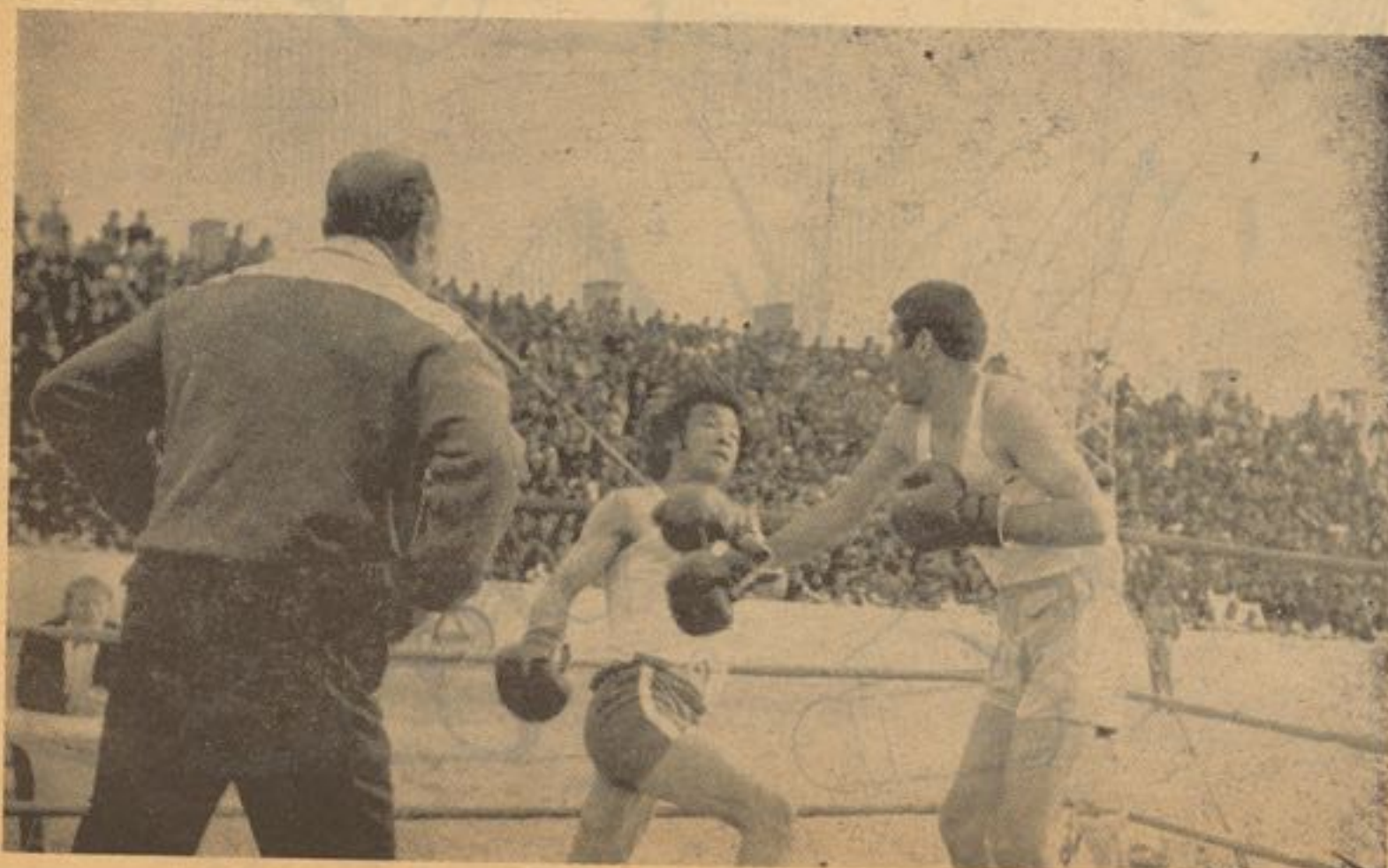
بکسری که با هم مقابل شدند آنان روندهای اول، دوم و سوم را لحظه به لحظه پایان بخشیدند که بعد از ارزیابی نمرات مسابقه به نفع یکی از آنان اعلام شد.

بوکسری که درین مسابقه مغلوب اعلام شده بود به فیصله حکمان دور رینگ که آنها هم اشخاص باتجربه و سابقه دار این رشته ورزش بودند قناعت نکرده اعتراض خود را علیه آنان وارد ساخت باو جو دیکه وی درین مسابقه خود را غالب میافتد تماشاچیان هم طوری که جریان مسابقه را دیدن کردند برای پیروزی وی احساسات نشان میدادند. اعتراض

مسابقات بوکسنگ بین ورزشکاران کلب های آزاد و مؤسسات ورزشی که به روز سیزدهم عقرب از طرف کمیته او لمپیک در غازی استدیوم برگزار شده بود، روز سه شنبه هفته بی گذشته که مسابقات باید مرحله نهایی خود را طی مینمود نسبت جار و جنجال بعضی از مسابقه دهندگان معطل قرار داده شد.

مسابقات درده وزن مختلف به سیستم «دبل ناک اوت» بین شرکت کنندگان آن مطابق به قوانین و مقررات ورزش بوکس در سه روند آغاز یافته بود و بر رسی آن راهیات ژوری که از طرف او لمپیک بدین منظور موظف شده بود به عهده داشتند. مسابقات طبق پروگرام مرتبه به مرتبه پیش برده شده. وارد مرحله نهایی خود رسیده بود که بدین طریق پایان نیافت.

خبرنگار ورزشی مجله از جریان چندروز مسابقات دیدن نموده، دور نهایی مسابقات که در ضمن توزیع مدالها و کپهای قهرمانی بود چنین گزارش میدهد: مسابقات بوکسنگ که به مرحله نهایی خود رسیده بود البته در ختم آن جوایز سپورسی به مستحقان توزیع میگردد طبق پروگرام مرتبه در مسابقات روز سه شنبه هفته بی ورزشکاران که در طول مسابقات هیچ باخت نداشتند، درین دور یکی مقابل دیگر قرار گرفتند و به ترتیب از کلاس اول دوم الی دهم مسابقات شانرا طی کردند صرف در کلاس دهم، دو



دو تن از مسابقه دهندگان در حین دادن مسابقه، شاید یکی از این دو حریف را شکست دهد.

د لمر دانر ژبی څخه ن پاتې استفاده

درحمت خیر زوی ژباړه

لمر دځمکې دپاره دانرژي دا سی
منبع ده چه هیڅ وخت نه خلا صیږي
اود تل دپاره په زیاته پیمانه دبشریت
په خدمت کښی چمتو دی که چیري
دلمر دانرژي څخه دیولې تخنیکي لارو
چارو پواسطه دمودرن سا ینس او
ټکنالوژي په مرسته استفاده وشي،
کیدای شي چه انسانان خپل کورونه
دلمر دتودوخی اوانرژي په مرسته
تاوده کړي اویادبحرونو اوسیندونو
اوبه پاکي اود چښلو وړ وگرځوي.
څه موده مخکښی دلمر دانرژي
څخه دزیاتي استفادی په مقصد په
نیویارک کښی، دنړی نامتو اومشهورو
ساینس پوهانو غونډه کړي وه نو-
موږو پوهانو هاند وکړ چه یو دبل
لطفاً پانی وړوله

دنظریاتو او عقیدو دڅرگندیدو او
ترمیم په صورت کښی وکولی شي چه
داواقعیت ښکاره کړي چه څنگه اود
کومو وسایلو په مرسته کولی شي
چه دلمر دانرژي څخه په زیاته پیمانه
استفاده وشي او بشریت ته ددی
لاری څخه زیات خدمتونه وشي.
نوموږي پوهان، مهندسیین او
دیزاین جوړو نکی پدی عقیده دی، چه
درا تلو نکو پنځو کلونو په جریان کی
دسترو شتمنوهیوادونو دزیاتي مادی
مرستی په وسیله کیدای شي چه د
لمر دانرژي څخه په پوره پیمانته
استفاده وشي.

ډاکتر جان باینل چه په ملګرو ملتو
کښی دانرژي دڅانګی یو غړی دی دا
لطفاً پانی وړوله

رنگه ویلی دی:

ترجمه هبا

۸۰۰ روز بدور جهان

شاید کمتر کسی در دنیای انسانها موجود باشد که بتواند مصروفیت‌ها و یا پیش آمد های زندگی خویش را یکماه پیش و یا یکسال پیش، تعیین نماید و آن را در داخل پروگرام منظمی، چوکات کند، تا آن حد که هنگام فرا رسیدن فرصت مورد نظر، عین همان پیشبینی، صدق و تطبیق یابد، اما «مایک» و «بیتی» کسانی‌اند که میتوانند سر از حالا نقطه بود - و باش و طرز کار خویش را در سال ۱۹۷۷ بسنجند و تعیین نمایند.

اینها بزودی بیک سفر طولانی و سیاحت وسیع بدور جهان، دست خواهند زد و در طی آن از مناطق مهم اروپا، آسیا، آفریقا، جهان عرب و امریکای لاتین، دیدن خواهند کرد و معلومات پر ارزشی از این کشورها خواهند اندوخت.

«مایک» میگوید آنها منزل خود را با همه آنچه از فرش و اثاثیه در آن موجود بود، فرو ختنند و مبلغ زیادی برای آمادگی این سفر تاریخی خویش جمع‌آوری نمودند. «مایک» از مهندسين چیره دست در کار گاه نفت تکسا س بوده و در آموزشگاه «رایس» نیز عده زیادی تحت نظروى تربیه میشوند و کار های فنی خویش را در تجربه‌گاهها، مورد عمل و تجربه قرار میدهند.

آنها برای مصارف سفر، مبلغ (۵۰) هزار دالرتبیه کرده اند و آرزو دارند این مبلغ، درین سفر (۲۴۰) هزار کیلو متری، احتیاجات شان را کفایت کند، مایک پیش از آنکه باین سفر، با همسرش، بدخل موتر خود قرار بگیرد، گفت: «هدف من و همسرم، ازین سفر کم نظیر و طولانی اندوختن معلومات، پیرامون جهان، تمدن ها، تاریخ ملل، فنون و آثار و در نتیجه، اطلاع بیشتر در باره ملت ها و خصوصیت های ایشان است و این یگانه آرزویی میباشد که از سالها باینسو نزد من و همسرم (بیتی) موجود است.»

این دو سیاح دوست و صمیمی، در اپریل سال جاری از بغداد، و در ماه می همین سال، از عمان و بیروت دیدن کردند و مطابق به پرو گرام طرح شده، از تنگنای جبل الطارق تا المغرب و از آنجا تا تونس و لیبیا و الجزایر و سپس تا مصر، این سفر خویش را پیش می برند.

ایشان درین سفر خویش که بیش از هر چیز دیگر، جنبه تحقیقاتی دارد، وظایف خویش را تقسیم کرده اند و هر یک قسمتی را در کار تحقیق و کاوش، علمی بدوش گرفته اند، چنانچه موضوع تحقیق خاصیت های صحاری گرم و سوزنده، در موقع تابستان، و خاصیت کوه های سرد در موسم زمستان، و خاصیت مناطق استوایی در ایام باد های موسمی، بعده مایک گذاشته شد، اما بیتی ۲۸ ساله، قسمت جمع‌آوری معلومات از تمدن های کهن و نوین سرزمین های داخل حدود پرو گرام سفر را، در دست گرفت و بدین ترتیب، یک عرصه جدیدی در تاریخ سیاحت معاصر، بدست این زن و شوهر، آغاز گردید.

اما فوق العادگی این سفر، در همراهی خانمش و در داشتن پروگرام منظم تحقیقات علمی و فراهم آوری اطلاعات مهم از تاریخ و تمدن ها و آثار و فنون ملت های قاره های مختلف، و آشنایی با ثقافت و کلتور مردم مختلف جهان است.

لری، خپله عقیده داسی خرگنده کړی ده، ددی دپاره چه دلمر دانه ژي څخه دبشریت په گټه غوره اوپر ځای استفاده وشي، لازمه ده چه ددغی مسلی دتحقیق په مقصد هدف د څارنی په نامه یوه کمیته جوړه اوپه کار پیل وکړي. او ضمنا نو موړی کمیته ته وظیفه ورکړه شي، چه دلمر دانرژي څخه دزیاتي استفادی په منظور، مالی موضوعات وڅیړي او دلگښت اندازه یی وټاکي.

«ډاکتر رفتای اریکی» په شمالی امریکا کښی دلمر دانه ژي دڅیړنی دگروپ مشاور دارنگه وویلي: دلمر دانرژي څخه په صنعتی چارو کښی زیاته استفاده کیدای شي. همدا

اوس په نړی کښی ډیری داسی سیمی موجودی دی چه دحرارتي قوی دزیات تولید په مقصد گټوره استفاده وړ.

څخه کیدای شي او همدا رنگه موږ کولی شو چه په دغه راز حرا رتی دستگاو کښی دلمر دانرژي څخه زیاته استفاده وکړو زما په عقیده، ددغه راز حرارتي دستگاوو جوړول، دزیاتي مودی دپاره اقتصادي گټل کیری او همدا رنگه موږ کولی شوچه ددغه راز حرارتي سیستمونو څخه دبیلو بیلو مقصدونو دپاره کار واخلو اود بشریت دخدمت دپاره یی په کار واچوو.

«ډاکتر توماس ستونیر» چه دنیو - پارک دښار داطلاعاتو دملی اداری، یوه پوه دی، دارنگه ویلي دی، ترهغه ځایه چه خرگنده شوی ده، دیوه کال په جریان کښی دلمر دانرژي څخه دزیاتي استفادی په مقصد، تش دوه زره پنځه سوه ملیونه ډالره لگښت ایجابوی. که چیری موږ واقعاغواړو چه دلمر دانرژي څخه دیوی ستری

منبع په حیث استفاده وکړو، لازمه ده چه دنړی ټول هیوادونه پدی ستره پروژه کښی گډون وکړي اود ټولو امکاناتو څخه گټه واخلو. په حقیقت کښی دانو یوه داسی مسله ده چه موږ کولی شو چه دلمر دانرژي څخه دټول بشریت په گټه او ارامی استفاده کړو او بشریت ته دسون دموادو درا څخه دساینس او ټکنالوژی په مرسته دژوندانه دډاډوږ زمینه مساعده

کړو او بشریت ته دسون دموادو درا تلونکی کشالی څخه نجات ورکړو.

همدا اوس دنړی هیوادو نه دانرژي څخه داستفادی په منظور تش یوه لاره په مخکښی لری چه دسون دموادو څخه گټه اخستل دی نوموړی مواد له یوی خوا لږ عمرلری اوبل دا چه ورځ په ورځ یی په جهان کښی بیه لوړیږی. دبل پلوه بیا لیدل کیری چه د نړی ټول هیوادونه دضرورت له مخی دسون ددغو موادو څخه زیاته استفاده کوی همدا اوس دملگرو ملتو موسسی دټولو هغو انرژيو په باب چه دنړیوا لو په قدرت کښی دی زیاته څیړنه کړی ده او حتی پدی لاره کښی هر هیواد ته مشوره ورکوی چه باید ترکومی اندازی پوری دسون دموادو څخه گټه واخلی.

ډاکتر الفردجی چه دانرژي یو مشهور عالم دی، دارنگه خپله عقیده خرگنده کړی ده: دلمر دانرژي څخه استفاده اوپدی مسلو کښی هر

اړخیزه مرسته، هغه یوازنی موضوع ده چه دبشریت دخدمت دپاره رامنځ ته شوی ده او پدی برخه کښی تر اوسه پوری زیاتي څیړنی او مطالعی پای ته رسیدلی دی. همدا رنگه دالمان اتحادی حکومت دلمر دانه ژي څخه دزیاتي استفادی په مقصد زیاته علاقه خرگنده کړی ده او نو موړی هیواد تیاری بنودلی دی چه دلمر دانرژي څخه دزیاتي استفادی په منظور دوی ستری پروژي دملگرو ملتو ترلارښوونی لاندی دبشر خدمت ته وگماری اوپدی برخه کښی خپله ډالری ونډه ورکوی.

ډاکتر ایگل چه همدا اوس د (ان، اس، اف) دساینس دمووسسی دمرستیال په حیث مقرر شوی دی، دارنگه ویلي دی:

دلمر دانرژي څخه دزیاتي استفادی په مقصد دیوی موسسی منځ ته راوړل اوپدی برخه کښی زیاتي څیړنی او مطالعی سر ته رسول، هغه یوازنی مسله ده چه اساس یی په ۱۹۷۱ کښی ایښودل شوی دی. په لومړی کال کښی ددغی موسسی ټوله بودجه یو ملیون ډالره وه، پداسی حال کښی چه همدا اوس یی ټوله بودجه څوارلس ملیون ډالرو ته رسیدلی ده.

«ډاکتر کارل دبیلو ایور» چه دلمر دانرژي په باب زیات معلومات



اشتباه بزرگ

کمتر انسانی در دنیا یافت میشود که عاری از اشتباه باشد. زیرا کسیکه عمل میکند اشتباه هم میکند. انسان همیشه تحت تأثیر عوامل روحی مثل عاطفه، هیجان، فبر و غضب انزوا و سرور قرار دارد و افکارش آکنده از همین احساسات است. پس هر که دست به عملی میزند بطور حتم مرتکب گناه و یا اشتباهی میشود که گاهی کوچک و بعضاهم بزرگ است. ولی بطور عموم کمتر متوجه عیب و نقص وجود خود میشود ولی اشتباه دیگران در نظرش عظیم جلوه میکند. اینجاست که انگشت انتقاد رابه سوی دیگران دراز میکند و به انتقاد از خود و از زیای نواقص خود کمتر میپردازد. او نمیفهمد که به اصطلاح (کور خودبینی مردم است) درین میانه هستند کسانی که به گناه خود معترف اند، ولی بعضی ها که احساسات بسیار رفیق دارند و زود عصبانی و غضبناک میشوند و یا ترسو اند و طبایع متلون دارند. اصلا پس از انجام يك حمل زشت به اشتباه خود اعتراف نمیکنند که در واقع اینگونه مردم گذشته از احساساتی بودن، مغرور هم هستند. یعنی غرور سرکش آنها بایشان اجازه نمیدهد از خود انتقاد کنند و اگر هم دیگران آنها را متوجه اشتباه شان بگرداند میرنجد و به اصطلاح اداء درمی آرند و دفاع شان می سوزد.

بدین ترتیب بنانه گفته معروف : اشتباه نخستین قابل اصلاح است ولی تکرار آن زخم چرکین و التیام ناپذیر میشود. این کتوری آدمها با تکرار اشتباه راه اعتراف می پیمایند و مرتکب خطای های بزرگ میشوند.

نظریه هدایات کتب آسمانی غرور گناه کبیره و شخص مغرور مردود است. در مقابل غرور و کبر، گناهان دیگر مثل حرص، غضب، حسد و غیره در جمله گناهان صغیره بشمار میرود. تکبر سلطان را برای ابد مردود ساخت از پس لحاظ غرور را مادر گناهان نامیده اند.

اگر کسی بخواهد که غرور خود را از زیای کند باید مقیاس عصبانیت اش را هنگامیکه بر او انتقاد میشود بسنجد بهمین ترتیب وقتی دیگران در مقابلش بی اعتنا باشد و یا به خود نمایی اش اعتنا نشود و ببیند که بایشان آمد عادی دیگران القاع خاطرش میشود یا نه ؟ معیار اندازه گیری غرور در شخص همانا از زیای بیش آمد دیگران و مطالعه بیش آمد خودش شخص بدیگران است. بدیگونه اندازه غرور خود را از بیش آمد دیگران میتوان معلوم نمود.

غرور و کبر گناه است که انسان را بزندگی انفرادی و انزوا میکشاند.

شخص مغرور و متکبر خوش دارد دارای صفات باشد که دیگران ندارند. شخص مغرور میخواهد دانشمند تر، عالم تر از دیگران باشد.

و وقتی خود را با دیگران مقایسه کند خود را بالاتر احساس نموده و باینصورت ارضاء خاطرش شود.

منشأ غرور و کبر در مافوق دانستن خود نسبت بدیگران مضمر است. البته کسیکه برای خود پولی بیشتر، یا خانه بزرگتر از دیگران بخواهد و فکر کند که بهتر از دیگران بخورد و بپوشد و همه چیز را داشته باشد در آنصورت از طرف من خود (ایگو) تحریک شده است که ریشه این احساس و همچو خواهشات در غرور و کبر بجای اولفته است، يك شخص متمول که آسایش تضمین شده دارد و ضروری میدانند که زیاده تر داشته باشد تا از دیگران متمول تر باشد

در آنصورت از طرف ضمیر و غرور خود تحریک شده است.

غرور در بعضی اشخاص باعث تحریک شده و برای بدست آوردن قدرت، یاد داری بیشتر از هیچنوع اعمال دریغ نمیکنند چون خودخواهی و غرور همچو اشخاص پایانی ندارد و از طرف دیگر بدست آوردن قدرت را وسیله برای ارضای غرایفی خود میدانند و انگیزه باطنی شان خود خواهی است.

لذا کمک بدیگران در جمله فروعات بوده ایشان قادر بخدمت جامعه و هم نوع بوده نمی توانند، لذا ایننوع انسانها در جامعه هیچگونهثمریت ندارند.

دختران جوان خودخواه برای بدست آوردن شوهر متمول تر و قشنگتر میکوشند و میخواهند که بهترین مردان را بدست خود بیاورند، اما چون انگیزه بدست آوردن شوهر خوب از احساس سلیم و طبیعی شان سر چشمه نگرفته باعث بربادی خود و فامیل خود میگردند.

از بدو موجودیت انسان تالخال خود خواهی و غرور عامل عمده تباهی جوامع و فامیل ها بوده است، بعضی از صفات منفی انسانها را بهم نزدیکتر میسازد. اما غرور انسانها را از هم دور میسازد الم بارمی آورد و تخم افسردگی کینه و عداوت بذر میکند. غرور دشمنی است غرور عداوت است مقابل خود و دیگران.

کبر و غرور شایسته ذاتیست که خالق دنیا فنا ربا است. عالم از آن اوست و صفاتش از



صفات موجوداتش بلندتر است در مقابل ذات او انسان هیچ است. شخص معتقد آنست که خودش را پایان تر از دیگران بداند. شخص مغرور خود را در افاق بلندتر از دیگران قرار میدهد و گناهان خود را نادیده میگیرد و احساس بزرگی و کمال مینماید. در آنصورت نقص در عقیده اش راه یافته و حتی از خدا دوری شود. اشخاص مغرور همیشه فکر میکنند که معتقد اند و خداوند آنها را دوست دارد و نسبت به بندگان دیگر خود به آنها زیاده تر متوجه است. لذا اینچنین اشخاص خود را مطیع تر احساس میکند غافل میشوند و در مقابل هموعان خود از غرور کار میگیرند.

هر وقتیکه تقوی، اعتقاد، و عبادت در انسان بوجود آمد باید مطمئن شود که کبر و غرور روح او را تحت تأثیر نگرفته و از گمراهی رهایی اش میبخشد. معلمین اکثرا در تر بیه اطفال از احیای مناعت نفس در آنها کاریگیرند تا اطفال به کار های خوب رهنمائی گردند از کار های بد امتناع کنند. در آنصورت باید کوشش شود تا از ایجاد غرور در طفل جلوگیری بعمل آید.

بایست در ستایش و توصیف از اطفال از اهتمام کار گرفته شود تا طفل مغرور و متکبر بار نیاید، اشخاص مغرور از شنیدن صفات خود از زبان دیگران خوش میشوند پس معلوم میشود که در روح این نوع اشخاص يك خالیکاه موجود است زیرا اگر از شنیدن صفت خود ذریعه دیگران سرور و خوشوقت میشوند لذا دیگران را از خود بالاتر فکر میکند زیرا از صفت نمودن دیگران خوش میشوند.

داشتن مناعت نفس در انسانها ضروری و نیک است مثلا اگر صفات دیگران را به نظر احترام مینگرد و به تقوی و پاکی دیگران معتقد است و میخواهد مثل اشخاص نیک باشد عاری از احساس و غرور است و اگر يك شخص فکر میکند که دارای همه صفات نیک است و همه صفات نیک در وجودش موجود است مغرور است و باید در رفع آن بکوشد. علما میگویند: مغرور کسی است که خود را دارای همه صفات نیک میداند و شخص با مناعت آنست که بانام قدرت بکوشد که دارای صفات نیک شود.

اشخاص متواضع و با مناعت هیچوقت مجبور به خورد ساختن شخص خود نیستند و حاضر هم نمی شوند، زیرا اشخاص با مناعت و متواضع بالای دیگران زیاده تر فکر میکند و قدرت بیشتر شناخت مردم را دارند و خود و دیگران را زیاد تر مطالعه و مقایسه نموده اند، چون در پیش عد های شان توازن موجود است از آنها اشتباهات کمتر رخ میدهد که باعث رنجش خاطر دیگران شود در آنصورت مجبور نیستند که خود را خورد بسازند.

همین که يك شخص فهمیده که مغرور است راه اصلاح باز است اما اگر کسی فکر میکند که غرور و کبر در وجود او نیست شروع به مغرور شدن نموده و ادب بودی را برویش بسته میسازد.

شعر

سرشار روشنی

مستی اندیشه

در مستی اندیشه ها

در رازگفتن های دل

با اختران خنجر

شب بگذرد از نیمه ها

• • •

این نوریان خوشنما

سیمین بران آسمان

همراز شب های من اند

هم راز دار عشق ها

• • •

زان خنده های پریا

زان چشم های بی هوس

تسکین شود درد دلم

زان چشمک بی مدعا

• • •

این دلربایان نکو

در شام بی پایان غم

آرام بخش جان من

توفیق بخش آرزو

باغ

مرغم من به سینه پردردو داغ من

زایل مساز رونق گل های باغ من

ای داغ ! از تو بهر شب و روز یافتم

یعنی بروز باغ منی شب چراغ من

قدم درین چمن زخسرو خار بیش نیست

جز برق نیستی که فتد در سراغ من

شادم به زیر سایه دیوار رسته ام

خورشید ره نیافت به کنج سراغ من

یارب چه کیف داشت سرابی خورده ام

سرگشت خاک ونشته نرفت از دماغ من

منت گزار ساقی میخانه نیستم

لبریز گشته از خم دیگر اباع من

دربزم ها و دیر و خرابات برده ام

یکجا نگشت شاد دل بیدماغ من

سیری اگر به گلشن طبعم کنی نوید

هرگز گناه هرزه نیابی به باغ من

نوید

افسانه

هله مخ رانه بنکاره کرم دیوانه شوم

به همه واره عالم گیتی افسانه شوم

آشنایی دله بنادی نه وغم وه

جهره سی له بنادی بیگانه شوم

ستا دزلفو دلم می ولیده په لاری

له مسجده نه مقیم په بتخانه شوم

ستادزلفو دزنجیر هوس می وکړی

نهجه څه له بی عقلی دیوانه شوم

څه چهل دیونیو په شماره وم

بیاله کومه په ساعت گیتی فرزانه شوم

څه خوشحال هم بی نظیر یم په عالم گیتی

چهمین په بی نظیری جانانه شوم

خوشحال خټک

دختر دشت

نیشه های برغبار پنجره خالی است

از فروغ ماه زرد و نیمرتک امشب

باد شب آهنگ وحشی میرسد از راه

میکند باشعلی فانوس جنگ امشب

• • •

عکس اختر در میان برگه میرقص

مرغ حق بر شاخسار بید میخواند

میدود تیر تنهایی در دل ظلمت

خط زرنی بروی چرخ مینماید

• • •

از کنار جاده اسپ می کشد سیه

سینه اودر سکوت بیشه می پیچد

بر فراز شاخه های سنجید گلریز

زین صدا گنجشکهای خفته می لرزد

• • •

من بروی بستر من افتاد ام تنها

چشم من سوی یکی تصویر می بیند

در میان قاب آن تصویر بردیوار

دختری دردشت «ارجی» لاله می چید

محمود فارانی

را بنه

را بنه له میانه جفا وباسه

سترگی که توری دلبر زما

توردی پیکری دی پرتندی باندی

په زخمی کړی دی عاشقان کړی

لبدی لعلونه دردی دډان دی

ابرو کمان دی هذالقیاسه

گل دگلشن ئی ، درعدن ئی

زخمی دی کړمه مخ راجار باسه

پری پیکری نازک صدایی

نور خوبان دیردی په چپ راسه

عبدالسلام یم داستا غلام یم

ډیر امید واردی زه په انعام یم

(ملا عبدالسلام)

توبه شکن

نگاه کن که نریزد ۱ دهی چو باد به دستم

فدای چشم توساقی، به هوش باش که مستم

زستگ حادثه تا ساغر دم درست نماید

به وجد خبر و تصدق هزار توبه شکستم

چنین که مسجده کنم بر حفاظ پیش جمالت

به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم

نه شیخ میدهم توبه و نه پیرمغان می

زبسکه توبه نمودم زبسکه توبه شکستم

نداشت خاطر اندیشه یی زروز قیامت

زمانه داد به دست شب فراق تودستم

یغمای جندقی

چراغ

اوسنی ادب :

چه ظلمت است ايته که :

گشت - غفلت به چشم ياران- ز نور پيدا همه :

به پيش خوديم - امان
سراب هائي - زدور- پيدا
* * *

فسون و الفسانه توهم
فشانده پرچشم و گوش دامن
غبار مجنون :

به دشت روشن
* * *
چراغ موسی : به طور پيدا
درآمد و رفت معو گشتيم
ویی بجائی نبرد :
کوشش

رعي که کرديم - چون نفس ملي :
نشد به چندين عبور

پيدا
* * *
به پا :
ز رفتار وارسيدن
به لب :

ز گفتار فهم چيدن
به پيش خود نيز کس نگرديد جز بهادر ضرور-

پيدا
* * *
به فهم کيفيت حقيقت
کراست بينش ؟

کجاست فطرت ؟
به غير شکل قياس اينجا-
نميکنند چشم گور...

پيدا
* * *
چه ظلمت است ايته که :

گشت- غفلت به چشم ياران
ز نور پيدا
همه : به پيش خوديم- امان-
سراب هائي - زدور-
پيدا
(ابوالمعاني بيدل)

اوسنی ادب

اوسنی ادب :

اوسنی مـی لاری خونابادی نه دی
داخو به دی جی آدم زادی نه دی
هیری سندی رایادیری ولی
تیری قوسی خوراته یادی نه دی

سترگی گهواروی جی جام شته خما
مرمی ارمان سترگی می مـراوی نه دی

داخوصلی به محبت کی زما
خوانی دی خوانی خوازادی نه دی

داخو هوشیاری وی ساده شوی ولی
بنکاری جی سترگی دی صیادی نه دی

تیری خوورخی دخوانی شوی حمزه
تیری به خودوی جی بریادی نه دی
«استاد حمزه شینواری»

لرغونی ادب :

خریدار خط

چی به ناز دمیخی راغی خریدار خط

لاس تهرلی حسن بیایی جلب دار خط

جوووجفا ، کبرله حسنه برطرف که

جی بری راغی قهرولی شسوار خط

دشایست ملکیدی به یوخله لیت که

جی بری راغی ملاتهرلی صوبدار خط

خونری زمري دحسن لکه بوت شه

جی بی ولید سیاگوش به دندوکار خط

مقامی جنبی بی ولویستی به مخ کی

به خرام خرام جی راغی واریه وار خط

جی مدام بی ماتول دزیره کوتونه

غل دحسن بندریوان که خوکیدار خط

جی دصبر زدنری ترکووو لوپ گری

به غفو زرو «بیدل» که دنیا دار خط

«بیدل»

پیغور

چه سوخته ژوندی دهرجه سخت اوروی
تردهسی ژوند مـینه دی چه به گور وی
بی دلبره که خوک ناست دی به گلزار کبشی

دا گلزار ورته دمار دلیم گور وی
که بی یاره بنادی غواری به جهان خوک
بنادی نهشی چه تل غم پر باندی زوروی
بی آشناکه نظرکا دبل و مخ نه
بهتر دادی چه به دوارو سترگو کوروی
روشنایی چه بی دیار له مخه غواری
دا جهان دی به ده شپه دما تم توردی
چه گفتار گاندی به عشق کبشی بی کرداره
معهد دایه مینه کبشی پیغور وی

معهد

خواب در باران

بگذار باران ترا ببوسد

بگذار باران باقطره های تـقره بی خود برسرت

فروریزد

بگذار باران لالائی بخواند .

* * *

باران در پیاده روها :

آبگیر های آرام به وجود می آورد

باران درجوی ها :

آبگیرهای روان به وجود می آورد

باران شب هنگام برپام ماترانه کوتاه خواب

می خواند .

* * *

ومن ،

باران را دوست دارم .

لنگستون هوز

لندی

برپام ولاړه یم ختگیرم

له خوبه نه یم دیارغم غلطومه

ترنادی غم لاوفا دار دی

ته کله کله غم دی تل راسره وینه

ماچی داستا به خولی گل کی

دموره یونی نظری بهشی مینه

خدایه کوچی به کوچ روان کی

جی بنایسته بدرنگی گری ووی خینه

دتا د دوو سترگو دپاره

وطنمی پرینود همسایه دنوروشومه

جی سالوواله دی زړه غواری

دکپو سر به اجاره واخله مینه

«دلمان خوبونه»

خشک

آسمان تنها

و شب تنها

دشت تنها بود

من تنها

راه تنها

سنگ تنها

خاک تنها

باد سرکش بود تنها

روشنی ماه هم تنها

* * *

گام هایم: در مسیرش

ماسه هارا می پراند از خواب

از طنین گام های خسته من :

خاطرات شرس باران .

درون ذهن خشک دشت پیداشد .

من به راهم ... همچنان آرام می رفتم

به راهم همچنان آرام می رفتم

* * *

قلیم از وحشت چنان پریغض میگریید

که گویی گریه می کنم بود

رفت

لهر

زد عشق به بت نیولی خیل دلبریم

ددنیا له نیی اویدی ناخیر یم

دآشنا به یودیدن که رانه وورگ شی

زه راغی به ورگیدن دحال اوسریم

له زخمی زرمی سیلاب داوینکو درومی

زه زخمی دیار دینو به خنجر یم

ستایه مینه کبشی رسوا شوم تردی حده

به جهان کبشی هری خوانه لکه له ریم

مامنلی تومتوله ستایه عشق کبشی

زه ملنگ به وینو رنگ دستاد رنگ یم

«سپارگله» له خوبانو امید مکره

غولول گابوه دبنگیو به هنریم

سپارگل

اولسی ادب :

دپاولو شرننگ

خوبه ارما نونه دزره تنگ ساتم

نوره به دی لارلکه ملنگ ساتم

تاجی به سر وینو سترگی سری گری

زه به لیمی سری به وینو رنگ ساتم

سترگو دی دسترگو لارخا رلی ده

غورکی دآشنا دپاولو شرننگ ساتم

درد دژوند و سترگو ته دوا شوله

خکه تودی خاوری دپتنگ ساتم

زه حیران به اوس زرگی تسل گریه

داگیلی به یارته به پالنگ ساتم

محمدا عالم حیران دلفغان اولسی شاعر

فریاد گامی

مرگ

پیوسته بگذشته

میس گرام برای يك لحظه متردد ماند اما باز هم همان لحن شوخ خود را یافته گفت : اگر این سوال را جواب بدهم، آیاراز دیگران را فاش کرده نخواهم بود؟ ولی لیس حقیقتا این حرف رازده است . تصویر میکنیم از زندگی خانوادگی خودش چندان راضی نیست . راستش اگر منم می بودم زندگی زیر یک سقف با مادرا ندر براریم غیر قابل تحمل بود، حتی یک دقیقه اش .

گریز لدا بطور جدی به جواب او پرداخت : ولی شما دختری متکی بغود و صاحب کرکتر هستید .

این جملات خیلی خوش میس گرام آمده گفت: این درست هیچکس مرا بکاری که دلم نخواهد مجبور کرده نمیتواند . حتی زنی که چند روز قبل دست مرا دید اینمطلب را بتاکید یاد کرد. به دوکتور ستون هم در همان اوایل کار تذکر دادم که هر موقع دلم خواست کسارش را ترک میکنم. این دانشمندان انسانرا خیال ماشین می کنند. مثلا همکار ان خود را یا متوجه نمیشوند که در کنار آنها کس دیگری هم هست و کار میکند یا اصلا وجود او را فراموش میکنند .

- بادوکتور ستون میشود پراحتی کار کرد زیرا اگر آرکیو لوژی مورد علاقه شما باشد، در آن صورت باید از کارتان خیلی راضی باشید .

- راستش هنوز اینمطلب را بدرستی نمیدانم. برای من حرفی هایی که صد سال از آن گذشته ، چندان جالب نیست ولی دوکتور ستون بقدری به مسلک خودش علاقمند است که اگر من نباشم غذا خوردن را هم فراموش میکند .

گریز لدا پرسید: آیا او صبح امروز به قبرستان رفت ؟

- خیر، دوکتور ستون امروز صبح قندری ناراحت بود. از بجهت از بستر بیرون نیامد. لاجرم گلا دیس کوچک شما هم کار امروز خود را تعطیل کرد .

من گفتم: خیلی متاسفم .

- نه، بیماری اوزیاد مهم نیست و یقین دارم باین زود بیا دومین نفر در دهکده نخواهد مرد. اما در حقیقت شما بگوئید آقای کلیمت ، زیرا طوری که شنیدم تمام امروز صبح را با پلیس همراه بوده اید . آنها چه فکر میکنند ؟

صفحه ۴۴

به اهستگی جواب دادم : در گرفتن تصمیم هنوز متردد اند. میس گرام فریاد زد :

- حتما فکر میکنند آقای ریدینگ قاتل نیست، اینطور؟ رسام جوان جذابی است و خیلی به آرتیستهای فلمی شباهت دارد . وقتی به انسان صبح بغیر میگوید ، چنان لبخند زیبایی چهره اش را روشن میکند که طرف بیخود میشود . وقتی شنیدم پلیس او را توقیف کرده، بگوشهای خودم باور نکردم . پلیسهای دهکده اکثر همینطور ناشی بوده اند.

- ولی اینبار نباید تقصیر را متوجه آنها بدانید. آقای ریدینگ خودش تسلیم شده و اعتراف کرده است .

- چه ؟ بیچاره رسام : ولی اگر من مرتکب جنایت می شدم هرگز بزودی رفته تسلیم نمیشدم . من تاکنون فکر میکردم این لئورانس ریدینگ واقعا آدم هوشیاری است . برو و تسلیم شو! عجب حماقتی ! خوب پروتیرو را برای چه کشته است ؟ آیا این را الفشاء کرده است ؟ آیا زاعی بین آنها رخ داده ؟

من جواب دادم: هنوز بطور قطع معلوم نیست که اوقاتل پروتیرو باشد .

- اما وقتی رسام اعتراف کرده طبیعی است که او خود حقیقت را بهتر از هر کس دیگر میدانند. تصدیق کردم: آری اینطور است . ولی داستانی که نقل کرده از نظر پلیس قابل قبول نیست .

- اگر قاتل نیست پس چرا رفته تسلیم شده ؟

من حاضر نبودم به میس گرام درین مورد توضیح بیشتری بدهم تا فائت او فراهم گردد بهین دلیل چیزهای نامطمئومی زیر لب زمزمه کردم .

گلا دیس گرام ناراحت شده گفت: دیگر باید بروم . و از جا بلند شده افزود: حتما دوکتور ستون از اینکه رسام خود را قاتل معرفی کرده شگفت زده خواهد شد .

گریز لدا پرسید: آیا این جریان مورد علاقه او هست ؟

میس گرام سر جنبانده جواب داد: او آدم عجیبی است . فهمیدن اینکه چه فکر میکند غیر ممکن است . در گذشته ها غرق شده است. یعنی از اینکه روی جسد يك جنا است تازه تحقیق کند، ترجیح میدهد يك گارد گهشه برنجی قدیمی را مدتها مطالعه نماید .

گریز لدا موقعی که در راپشت سر میس گرام بسته برگشت، گفت :

- در اصل انسان بدی نیست . بسیار صریح و طبیعی حرف میزند. راستش گلا دیس گرام از آن دختران خوش مشرب و خوشغویی است که شخص از صحبتش احساس خستگی نمیکند. خوب، حالا تو بمن بگو قایع از چه قرار است . از کنجکاوی جانم پلب آمده ...

مطابق خواهشش عمل کردم . پس از شنیدن ماجرا، گریز لدا با حیرت و علاقه فریاد زد :

- پس لئورانس اصلا عاشق آن پروتیرو بوده نه لیس . انسانها گاهی چه کور میشوند. میس ماربل هم دیروز شاید به این موضوع اشاره میکرد، نیست ؟

چشم از او برگردانیده گفتم : (آری) در همان لحظه ماری خدمه ما داخل گردید و من خطاب به او گفتم: ماری، آیاتو حقیقتا مطمئنی که شام دیروز صدای فیر اسلحه را نشنیدی؟

- موقعی که آقای پروتیرو کشته شد؟ خیر، طبعاً نشنیدم . اگر می شنیدم طبعاً بلا فاصله در صدد می برآمدم ببینم چه واقع شده است.

- درست است ولی ... (درین موقع سخنان میس ماربل بیادم آمده صدای فیر را از داخل جنگل شنیده است.) خوب آیا از جای دیگری صدای اسلحه نشنیدی مثلا از جنگل ؟

- آه .. آن یکی ؟ آری اکنون بخاطر می آورم - به نظرم شنیدم. تنها يك صدای فیر... اما چیز عجیبی بود .

- ساعت چند ؟

- این را درست بخاطر نمی آورم اما میتوانم تخمین کنم که از ساعت جای معمولی عصر بعدتر بود .

- آیا خیلی پیش از ورود آقای ریدینگ بخانه بود ؟

- خیر.. فقط ده پانزده دقیقه پیشتر . تصور میکنم زودتر ازین نبود .

سرخود را به عنوان رضایت تکاندادم و پس از آنکه ماری از اتاق بیرون رفت، بسوی گریز لدا برگشتم گفتم : (حس میزد) .

گریز لدا گفت :

- ماری از مردن پروتیرو غصه نمی خورد بلکه خوش است زیرا پروتیرو محبوب او را بزندان افکنده بود .

- گفتی محبوب او را ؟

- آری، ماری از دوسال به اینطرف بامردی بنام آرچر نرد عشق می باخت و پروتیرو به عنوان اینکه آرچر روزی بدون اجازه بهشکار پرداخته او را روانه زندان کرده بود .

- من ازین موضوع خبری نداشتم . زیم بامهربانی گفت : لن عزیز، واقعا توا هیچ چیز خبر نداری؟ من زیر لب جواب دادم اینکه همه میگویند صدای تیر را از جنگل شنیده اند خیلی عجیب است .

گریز لدا سر خود را تکان داده گفت : هیچ هم عجیب نیست . گاه گاهی مردم برای شکار به جنگل میروند . به همین جهت همینکه انسان صدای فیر را میشنود بلا فاصله جنگل را به خاطر می آورد و تصور میکند این صدا را از آنطرف شنیده است .

درباز شد ماری وارد گردیده اطلاع داد که کپتان مالچت به همراه مفتش آمده و در اتاق کار تان منتظر شما هستند . وقتی نزد آنان رفتم در همان نگاه اول دریافتم که آنان (کپتان و مفتش در موضوع قتل توافق ندارند به جیره مالچت خون دویده خشمگین به نظر می آمدند حا لیکه مفتش خو نسرود وجدی بود .

مالچت گفت: متاسفانه آقای مفتش سلاک در حادثه قتل ریدینگ جوان را بی تقصیر نمیداند سلاک با لحنی مشتبه سوال کرد: اگر قاتل نیست چرا ادعا میکند که پروتیرو را به قتل رسانده است.

مالچت گفت : اما فراموش نکن که خانم پروتیرو و نیز عین همین ادعا را کرده است .

سلاک با لحنی مشتبه سوال کرد: اگر قاتل او يك زن است و زنها گاهی از خود احساسات شکستی بروز میدهند. من قطعا نمیتوانم قبول کنم که آن پروتیرو قاتل باشد، وقتی از توقیف رسام خبر شد این حکایه را جعل کرد و من ازین بازیها زیاد دیده ام. ولی بحث ریدینگ جدا ست. او مرد زرتک و عاقلی است و خود اعتراف به قتل میکند لاجرم او قاتل پروتیرو شمرده شده می تواند .

تایچه هم متعلق به خود اوست و کسی این را انکار کرده نمیتواند . اکنون این را هم میدانیم که جنایت به خاطر خانم پروتیرو اتفاق افتاده است در نخست این نکته اندکی تاریک بود ولی حالا کاملا روشن است .

خوب ، آیا میتوان قبول کرد که ریدینگ مقتول را خیلی پیشتر مثلا دو ساعت پنج ژوندون

و نیم گشته باشد ؟

— این غیر ممکن است .

— آیا فهمیدی امروز از صبح تا بعد از ظهر ریدینگ مصروف چه کار های دیگری بوده است ؟

— سده دقیقه گذشته از شش در دهکده و در نزدیکی مهرا نسرای ((خوک آبی)) دیده شده است . از راه عقبی بسوی بالا حرکت میکرده و پیرزن موضوع بحث شما هم او را دیده است . راستش هیچ چیز از نگاه تیز و کنجکاو این پیرزن پنهان مانده نمیتواند .

بعد از آن رسام ریدینگ در آتیه با خانم آن پرو تیرو ملاقات کرده است و ساعت شش و نیم با هم بیرون رفته اند . دوکتور ـ ستون با آنها همراه شده و خودش اینها موضوع را تأیید کرده است . همه با هم مقابل پسته خانه ایستاده چند لحظه صحبت کرده اند . آنوقت آن پروتیر و برای گرفتن یک کتاب بالمبانی بطرف منزل میس هارتل رفته و این هم درست است . میس هارتل صحبت کردم تصدیق کرد که خانم «آن پروتیر» تا ساعت هفت نذاو بوده و بعد گفته : ناوقت شد باید بخانه بروم .

— وضع و حالتش چگونه بوده ؟

— خیلی آرام و راحت . حتی میس هارتل گفت که خیلی سر حال هم بوده است . وضع نگران یا مشوش در او ندیده .

— ادامه بدهید .

— ریدینگ و دوکتور ستون هم از کنار پوسته خانه بسوی مهرا نسرای خوک آبی رفته اند و در آنجا مشروب نوشیده اند . رسام بیست دقیقه مانده به ساعت هفت از دوکتور جدا شده است و کمی شتا پسزده از راه دهکده به اینطرف آمده است خیلی ها او را دیده اند .

— خوب ، و اینده فعه از راه عقبی وارد نشده است ؟

— خیر ، از راه مدخل اصلی خانه وارد گردیده سراغ آقای کلن را گرفته و فهمیده که آقای پرو تیرو هم آنجا است . سپس داخل همین اتاق گردیده و مردک را گشته است . فقط همین . دیگر لزومی ندارد قضیه را بیش از این دنبالش برویم و شرح و بسط بدهیم .

— مالجت که از اصرار دست بردار نبود ، گفت : ولی اظهارات دوکتور باید و گ را فرا موئن نکن . وی گفته بود که غیر ممکن است پروتیر و بعد از ساعت شش و نیم به قتل رسیده باشد .

— ((دوکتورها)) افاده ای از نوعی تحقیر در سیمای سلاک ظاهر شده جواب داد : اگر بخوا عید روی حرف دوکتور ها حساب کنید پس بمن بگوئید تاکنون کدام بیماری را درست تشخیص داده اند .

— این یک مساله تشخیص نیست و دوکتور

«بایدولا» راجع به ساعت قتل بطور قطع حکم کرده بود . سلاک نمیتوانی این مساله را نادیده بگیری .

— نا گهان چیزی بخاطر من گذشته داخل صحبت آنان شدم و گفتم : مرا هم فراهموش

تکنید . من هم به جسد دست زدم دیدم سرد است . این را میتوانم سوگند هم بخورم .

— مالجت جرئت بیشتری یافته گفت :

— میشنوی سلاک ؟

— سلاک گفت : خوب دیگر انهم روی دیگر قضیه است و گر نه خیلی زود میشد این

مساله را حل کنیم بخصوص که آقای ریدینگ رسام خیلی برای رفتن سر چوبه دار عجله دارد .

— مالجت گفت : من هم ازین مو ضوع متعجب شده بودم .

— مفتش خرید : ولی مساله ذوق ها مطرح بحث شده نمیتواند . شاید ریدینگ انورمال

یا چیز دیگری باشد اما ما ناگزیریم گسار خود را از نو آغاز کنیم . سپس متوجه من

شده گفت : چرا وی مو ضوع ساعت دقیق سعی کردید مراد چار آشفتگی حواس بکنید ؟

من معنی این کار را تا هنوز نفهمیده ام و در هر صورت نوعی ممانعت از اجرای عدالت تعبیر شده میتواند .

— جواب دادم : من سه مرتبه سعی کردم این موضوع را بشما توضیح کنم در هر دفعه با

خشونت مرا مجبور به خموشی ساختید و برای گوش دادن به اظهارات من حاضر نشدید .

— این آمد کم بود آقای محترم . اگر واقعا میخواستید میتوانستید هر طوری هست قضیه را بمن حالی کنید .

«باقی دارد»





رنج شوهر داشتن

بسیاری از زنان همیشه در غیاب شوهرشان ترس و اضطراب دارند. ترس از اینکه فکر میکنند نکند درین موقع شوهرشان پیش معشوقه شان باشد. ولی زنان بیوه و شوهر مرده میتوانند از یک چیز سپاسگذار باشند و آن اینکه همه شان میدانند که شوهرهایشان کجا است.



ماردزدها

گفته اند که دزدنashi به گاهدان میرود. بلی قضیه ازین قرار است که اخیراً دزد ها پنج مار سمی را از موتور یک مارگیر ریوگوسلوی ربودند. بی آنکه خودشان بدانند. مار ها که در یک جعبه شکل عادی داشت و احتمالاً دزدها به این خیال بودند که جعبه حاوی جنس قیمتی است. پولیس توسط رادیو به دزد ها اخطار کرد که مراقب باشند چون نیش این مارها به شدت کشنده است.

خود مارگیر که معروف به پیتراس میکولیس است به دزدها توصیه کرد که ما شین تیپ ریکاردو و وسایل دیگری را که از موتور دزدیده اند برای خودشان بردارند. اما مراقب مارها باشند. مارگیر به دزدها گفت که مار ها برایم بسیار با ارزش است و قیمتی نمیتوان روی آنها گذاشت اضافه کرد که من با هر پنج مار برنامه اجرا میکنم و آنها برای تامین معاش من اهمیت اساسی دارند. و برای من بی خطر اند چون من نسبت به آنها مصونیت دارم.



مادرید

مادرید پایتخت اسپانیا، که در مرکز آن کشور از سطح دریا بلند تر است قرار دارد. روی همین اصل در زمستان سرد و در تابستان گرم میباشد. جاده های دو طرفه

عریض مادرید رادر ختانی سرسبز پوشانده است. جواهر سازی است.

در مرکز شهر یک میدان بزرگ قرار دارد که به آن دروازه خورشید میگویند. یکی از بزرگترین بنا های مادرید قصر سلطنتی است اما از سال ۱۹۳۱ تاکنون در آن قصر هیچ پادشاه زندگی نکرده و ساختمان این قصر تاریخی مدت سی سال به طول انجامید و در سال ۱۷۶۴ تمام شد. از بناهای معروف دیگر این شهر قصر گراو است که بزرگترین، جالبترین و برگزیده ترین مجموع های نقاشی جهان در آن گردآوری شده است در مادرید کتابخانه ها و موزه های عظیمی وجود دارد.

در مادرید رقص های معروف و دلچسپ خنود

زندگی ماهی های سفید

حیوانات روی زمین متعدده به اشکال مختلف با شرایط زندگی متفاوت در قسمت های گوناگون زمین زندگی میکنند و به همین نسبت تعداد شان متنوع و زیاد اند.

طرز زیستن، عادات و طرز تکثیر آن ها زیاد مختلف است.

ماهی آزاد نوع ماهی کمیاب است که طرز زندگی اش از عجیب ترین و در عین حال باشکوه ترین و پرتلاش ترین زندگی ها است. این ماهی که جسم کمی بزرگتر از ماهی سفید دارد،



زندگی اش را از مرتبه آرام و بدون پیچ و خم به همواری رود خانه آغاز می کنند و بعد از یک سال تمام رودخانه را طی میکنند و به دریای میرود. و چند سال در آنجا میماند و وقتی که میخواهد تخم ریزی کند. سفر بر ماجر طولانی و خطرناکش آغاز میشود. ماهی آزاد از دریای به رودخانه بر میگردد باز حمت و مشقت وصف ناپذیر حرکت میکند. از زیر تخته سنگها صخره ها و هزاران خطر میگذرد. بار دیگر به

سرچشمه رودخانه در محل که آنجا به وجود آمده توقف کرده و در همان محل تخم ریزی میکند.

اغلب ماهی ها چنان از سفر پر رنج خسته، کوفته و مجروح میشوند که بعد از تخم ریزی میمیرند. آيا به نظر شما زندگی عجیبی نیست. این سفر پر خطر در باز گشت بعد از سالها به زادگاه شان جالب و افسانوی نیست.

میگویند یک زن تارموی را از فاصله ده قدمی روی لباس شوهرش میبیند ولی نمیتواند در بزرگ گراز را از فاصله دوقدمی ببیند.

طبق اعمار در کشور آمریکا سی هزار زن شوهر دار به کار مشغول اند و این می رساند که برنامه های روز تلویزیون غیر قابل تحمل است.

سرعت مار کبرا در فی ساعت ۱۸۰ کیلو متر است یعنی مافوق سرعت اکثر موتر های جهان.

مارک تواین گوید: بگذارید از فریب دهندگان خود تشکر کنیم. زیرا که این کار برای آنها موفقیتی نخواهد داشت.



ازدوستان

کارایان معروفترین

رهبر ارکستر جهان

و به نواختن قسمت هایی از بعضی اپرا ها می پرداختند. در آن میان اگر برای پدرم کاری پیش می آمد، جایش را به من یا برادر می داد من نواختن پیانو را از پنج سالگی آغاز کرده بودم و در دوازده سالگی همه کنسرتو های را که برای پیانو ساخته شده بود را می نواختم، اما انگشت میانه ام تحرک و توان زیادی نداشت و به همین دلیل میدانستم که با وجود علاقه فراوان پیالست چیزی دستی نخواهم شد. مدتی در این باره فکر کردم و عاقبت به این نتیجه رسیدم که رهبر ارکستر شوم.

از آن پس کارایان بفکر آینده سازی افتاد و درین راه لحظه ای از تلاش دست نکشید و همیشه به همکاری می گفت: پیروز شدن آسان است. پیش از هر کار باید بداند چه میتواند بدست آورد و وقتی دانستید، آنرا بخواهید. من نبوغ و استعداد اعجاز آمیزی نداشته ام و اگر موفقیتی بدست آورده ام بدلیل کار و تلاش فراوانم بوده است. من از کمبود وسایل و کمی تجربه همکاری، هرگز ناامید نشدم و دست از کار نکشیدم. تصمیم داشتم رهبری ارکستر فیلارمونیک برلین را به عهده بگیرم و برای رسیدن به هدف به برلین رفتم. سال هادری راه رهبر ارکستر گذار کرده بودم و تجربه های فراوانی داشتم بهین دلیل یقین داشتم که به نتیجه میرسم اما باید راه ناهمواری را پشت سر میگذاشتم.

ابتدا مجبور شدم با خواننده های بی پایه ای کار کنم که از موسیقی هیچ نمیدانستند ناگزیر بودم هر یک را بیش از صد بار به تمرین وادارم تا قطعه ای را درست اجرا کنند. در این زمان درآمد کمی هم داشتم که بزرگم مخارجم را تأمین میکرد. پس از مدتی شنیدم که یکی از تئاتر های شیر به رهبر ارکستر نیاز دارد. من توصیه و سفارشی نداشتم و فکر نمی کردم مرا بپذیرند. با این حال تصمیم گرفته همه گوشم را بکار ببرم و نیروی رهبریم را باده دقیقه تمرین به اثبات برسانم.

اوسالی: تریا عادل الیاس

(هربرت فون کارایان) سزار جهان موسیقی در سال ۱۹۰۸ در سالزبورگ یکی از شهرهای اتریش بدنیا آمد. پدرش پزشک سر شناسی بود و بهنگام فراغت کلارینت میزد. مادرش موسیقی را دوست میداشت و شیفته اپرا بود. کارایان میگوید: بیشتر شبها با دوستان در یکجا جمع میشدیم پدر و مادرم پشت دو پیانو که روی روی هم قرار داشت می نشستند

نکته ها

ملتی که برق عایش بانبروی استقلال و آزادی به اهتزاز درآید هرگز ازین نخواهد رفت.

کسانی که مخالف آزادی دیگران اند خود لیاق آزادی را ندارند. (لینکلن)

کسی که حفظ جانرا مقدم بر آزادی بداند لیاق آزادی را ندارد. (فرانکلن)

انسان میتواند هم آزاد باشد و هم مطیع قانون زیرا قانون اعلام اراده فرد است. (ژان - ژاک روسو)

آزادی متعلق بیک نفر نیست مال همه است.

آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام بدهیم بلکه آنست آنچه را که حق داریم بکنیم.

برای بهره مند شدن از مزایای آزادی باید در برابر دشمنانش پایداری کرد. (گیزو)

تمام کشمکش ها و تحمل الام و مشقات انسانی درین دنیا برای آزادی است. (کار لایل)

آزادی از قوانین طبیعت ناشی میشود زیرا بطور آزاد دنیا آمده و باید آزاد زندگی کند. ارسالی: محمود

(شاتوبریان)

دمین آواز

خوک چه گوری ستا صورت ته مستانه شی به لید لو ستا یری تیره زمانه شی
ستا به سترگو گنشی شراب دمجت دی خوک به بد نظریه گوری دیوانه شی
ستاله خولی نه چه راوخی هر دمینی خور آواز بیا پری جووه دبللو ترانه شی
زه مجنون غوندی مین یم ستا به زلفو که له ژوند نه می هم جووه افسانه شی
مایلی خیل خگر دی ستا به زلفو زما بدن دی ستا به زلفو خولانه شی
که ته چا له مانه یووی وبل گود ته زما له هفی لظلی نور مرگ ته بهانه شی
که خوک تا غوندی به عشق گنشی و لا کالیدی دادی ستا غوندی رنگینه سرزانه شی
زه (بکتاش) تل ستا لیدوله هوس میسرم
زما کوگل دی ستا صورت ته پروانه شی

محمد حنیف بکتاش

جای پا

یک لحظه غافل از تو گشتم و فابین !!
حالی به پرزه نی نوشتم ادب نگر
آوازه ات به چرخ رساندم بسرو بیوس
مردم بعشق و بر سر راحت نیادم
بر من ز سنگ گو چگیا نت ستاره ریخت
پنهان ز خویشتن! بدل من سری بزن
گفتم چو قامت تو شود عزت بلند

ضد کرده نی که چشم بچشم نیفکنی

جانا ترا که گفت که (توفیق) را ببین!

فرستنده: میرزا محمد (مظلومی)

چار بیتنی ها

خدایا عا شق زارم خدایا
گره افتاده در کارم خدایا
به تار الفت دام محبت
گرفتارم گرفتارم خدایا

الهی در بگیره این زحانه
کس بایار خود گشته تنانه
الهی بچه شیطان بهیره
که احوال می بره خانه به خانه

الایار جان نخوردی هیچ به دردم
تکردی یک نگاه به رنگ زردم
اگر از خاطرت یار جان نباشد
رضایم نیست که در کابل بگردم

الا دختر در مغز پسته باشی
سرت عاشق شدم گلدسته باشی
میان دخترها دل باتو دادم
مگر خوش کن سرم استاده باشی

دولب داری به مثل مغز پسته
مرا از خود جدا کردی به دسته
به دل دارم که در پشت بیایم
نمی تانم پروایم شکسته

بیا ای گل دلم دیوانه گشته
ز چشمت چشم من مستانه گشته
بیا یار وفادار شیرین
چرا از من دلت بیگانه گشته

ارسالی: عبدالرحیم افغان یار

شماره ۳۵

شخصیت زن

در آئینه مطبوعات کشور

نیمه و ترتیب از: روز

انتخاب از روز نامه جمهوری

تنویر زنان در نگرهار

سال ۱۹۷۵ از طرف موسسه ملل متحد به حیث سال بین المللی زن در سراسر جهان اعلام گردید. به تعقیب آن در کشور های عضو و منجمله در افغانستان تجلیل این سال از طرف دولت اعلام و بعد در مرکز و ولایات کشور کمیته های انسجام امور سال بین المللی زن یکی بعد دیگر تاسیس گردید. کمیته انسجام امور سال بین المللی زن در ولایت نگرهار تجلیل این سال را با ایراد کنفرانسیا و کنسرت با همکاری آمریت اطلاعات و کلتور ولایت نگرهار افتتاح نمود. طبق پروگرام مرتبه کمیته انسجام بتاریخ ۲۰ دلو به مجلس زنانه رفته، زنان محبوس انولایت را از نزدیک دیده و در زمینه تنویر اذهان شان با آنها مذاکرات لازم انجام داد. کمیته انسجام امور سال بین المللی زن طبق پروگرام تنویری خود کورس سواد آموزی را در دوغتون پو هنتون نگرهار افتتاح نمود که در آن یکتعداد پرستاران شامل گردیدند. همچنان کمیته انسجام امور سال بین المللی زن در ولایت نگرهار برای تجلیل



یک عده از بی سوادان ولایت نگرهار که توسط اعضای کمیته انسجام سال بین المللی زن تنویر می شوند و سواد می آموزند.

راز موفقیت

پاکیزه باشید تا مردم از شما نگریزند. خوش قول باشید تا کسی را نرنجانید. مؤدب باشید تا همه شما را احترام کنند. خندان باشید تا باور نمی از دوش دیگران بردارید. جلدی باشید تا کار های بهتری را به شما محول کنند. وظیفه شناس باشید تا موفق شوید.

پرورش استعداد

های زنان

زنان همچنانکه در سایر مسائل و امور با مردان دوش بدوش کار میکنند و در زندگی اجتماعی مکمل یکدیگر اند در فعالیت های اقتصادی و صنعتی نیز نقش بزرگی را ایفا میکنند و خدمات شایانی را انجام میدهند. چنانچه تاکنون وظیفه خود را محض پرورش اطفال و تنظیم امور منزل ندانسته اند بلکه در امور زراعت همکار خوبی برای مردان بوده اند در صحنه های جنگ پرستار زخمی های جنگ شده اند و مشوق مردان به سربازی گردیده اند در پرورش کلتور ملی سهم گرفته اند و بالاخره در صنایع دستی ابتکارات و دست آورد های دارند که اسباب انکشاف صنایع و تقویت اقتصاد ملی را فراهم نموده اند. امروز مشاهده می کنیم قالدین و گلیم دو قلم درشت صادرات ماست که پنجه های هنرمند زنان سازنده است الهه و انواع بافت محصول با زوان توانای زنان است که پوشاک عده زیاد مردم ما را تشکیل میدهد دوخت های محلی و مخصوصا پوستین دوزی کار اندیشه و انگشتان هنر آفرین زنان است که بخارج صادر میشود و علاقمندان زیادی را بسوی این

محصول هنری جلب کرده اند. خوشبختانه دوائر ترویج سواد و دانش در بین یکعده از این طبقه ساحه انجام خدمات بیشتر وسیع گردیده و حتی در حقوق دیگری نیز زمینه کار و فعالیت برای زنان فراهم گردیده است که بسوی توسعه و گسترش پیش میرود. اما تجلیل از سال بین المللی زن محرک نهفتی است که از یکطرف در برابر آن همه خدمات و سهمگیری های زنان در فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، فرهنگی را انجام میدهند تا باشد که حقوق بشری شان تامین گردد و در حقوق اجتماعی خویش دست کامل یابند که بوسیله آن زندگی خویش را بتوانند بهتر سازند از جانب دیگر علم و دانش در بین ایشان هرچه بیشتر ترویج گردد تا استعداد های زنان را در ساحات مختلف هنری تربیتی، صنعتی، فرهنگی و غیره پرورش دهد و سهم زنان در خدمات و فعالیت های اجتماعی، اقتصادی بیشتر تبارز نماید.

ای زن

ای زن تو فقط هنر دست آفرینش می کنی هستی! تو میوه رستگاری بشر میباشی بشر دایما زیبایی را از ته دل بتو می بخشد. شا عران لباس زیبای ترا با نخ های تخیل طلا پی می بافند و نقاشان هر لحظه نقش جاودانی و تازه ترا داشتنی هستی.

اشک مادر

مادری از دیده خون بار خویش
هر طرف کو یا شرر افکنده بود

اشک گلگون ریختی در نیم شب
ناله که سرزدی او را ز لب

دختر ده ساله مادر ز خواب
اشک و آه مادر بیچاره دید

این شنید و نیمه شب بیدار شد
بادل پر غم با ستغبار شد

مادر بیچاره اشک دیده ها
گفت اندر نار نا داری مرا

پاک کرد و دخترش در بر گرفت
دست و پا وسپته و سرد گرفت

من غریب بیوه زن در زندگی
نیست جز این چاره اکنون مرا

نان و آشامیدن خود چون کنم ؟
دردل شب دیده ام پر خون کنم

هم مرا یک سر پناه و سر پرست
رشته نا له نمیدادم ز دست

ناله ها کردند و اشکی ریختند
شب برفت و صبح خندید و ولی

دختر و مادر بمضمون نیاز
کس نشد آگه ازین سوز و گداز

ستاسی دوا و نو په باب یو په زړه پوری از ماینبت

۴- آیا کله چه د خپلی میر منی سره
ناندري وهي خپه کيږي؟

۵- آیا کولی شی چه د خان دیاره
د خرڅ کولو نه تیر شی تر څو د
خپلی میر منی دیاره سوغات واخلې؟

۶- په خصوصي ساعتو نو کی
آیا دیو واقعی مین به خیر چلند کولی
شی؟

۷- آیا د ژوندانه په هره بر څه
کښی دخپلی میر منی نظر پسه
غوږی؟

۸- آیا دهغی مینی له امله چه د
خپلی میر منی سره یی لری خپل
موثر دهغی په واک کښی ږدی؟

۹- آیا کله چه دخپلی نارامی په
باب درته خبری کوی دهغی خبری
په ژوره توگه ووی؟

۱۰- آیا په کورنیو چارو کښی د
هغی سره مرسته کوی؟

۱۱- آیا زیات کار کوی تر څو
ښه عایدات ولری اود هغی د ژوندانه
خرڅ په آرامی وخر خوی؟

۱۲- آیا یو وفادار میړه یاست؟

د نارینه وو دیاره خوابونه:

که چیری مو حتی یو خواب هم
مثبت نه وی ورکړی هغو خوابونه
چه میرمنو ته ورکړی شوی دی
مراجعه وکړی په ډیر افسوس سره
باید ووايو که چیری مو له یو نه تر
څلورو پوری مثبت خوابونه ورکړی
دی تاسی هره شیبه په کور کښی
اوربلوی ښه به داوی چه خپل کور

ډیر داور په ضد بیمه کړی.
که چیری موله څلورو نه تر اته
پوری مثبت خوابونه ورکړی وی یو په
ژوند کښی لږ څه هڅه وکړی تر
څو بریالی شی.

که چیری موله اتونه تر دولسو
پوری مثبت خوابونه ورکړی وی نو
تاسی د کورنی ژوند د نیکمر غی
اصلی رمز پیدا کړی دی او باید وویل
شی چه خدای ښه کړی دی چه ښه
یی پیدا کړی ده په تیره بیا ستاسی
ښځه.

دمیر منو دیاره خوابونه:

که چیری مو یو مثبت خواب هم
نه وی ورکړی نو د کورنی ژوند په
انتخاب کښی مو سخته اشتباه کړی
ده که چیری موله یو نه تر څلورو
پوری مثبت خوابونه ورکړی وی که
چیری لږ زیات فکر ونه کړی نو
ستاسی ژوند به په بیلگون تمام شی
که چیری موله څلورو نه تر اته
پوری مثبت خوابونه ورکړی وی
ستا سی ژوند کله ښه او کله ډیر خراب
تیر یږی خو په لږ فکر کولو اود عاقلانه
لاری په غوره کولو سره کو لی شی
چه له بری نه ډک ژوند ولری.

که چیری موله اتونه تر دو لسو
پوری مثبت خوابونه ورکړی وی
ژوند ی دی وی ستاسی میړه او
اقرین ستاسی په حال چه داسی
خوندور کورنی ژوند لری ستا سی
کورنی ژوند لومړی در چه جایزه
گټلی شی.

انتخاب از روز نامه ملی انیس:

محصول سرانگشتان هنر آفرین

یکی از کارگران فعالی که محصول دستش در
ایجاد قالین های ظریف افغانی شهرت جهانی
کسب نموده، خانم مراد گلدی از ولایت
بلخ می باشد.

وی از سن چهار سالگی نخ تابی را یاد گرفت
و در سال هفتم عمرش بیافت قالینچه های کوچک
شروع نمود.

از او در مورد طرز کارش پرسیده شد او گفت:
از همان آوان کودکی ذوق سرشاری در خود
میدیدم که در پرتو آن انگشتانم در کارگاه بافت
قالین بحرکت می افتاد و بیست سال تلاش
و تمرین مرا کارگر ماهری در تولید قالین بیار
آورد.

او گفت: یک قالین شش متره را در ظرف
سه ماه تمام می کند و هر متر ازین محصول
ظریف شش تا هشت هزار افغانی خریدار
دارد.

خانم مرادی گفت: زنان قالین باف در
صلحات شمال وگلم باقان در صلحات مرکزی
از جمله کارگران فعال زحمت کش کشور در
امر تولید محصولات نفیس بشمار میروند.

همین زنان بشمار گوسفندان و گاو حیوانی
را مستقیما برداشته آنرا نخ می تابند.

رنگ ریزی باریشه رودنگ یکی از زیخته ترین
رنگهایی است که تاکنون شهرت بین المللی
قالین افغانی را در جهان حفظ نموده است.

دولت برای حمایت صنف قالین باف کارگاه
های عصری و وسایل مجهز بافت را نمونه داده
اکنون در اکثر نقاط قالین را با جنسیت و کیفیت
بتر تولید می نمایند.

ازین خانم کارگر در مورد چگونگی رسیدن
بامور منزل پرسیده شد در جواب گفت: وقتی
کارگاه برای بافت قالین بسته شد آنگاه روزانه
۴ تا ۷ ساعت بکار می پردازد، روز های اول
بعد از دوسه ساعت کار احساس خستگی میکند
در حالیکه بعد از بعد از مدت کار همیشه کمتر
تأراحتی را در خود می یابد.

وی میگوید: بهترین موقع کار صبح تا وقت
نهار و بعد از ظهر تا شام است. در شب یادگیر
مواقع روز آنقدر هاز یاد نمی توان کار کرد.

دیزاین هر قالین ابتدا توسط معلم قالین باف
روی کاغذ نقش و بدسترس کارگر قالین باف
گذاشته میشود، او مطابق تار شماری معلم کار
بافت را دوام میدهد.

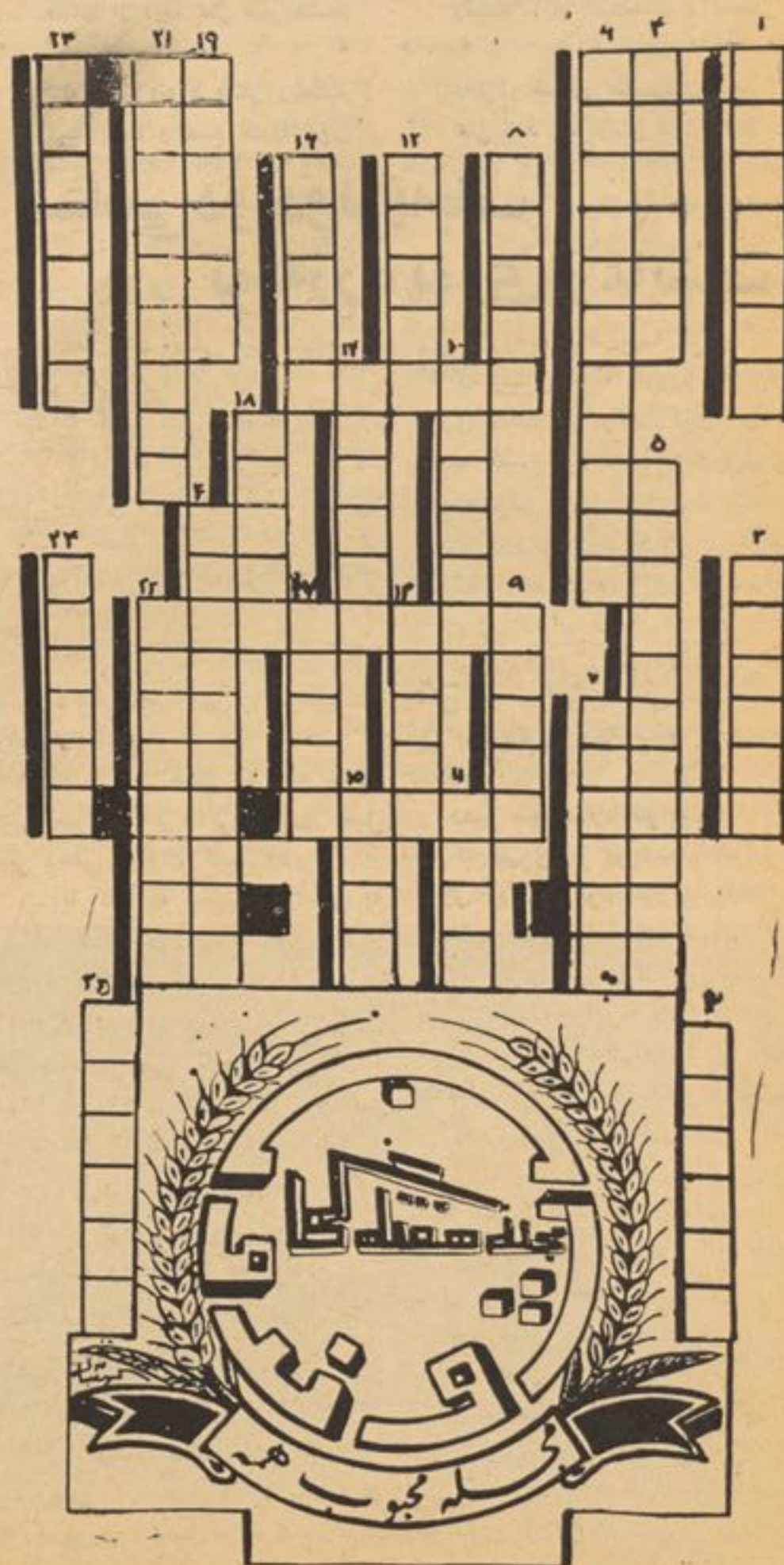


سر انگشتان اعجاز گر همین زنان و دو شیرگان است که با خون دل
رقم می کنند و محصولات نفیس را با خون سر انگشتان رنگین می سازند.



جدول بازی

- این جدول تنها دارای شماره‌های عمودی می باشد و حروف افقی ندارد
- ۱- اثری از هنری فیلدنگ
۲- اثر برجسته از موریس است
میتز لینک
- ۳- اثری از و لتر
۴- کتابی از ویکتور هو گو
۵- در اعماق اجتماع اثر او
۶- کتابی از والتر اسکات



- ۷- زنبق دره کتاب او است
۸- اثری از انتوان چخوف
۹- اثری از ماکسیم گورکی
۱۰- اثری از ولتر
۱۱- کتابی از ژان بل سارتر
۱۲- اثری بر جسته افلاطون
۱۳- کتاب یاد داشت‌های روزانه یک دیوانه را نوشته است
۱۴- کتابی از ور کورد
۱۵- کتابی از ابر تو مورایا
۱۶- کتابی از استفان زوایک
۱۷- کتابی از پرو سیه مریه
۱۸- اثری از اتل لیلیان و پنج
۱۹- کتابی از دافنه دوموریه
۲۰- مردی که می خندد را نوشته است
۲۱- کتابی از ایوان تورگنیف
۲۲- رافیل اثر این نو پسند است
۲۳- کتابی از افلاطون
۲۴- جای پای خورشید را نوشته
۲۵- کتابی پرل باک



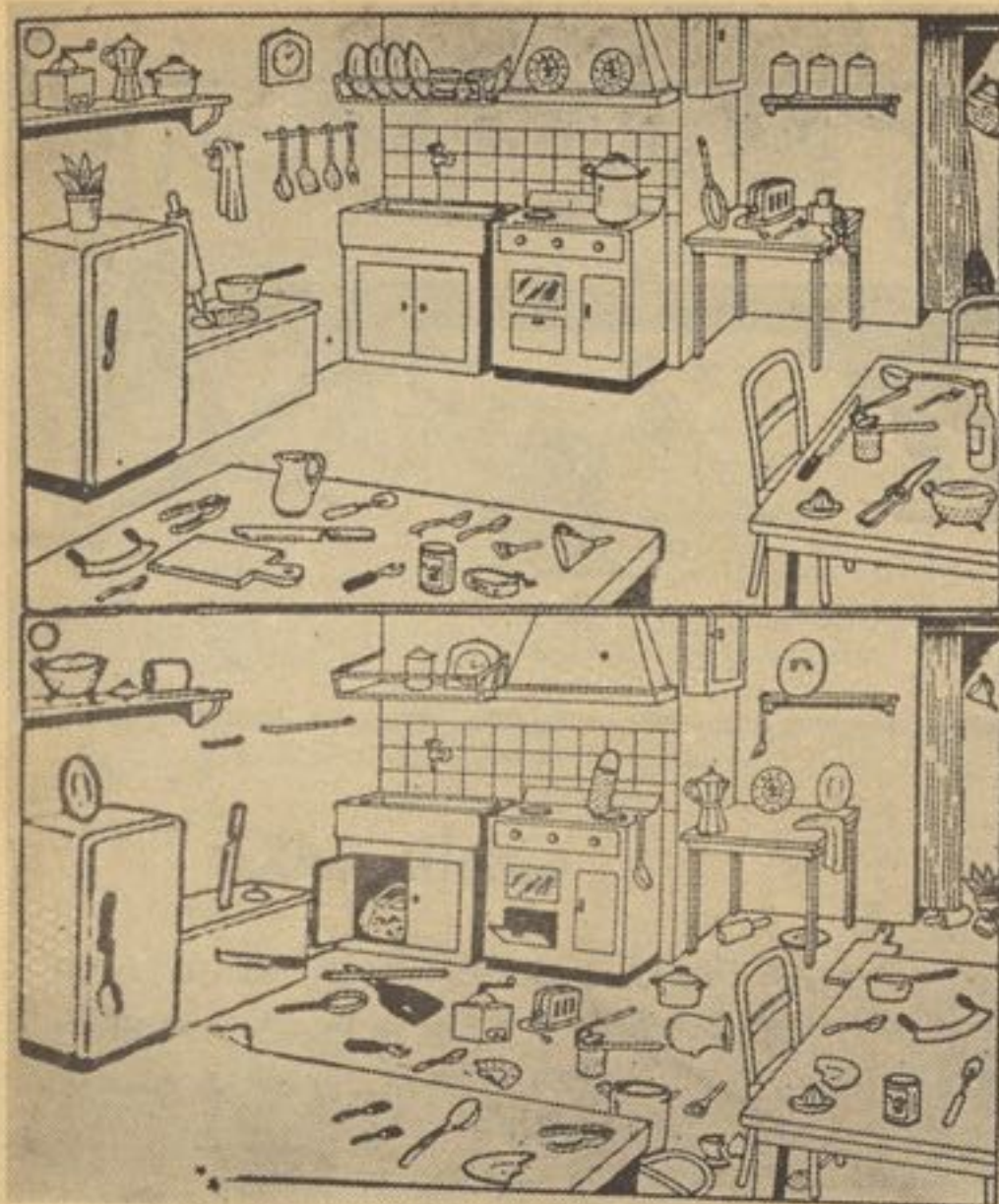
هنرمند پر آوازه ایست از هند که یکی از آلات موسیقی شرقی را با مهارت عجیبی می نوازد چنانچه آوازه شهرت و محبوبیتش به غرب انتشار یافته ، اگر کمی دیگر مورد او چیزی بگوئیم حتماً او را می شناسید ، ضمناً عکس او بهترین کلید شناختن اوست .



اینرا می‌شنا سید

در سال ۱۸۸۱ در مالا از شهرهای اسپانیای متولد شد و لی تحصیلاتش را در فرانسه به اتمام رسانید و نزد پدرش که استاد نقاشی بود به آموختن صورت گری پرداخت و در سال ۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ با اتفاق ژرژ براک کو بیسم را پایه گذاری کرد براک نخستین کسی بود که سنجاق و میخ را با نقاشی‌هایش نو کرد و لی او تخته و چیزهای دیگری به آن افزود در سبک خود شهرت و بیروانی فراوانی بدست آورد وی در ۱۹۰۰ نقاشیهای معمولی می کشید ولی درین سال تحت تأثیر مکتب امپرسیونیسم قرار گرفت و برای مغازه‌ها و کافه‌ها تابلو میساخت و در سال ۱۹۰۵ که بدوره آبی مصروف است سبک جدید مختص به خودش را بوجود آورد که در آنها سایه‌های متنوع آبی رنگ دیده میشد و بیشتر مادران گرسنه و گدایان کشیده میشد و بهترین اثر این دو رانش تابلوی زندگی است و لی باز تغییری در کارش داد و دوره گلی رنگ را در نقاشیهاش بوجود آورد ولی در سال ۱۹۰۷ با کشیدن تابلوی از پنج زن عربیان که بوسیله خطوط عجیب آورد که بر از اشکال مکعبی و مخروطی و فور مولهای هندسی بود که تمایلاتش را در خطوط زیبا مخفی میکرد و توانست سبک کو بیسم را عرضه دارد در سال ۱۹۲۵ باز تغییری در کارش داد و سبک سور آلیسم را بوجود آورد که در آن بکمک سمبولهای مختلف دنیای مخفی افسانه‌ها و احلام را تشریح میکند و بهترین نوع این تابلوها دو تابلو است که مردم را در میان یک مشت خطها درهم و برهم در یک بن بست هنری سرگردان کرده است و نمی‌توان گفت که هنری ندارد و نمی‌توان گفت کارش هنر ارزنده ایست بلکه زبان نقاشی او را اگر کسی بفهمد لذت می‌برد و اگر نفهمد گیج خواهد شد حالا شما بگوئید او کیست ؟

سه چیز کم است



در کلیشه بالا آشپز خانه منظم است ، ولی دخترکی آمده ضمن اینکه سه چیز را از آن برداشته است تمام ظروف را پراکنده ساخته آیا می توانید بفهمید که چه چیزها در تصویر پائین کم شده است ؟



آیا این دو ستاره سینمای هند را میشناسید . اگر میشناسید اسمهای آنها را برای ما بفرستید

اعداد نامعلوم

درین مساله ریاضی بعضی اعداد اشکال گذاشته شده ، شما دوباره اشکال را به اعداد تبدیل کرده مساله را حل نمایید .

$$\begin{array}{rcl} \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} & - & \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} = \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} \\ \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} & + & \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} = \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} \\ \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} & \times & \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} = \begin{array}{|c|c|c|} \hline \text{diagonal lines} \\ \hline \end{array} \end{array}$$

شعر آشفته

این رباعی از کیست ۱ و لا آنرا منظم ساخته و بعداً بگوئید شاعرش کیست .

نشد ؟ از دلی که درد بیتاب تو کو
شوق خواب با که از تو بی دیده نشد
زدند بچشم از آن خا کستر آئینه
جدا شد دیدارت و آب گز نشد

حد اختلاف

بین این دو رسم که ظاهراً شبیه همدیگر است ده اختلاف وجود دارد ، اگر دقت کنید اختلافات مذکور را یافته می توانید .



مساله تشریح

سفید بازی را شروع نموده در دو حرکت سیاه را مات میکند ، شما طرز حرکات مهره های سفید را که منجر به مات شدن سیاه میشود در یابید .

اگر اجازه فرمایی

مردی ظریف زن جمیله بی را دیده گفت :
 سچه شود، ای خانم اگر اجازه فرمایی که ترابه آغوش گیرم تا ببینم که توشیرین تری یا زن من. گفت: برو از شوهرم باز پرس که هر دو را چشیده است تا او خاطر نشاند کند.



عکاس با ادب

یکی از ستارگان سینما عکس خود را که یکی از مجلات چاپ کرده بود به دست گرفت و با تغییر نمره تلفون نام عکاسی آن مجله را گرفت و گفت :
 این چه عکسی است از من چاپ کرده اید چرا این قدر زشت و بد ترکیب است عکس هایی که آن مرتبه از من گرفتید ، خیلی بهتر بود علت این که این دفعه خراب شده ، چیست؟
 عکاس - که نمی توانست پیری هنرپیشه را به رخ کشد خندید و گفت.
 آخر خانم علتش آن است که آن دفعه قبلی من ده سال جوان تر بودم.



فالین : خانم وقتی که فال شمارادیدم ستاره توباستاره من بسیار شبیه بود

تسلیمیت

و شب کارش گریه کردن بود، مردی دیگر به او گفت :
 احمد جان: شما زنتان مرد، چند روز پیشتر گریه نکردید و لی حالا برای گاو تان مدتی است که گریه می کنید ؟
 احمد گفت :
 آخر، روزی که زنم مرد، از -
 فرداش صدفرد می خواستند به من زن بدهند ، ولی تاحال از مردن گاو من يك هفته شد يك نفر پیدا نشد به من يك گاو بدهد :

ژوندون

زنی که با شوهر خود بسیار علاقه داشت به رحمت خدا رفت. آن مرد روز اول خیلی گریه کرد. روز دوم خیلی کمتر روز سوم اشکش هم پایین نیا مدو هنوز يك ماه از فوت زنش نگذشته بود که کاملاً او را فراموش کرد.
 سپس از دوسه ماه، گاو وی که روزيك سیر شیر میداد مرد باز آنمرد گریه کرد ولی این دفعه گریه اش تمام نمی شد، و روز



پدر جان من تمام کتاب های شمارابه (خرج خانه) بردم عوض آن سامان های بازی خود را گذاشتم.

A cartoon illustration of a man in a cowboy hat and boots, sitting on a rock and fishing with a long pole. A small cup sits on the rock next to him. In the water to the right, a large, stylized splash or fish is visible, with two long, thin limbs or tentacles reaching up.

بد تو شد!

معلم کو

فیلسوفی در صحرا پی سفر می کرد ، تیر اندازی جاهل و نوآموز را دید که هدفی را نشان کرده بود ، و تیر بر راست و چپ می انداخت .
و اصلاً تیرش نزدیک هدف هم نمی افتاد .
فیلسوف ترسید که مبادا تیر ی بر او زند ، رفت و متصل به هدف او نشست و گفت : یعنی ، ندیدم مو ضعی خو بتر از جای این هدف ،
چه یقین است که تیر او بر هدف نخواهد خورد !

شخص غمزده

روانشناسی خطاب به مر یضی
روحی کرده و گفت :

- شما بسیار غم‌زده و نازا هست
و افسرده به نظر می‌رسید ، با بد
تحمل داشته باشید و برایش
مشکلات و بدبختی‌ها به‌خندید !
- بدبختی من همین است ، چون
زن و خشوی من هیچکدام ریش
ندارد !



فکر میکنم برای پرو فیسور شب
بغیر نگفته باشیم ورنه او چنین
کورمال کورمال تمرقت .

سفر سوداگر

سوداگر از شهر به شهر سفر می کرد و در میان راه اسب اش مر می شد و مجبور شد در کاروانسرای تاصبیح بماند ، به همین منظور در کاروانسرای را زد سرای دار گفت ، کمی است .

سوداگر گفت : ما، احمد بن محمود
بن صاحب جان، بن یو سف، بن حامد
از نواده فقیر رحمه الله علیه، هستیم.
و آمیدیم امشب در اینجا بخوابیم !
سرای دار از پشت در واژه گفت :
برادران !

ما فقط يك اطاق كو چك داريم ،
برای اين همه شما جای نداريم !



اگر من بچه هایم را با خود نمی آوردم باور کنید موبل و اثاثیه خانه همه را از بین می بردند



دامین افغانپور لیکنه

عجيبه وه. سپين ويستان، لـ

خه اوږده يوزه، ارت تندي چه زماني
له تيريدو سره گونځي پکښي راغلي
وي، کښته کښته تللي ستر گي،
خود سترگو په تورو کي يو ډول
خاصه خلا... کټ مټ زه وم. هک پک
وم. هلته زما مخي ته په څو کي ناست
ولاسونه مې په ميز باندې سر په
سر کښودل، ښه ورته ځير شوم.
ناڅايه مې وپوښته،

ته څوک يې؟

زه؟

هو کي ته، چه ډير زيات ماته
ورته يې. پلار او ورور او احيانا نيا
يې مې هم نه يې... نو ته څوک يې؟
اريان اريان يې راته کتل. نه
پوهيده چه خواب را کړي که نه.
آخري په بي وسي سره را تـ
وويل:

نه پوهيږم. خو زما نوم پښيمان
دي....

اولاي خپله خبره نه وه، بشپړه
کړي چه ماته تندي سره پوښتنه
ترينه وکړه:

تا پخوا چيري کار کاوه؟

له خندانه راته شين شو. داسي
يې خندل چه زماني کرکه وپا روله.
يو لړ ډير او چينجي خوړلي غاښونه
يې څرگند شول. تالو يې هم
دزماني په تيريدو سره ډير شوي و.
داسي ښکارېده چه د سوز يدلو
گناهونو لودي هغه ورډې کړي وي
بيا يې هم وخنډل، داسي چه له
زه يرو او کښته کښته تللو سترگو
خخه يې هم اوښکي راغلي... او بيا يې
وويل:

زما دکار پوښتنه دي وکړه...
خوما داسي کار ندي کړي چه زه دي
يې وويارم... يعني دا چه ما يو منظم
کار هيڅکله ندي لرلي... زما «کار»
تل داو چه خلک تير باسم...

ډير عجيبه ده!

تعجب څه له؟ دا يواځي زما کار
نه، ډيرو نورو هم دا کار کاوه...
که وي غواړي چه شميري، په شمير
يې رسيدلي نشي!
اوزه لاسي هم په فکر کښي
واچولم. آخر څنگه ممکنه وه چه د
يوه سړي کار دي يو عمر دخلکو
تير ايستل وي...

سړي بيا هم په خبرو پيل وکړ،
ياښايي چه زما تلوسي هغه وهڅاوه،
چه خبري يې وکړي.

ما يوه ورځ هم سم لو ستونه
وايه... هرکله به چهزه وپوښتل
شوم چه مثلا اسکندر څه وخت په
مصر باندې يرغل وروړ، نو ما به

ډير ژر خواب ورکړ:

له ميلاد څخه دوه پيړي وروسته
او ښوونکي به چه غالبا په زور
سوچ کي ډوب و، دخپل پنسل قلم
بيخ ددواړو غاښونو تر منځه ټکاوه،
راته ويل چه آفرين! در څه اته
نمري! او پدي توگه به زه د تاريخ
په مضمون کي بريالي راوختلم...

آخر څنگه؟ دا څنگه کيداي
شي؟

سړي يوځل بيا راته وکتل او بيا
هم له خندا شين شو. ددواړو سترگو
په گونجو کي يې نقرت پارو نکسي
گونځي وکړښلي شوي. او چه لـ
خه له خندا څخه کيناست راته وي
ويل:

بيا هم يوه احمقانه پوښتنه،
آخر څنگه خوما به خواب ور کړهغه
هم نمري... مظلېداوچه زه دي نمري
واخلم او په اخيستو يې بريالي کيدم
هم. او پدي توگه ما ښوونځي خلاص
کړ. په ډيره ښه درجه مې خلاص کړ.
وروسته ترهغه پکار لگيا شوم. يو
مې لاسه نيسه بل مې لاس نيسه ايله
چه پکار سپور شوم... اعتراف کوم
چهزه يوبښه مامور نه وم... خو ماته
چه شاو خواته کتل نو تر ډيرو ښه
وم... دورځي به مې کار کاوه، د شپي
به مې ساعت تيراوه.

يو څو ملگري مې درلودل چه
هغوي دخپلي زماني سکروټي وي.
هغه کار به چه نورو ته نه کيدونکي
پرښيده نودوي به ممکن گرځاوه.
ټوله شپه زمونږ کار داو چه يود
بل جيبونه تش کړو.

همداسي هم مونږ دنورو جيبو نه
دورځي تش کړي و. مونږ به دورځي
په نورو باندې داړه اچوله، خود شپي
به مونږ په يو بل باندې داړه اچوله...
او دځواني يوه مرحله مو داسي تيره
کړه...

تاسو يوبل هم لوڅول او شکول؟
آفرين! همداسي ده. دازمونږ دژوند
راز داسي...

هر څوک چه پدي راز پوه نشو،
به ژوندکي يې ملا ماته بويه. دا له
مانه واوره ځوانه چه ډيره به دي په
درد وځوري...

او ما داوښ په شان سر ور ته
وښو راوه. هغه بيا هم راته وويل:

يوه ورځ وه چه زما ستوني، يوي
پيغلي ته وښت. ډيره ښکلي وه.
دنگه ونه يې وه.

ارت ټير او ار ټي او ډي، نري او
تنکي ملا، رښانه ټي، غټي غټي
سترگي، اوږ دي کوڅي، ښکلي
پونډي او... زه نه ور پسي تلم،

خو زړه مې ور پسي په کوکو کو کو
ژړل او په پښو باندې چي حکم کاوه
چه ورپسي ورځه... يوه ورځ دوه
ورځي، دري ورځي، دري هفتي، دري
مياشتي او دري کاله... هره ورځ
زما کار همدا وجه زه دي ورپسي
ولاړ شم. او يوه ورځ داسي هم راغله
چه پيغلي راته وخنډل، يوه ورځ
داسي هم راغله چه لاس يې را کـ
يوه ورځ داسي هم راغله چي خولکي
يې را کړه پستي او تودي شو نډي يې
راکړي او توده سينه يې زما په سينې
باندې کښکوده... او يوه ورځ داسي
هم راغله چه هغه زما ښځه شوه...
ډيره عجيبه ده، پيغله ستاسو
شوه؟

بالکل. خو ډيره گرانه را ته
تمامه شوه. هغه څه چه ماله خلکو
خخه غلا کړي و، ټول دهغي پلار
راڅخه يووړل... اوزه اړوتم چه تر
هغو پوري داړي واچوم چه ديوه بد
سويي پلار، دلور سولي ور مړي کړم
او هره ورځ چه تيريده، زه په نويو
ټکيو باندې اخته کيدم. نوي چلو نه
مې زده کول. داسي چه ماته دداړي
اچولو اولوب ماري کار لاسي آسـ
نیده... پدي توگه ما کولسي شول
دخپلي ښځي غوښتنې ور پوره کړم.
موتر مې واخيست، کور مې پيدا کړ.

دکور لوبښي، سامان هر څه برابر
شول. اوس زه يو ښاغلي وم... زما
ملگري، زما دښوونځي ددوري ملگري
هم ښاغلي وو... هغوي هم ودونه
کړي وو... مونږ نور يوبل ته لـ
درناوي نه ډک خطابونه کول... يوبل
ته په احترام قايل وو... که به زمونږ
په منځ کي يود ولتر او بر تراندـ
راسل فلسفي نظريي، ياد هگل
فلسفي انديښني تحليلوي، نو مونږ
به ټول ورته غلي کيناستو او دا سي
به مو سرونه ورته خوځول، لکه چه
مونږ ټول پري پوهيږو... زمونږ ټولو
ښځي او يانور ميلمانه به هک پک پاتي
کيدل چه دوي څومره پوه دي، او

غالبا به يې دا افسوس کاوه چه
کاشکي دوي لوړي مرتبي در لودي،
څومونږ پخپلو کي پوهيدو چه
ميلمانه خواران تر مونږه هم نا پوه
دي... ميرمنې خو څه کوي چه په
هغو شيبو کي چه مونږ يوبل ته
دروغو نه سره ويل هغوي هم دخپلو
کاليو پي چه د لوټ ماري په پيسو
راښول شوي وو، لس واره يو بل
ته زياتي ويلي...

او کله کله به مونږ پخپلو کي په
هنري مسايلو باندې هم بحثو نه
کول، هغه وخت به يوه ويل چه

تاسو پوهيږي چه داستا يوسفکي
غريب يو عمر دروسي سينما ته خدمت
وکړ، يو عمر يې فلمونه جوړ کړل،
خو آخر په حسرت او بـسي وسي او
ناروغی کي مړ شو... او نورو ښه
سرونه داسي له حسرت وښو رول،
لکه چه داستا يوسفکي له حسرت
نه په ډکه مړينه خواشيني شوي وي
اوپا هغه همدا شيبه ددوي ټو لو
سترگو ته مړ شوي وي...

او مونږ مجبور وجه يود بل په
مخامخ په خپلي ځيري باندې نقاب
راوکارو... او چه دپت او عزت خبره
به شوه، نو ټول به د شرافت مجسمي
بريښيدو... هيڅوک داسي زمونږ
ترمنځه نه وي چه اعتراف وکړي
نيمه شپه يـ د کـو خـي
خواته به يو بي وزلي دباندې دمو تر
اړاي تيري کړي، سړي يې چيت
کړي او تښتيدلي... هيڅوک دا سي
نه وجه اعتراف وکړي چه خپله پتمنه
اوشريفه، خوبې وزلي پيغله مز دوره
يې بي پته او بي ناموسه کړيده، هيڅ
يوداسي نه وه چه اقرار وکړي چه د
خپل ملگري ښځي ته يې په بد نظر
کتلي او هيڅ يوداسي نه وه چه اعتراف
وکړي چه هغه خبري چه د هنر او
په هلو ځلو لاس پوري کړي خو
اود نورو دتير ايستلو لپاره دي...

زه سړي ته هک پک پاتي شوم...
هيڅ نه پوهيدم چه څه ورته ووايم...
هسي نه چه زما تعجب يواځي زما او
دهغه دځيرو اوښو له ورته والي
څخه وو، بدمرغي داوه چه دهغه کړه
وړه کټ مټ زما خپل کړه وړه... زه
هيڅ نه پوهيدم چه هغه له خانه خبري
کوي که له مانه؟ اوما په ډير هيچان
سره دواړه خنکگونه دمير دپا سه
لکولي وو، خپله زنه مې په دواړو
لاسو ټينگه ده، او غاښونه مې سره
چيچل، اوسړي بيا وويل:

... هو کي پدي توگه زه پتخوس
کلتي ته ورسيدم.

اوس نور زما دري زامن او دوه
لويي وي...

هرچا به چه زما اولادونه ليدل تر
ډيره مينه به يې پي کوله.

او ورته به يې ويل چه ستاسو پلار
ډير پوه سړي دی... ډير پتمن او
شريف سړي دی... ډير خواخوږي
سړي دی... او داسي نور او چه دا
خبري به ماته رسيدلي نوزه به به زړه
کي پسخيدم...

خو کله کله به مې له خانه سره
سوچ کاوه، هسي نه چه رښتيا هم
زه يو پوه، پتمن او خواخوږي سړي



عکاسی از: شرار

عکس جالبی از اشتران

دروغ

بود. ها، یافتم. این تغییر يك آرامش باصفا بود که حالا وجود نداشت. به جای این آرامش یاس دیده میشد.

این دختر دیگر قدرت و آزادی دختری را نداشت که آنقدر مورد ستایش ما بود. بایشم احساس کردم که به سختی، بیشتر از هر وقت دیگری، به سوی او کشیده میشوم. میخواستم کمکش کنم. در نظر داشتم ببرسم که چقدر در کار بالت پیشرفت کرده است، آیا معاش منظمی دارد یا نه. ولی سوال خطرناک بود. باید می گذاشتم که همه چیز را خودش در وقت مناسب برایم بگوید بهتر بود به سخن زد ن ادامه بدهم.

خوشبختانه اواز من پرسید که آیا هنوز مینویسم، آیا در کار بازیگری پیشرفتی کرده ام. جواب دادم:

«اوه، بلی. هر دو کار را پیش برده ام. در دنوایشنامه در خارج لندن بازی کردم و توانستم تعداد نسبتاً زیاد داستانهای کوتاه

صفحه ۵۶

را به مجله ها بفروشم. همین حالا بارادیوی (بی.بی.سی) کار میکنم. پروگرام (مردی با گارهایش) نام دارد. هفته آینده در مجله (رادیو تایمز) بین، این پروگرام را خواهی یافت. خودم متن را مینویسم و خودم میخوانم. این نوشته هادر باره گارهایست که در اینجا داشته ام. از بشقاب شویسی نالندوانی و کارهای دیگر.

و (بی.بی.سی) پول خوبی میدهد. این را که میدانی. یکی از امتیازاتش همین است. در حالیکه این دروغ هارا میگفتم، نمی از دماغم ازینکه لباس مناسبی به تن داشتم، خوشحال بود در حالیکه نیم دیگر آن از تغییر شخصیت، از زمان آمدن به لندن، در تعجب بود. چرا همیشه احساس کرده ام که لازم است دروغ بگویم؟ چرا به مردم اینجا گفته ام که مادر استرالیا ربه های گو سفند داریم؟ چرا همین حالا به (جین) گفتم که (بی.بی.سی) قراردادی بسته ام، قراردادی که شاید هرگز بسته نشود؟

(جین) پرسید:

«(مدن)، تودر کدام قسمت لندن زندگی میکنی؟
جواب دادم:

«اوه، خانه خوبی در کنار دریادارم. نگفتم که يك اتاق منفرد دارم. نگفتم که این اتاق در محله دور افتاده «کلافام» است. (جین) گفت:

«خوب است که یکی از ما به چیزهایی که آرزو داشت، رسیده است. آوازش عمیق بود و به نظرمی آمد که کلمه هایش معانی مختلفی دارد. گفتم:

«به زودی تو هم به همه چیز خواهی رسید. تا (لیستراسکویر) قدم زنان رفتیم. اگر میخواست که قصه در انتظار دوستش ماندن صحیح برآید، تا اینجا با من نمی آمد. خوب، حالا لازم بود به او بگویم که چرا بسوی (وست منستر) میروم و بعد هم قرار ملاقات دیگری را بگذارم.

ایستادم. وی به سویم دید، لبخندی زد و گفت:

«(مدن)، من خیلی خوش دارم يك قهوه بخورم.

در آوازش التماس دیده میشد.

نمیدانستم چه کار کنم. شاید هم خیلی ناشی به نظر آمده باشم. يك بار به خاطر آمد که که حقیقت را بگویمش و از دارایی خود که يك سکه شش پنی بود، آگاهش سازم. ولی اواز سکوت احمقانه ام تعبیر نا درستی کرد و گفتم:

«کاملایفهم (مدن). خودت را اذیت نکن. میفهمم برای تو خوب نیست که زنی مثل مرا به رستوران ببری

ورفت. خیره خیره به دنبالش نگریستم. لحظه یی بعد، در کوچه های باریک (سوهو)، از نظر ناپدید شد. به دنبالش دویدم و صدا زدمش:

«(جین) يك لحظه صبر کن! ولی دیر شده بود.

فکر میکنم تا (وست منستر) پیاده رفتم و از آنجا تا (کلافام) سرویس گرفتم. حتی فردای آنروز هم نتوانستم به یاد آورم که بقیه راه را چگونه میروم. پایان»

تونی کر قیدس

این همسر عزیزم که نامش (لیسلی) است در سال ۱۹۴۵ بدنیا آمده و آنچه که من درباره او میتوانم بگویم این است که او یک زن قابل اعتماد بوده خواص و عاداتش فوق العاده مورد پسندم قرار گرفته است عشق و دوستی دوران تظاهر در سرشت او مضمهر بوده در جود و سخاوت و در زیبایی و مهربانی شهرت بسزا دارد.

من او را با یکدیگر از طریق سیاست و تشریفات پیش آمد نمیتکنم زیرا روی یک عشق سوزان و حقیقی ازدواج نموده ایم و یک دیگر را بعد پرستش دوست میداریم.

اکنون در زندگی فامیلی من از آن منازعه ها و مناقشات که بین من و خانمهای سابقم بوقوع می پیوست راه ندارد. من نمیخواهم برای لیسلی و بالای لیسلی افاده بفروشم و او هرگز آرزو ندارد شخصیت من نزد او خورده شود بلکه در رشد شخصیت ام میکوشد در کدام تشویق میکند و از فلهایم تعریف و تمجید مینماید. روابط من و لیسلی روز بروز مستحکم تر و عشق و محبت ما از روزی تر میشود و فضای زندگانی ما بیش از پیش غرق نشاط و شادمانی میگردد.

ما بایک توافق روحی کامل زندگی میکنیم افکار و نظریات ما مورد تأیید و تصدیق یکدیگر قرار می گیرد.

قیافه زیبا و قد بلند و موهای نضاری لیسلی در کانون خانواده ام میدرخشید و صفا و اخلاق او که توام با فهم و دانش است زندگی را برایم خلوت انگیز و دوست داشتنی گردانیده است. همیشه وقتی بخانه میروم او را خوش و خندان و باخویش مهربان و فداکاری میابم. محبت لذتی دارد که انسان نمیتواند وصلش کند. دنیای محبت غیراز جهان سینما است. این دنیا دنیای از خود رفتن و دیگری برداشتن است. من امروز خود را خیلی خوشبخت میدانم زیرا هم مرد موفق جهان هنرم و هم مرد محبوب همسر لیسلی.

آری!

من برای لیسلی عزیزم حیثیت یک کتاب بازاری دارم زیرا:

وقتی در کالیفرنیا میخواستم ازدواج نمائیم دختری در حضور لیسلی با لحن استهزا آمیزی بمن گفت:

(... با اینکه پدر چشمد اولاد استید. میخواهید ازدواج کنید) لیسلی از شنیدن حرفهای آن دوشیزه متأثر نگردید و هیاهوی راه نبنداخت بلکه صرف حقایق را از من سوال کرد.

من در حالیکه دیدگام را بزمین دوخته بودم حقیقت را پنهان نموده گفتم:

من فرزندی ندارم.

او در حالیکه حقیقت را از بزمین تکرار یستم درک نموده فداکارانه خندید و حرفم را بی هیچ شک و شبیه ای تصدیق کرد و دیگر درین باره سوالی از من نکرد.

زمانیکه مادر میدان هوایی لندن جهت زندگی کردن در آن شهر فرود آمدم من هیچ پولی نداشتم و او این موضوع را قبلا درک نموده بود و قسمی بمن پیش آمد که در او خودش مصرف نمود که فکر میکردم از فلسفه من اطلاعی ندارد.

لیسلی میگوید:

من دوستدار و فرمانبردار و شریک زندگی توام. هرگز آرزو ندارم فضای زندگی مشترک ما را غبار توهم فراگیرد و روزگار را برایمان تیرم و خفقان آور سازد و کار ما را به جدایی کشاند.

دشمن استعمال دخانیات:

چون پدرم بمرض سرطان شش مبتلا گردید و زندگی را بدرود گفت و این بیماری بالسر استعمال زیاد دخانیات بالای او غلبه حاصل نموده بود من دشمن استعمال دخانیات بار آمدم و در آن عده فلسفه بیشتر کار کردم که اصرار دخانیات باعث مرگ و نابودی میگردد.

زندگی من در انگلستان نسبت بامریکا بهتر و خوش تر میگردد زیرا محیط اینجا نسبت به آنجا کوچک بوده و برای من مساعد میباشد.

منزل من در لندن در محل زیبایی واقع گردیده و توسط اشیای انتیک و لوازم زیبایی که توسط لیسلی خریداری شده سروصورت خوبی یافته و روز بروز با خریدن چیز های قشنگی که لیسلی بپیکاری مادرش که اصلا انگلیسی نبود میباشد بهتر و زیباتر می گردد چه مادر لیسلی معلومات کافی راجع بسامان انتیک و اشیای نادر دارد.

اکنون هر دو دخترم الیزا و الیزا در یکی از شهر های اروپا زندگی مینمایند و من میتوانم به آسانی از آنان دیدن کنم. بسم (نیکولا) در همین جا در لندن با بر صره وجود گذاشته است. این فرزند محبوب لیسلی است.

من خود را خدمتکار جهان بشریت میدانم نه هنرمند جهان سینما. من از یک نژاد و یک ملیت نیستم من باشنده این جهان پنهانم.

درین جهان با مردمان آن یکجا زندگی مینمایم. این جهان متعلق به همه ای مردم جهان است و من فردی از افراد این مردم هستم. ما باید درین جهان در صلح و صفا و در عشق و محبت زندگی کنیم و در کشف اسرار جهان بکوشیم و باین عقیده بسر ببریم که هر قدر زودتر با اسرار جهان واقف گردیم بهمان اندازه برای ما بهتر و مفیدتر خواهد بود.

من آرزو دارم که سراسر جهان را بگردم و خواهران و برادرانم را در آغوش بگیرم. اکنون هدف من در زندگی فقط برآورده شدن همین آرزوست آرزویی که بغاظر آن تلاش

روزا کنیدی

در هشتاد و پنجمین سالگه روزا کنیدی از راست بچپ بترتیب اینها گرد آمده بودند اتیل کنیدی، جان سیمت، دختر روزا پهلویش ژاکلین اناسیس و نواسه های روزا روبین لاو فورد و ویلی سیمت، روزا کنیدی ۸۵ ساله و نواسه هایش کارا، استیف سیمت، میخائیل تیری، کریس لا فورد، پاتریک، کریس و بو بی شریفر یکعده نواسه های روزا که پیشاپیش همه نشسته دیده می شوند عبارت اند از کار لونی، مار یا، مار س، شینفر، دو گلاز، دوری کری و ماکس کنیدی.

و از بیشه های پنهانی مد عوین را نظاره میکرد، بو لیس مذکور اضطراب ناشناخته ای در حاضرین تشوید کرد زیرا در گوش شان طنین می انداخت، آنان می اندیشیدند که بو لیس برای تأمین امنیت آمده است. روزا کنیدی همینکه بو لیس را دید احساس کرد باز هم خطر یست، ناگهانی

از مادرم گله دارم

بجا کنند و لی هرگز به پسر تان نمی گویند که از خواهرش اطاعت نمایند؟ چرا امور منزل را میان دختر و پسر تان تقسیم نمیکنید و همه اش را به دختر تان واگذار میسازید؟ چرا نمی گذارید پسر تان حد اقل امور مربوط به شخص خودش را خود اجرا کند و یا گاهی هم کار های خواهرش را انجام دهد؟ چرا ...؟؟

مینمایم.

جوهر واصل زندگی:

میخواهم کار کنم و در کدام نظیر و همتایی نداشته باشم. مفهوم زندگی نزد من این است: آزاده بودن با سرش کار کردن، در کار پیشرفت نمودن، بهر نقطه جهان و به هر فردی از افراد جهان عشق و محبت داشتن.

آری! من جوهر واصل زندگی انسان را در همین چیزها میدانم در غیر آن زندگی را بدون معنی و مفهوم.

صحنه قتل دو پسر از دست رفته اش در ذهنش جان گرفته حواسش مغشوش شد و هیجان و اضطراب عجیبی بروی مسلط شد و بلا تا مل بگریه آغاز کرد روزا کنیدی که بیاد فرزندان فقیدش افتاده بود بعدی تحت شکنجه قرار داشت که نتوانست جلو گریه اش را بگیرد مخصوصا اینکه در سالهای پیشین جان کنیدی و ورا بر ت کنیدی در سالگره مادر شان چه شور و شغفی نبود که راه نمی انداختند بیشتر در روح او تا لیر می می گذاشت.

اندوه و ما یو سیت و خا طره مرگ دو پسر رشیدش چون دو کابوس و همنا کی روزا کنیدی - رامی آرزو با آنها مشکور بود که ادوارد در قید حیات است و در کمال صحت مندی بسر می برد.

سنا تورا ادوارد کنیدی در حالیکه شور و شغف بی پایانی فضای - هیا نیز پورت را فرا گرفته بسا لحن شادی آمیزی فریاد بر آورد: (مادر امید وارم سالهای بعد سالروز تولدت را باشکوه تر و پر هیجانت تر تجلیل کنم.

پس بیجانیست اگر این همه خازو جنجال ما برای تحصیل مساوات بی نتیجه مینماید و یا نتیجه قناعت بخش نمیدهد. وقتی مادر رخنه با آن طرز تفکر پسر بریم و فرزندان ما را نیز آنچنان پرورش دهیم - چگونه میتوانیم از اجتماع تو قسح مساوات داشته باشیم؟

بلند رفتن از پله های این آرزوی دیرینه همه زنان و رسیدن به قله مساوات، وقتی میسر خواهد شد که ما از خود و از خانواده خود شروع کنیم و باروش و تربیت سالم فرزندان چه دختر و چه پسر مفکوره مساوات را توام با عمل سازیم، تازه آنوقت است که از جد و جهد خویش در ربودن جام پیروزی مؤ فقا نه بدر خواهیم شد.

جوانان و روابط خانوادگی

شکل زندگی امروزی بنحوی است که هر جوان در قدم اول آرزو دارد که از تمام مزایای یک زندگی آرام بر خوردار باشد پس برای اینکه این منظور بر آورده گردد باید به یک سلسله دستورهای که به این منظور تهیه و ترتیب گردیده است عملی نماید.

این دستور عمل ها عبارت است از:

۱- داشتن یک پرو گرام منظم در همه امور زندگی.

۲- داشتن اراده و عزم متین.

۳- ابتکار و نو آوری در امور منزل.

۴- و بالاخره داشتن یک پلان همه جانبه که با شرایط محیطی و خانوادگی تطبیق شده بتواند.

در قدم اول ممکن است که عملی کردن و پیاده نمودن چنین خواسته ها مشکل و حتی غیر ممکن بنظر آید ولی بایک عزم راسخ و متین تطبیق آن ممکن و عملی خواهد بود.



معرفت و دانایی:

معرفت کنونی ما در باره جهان چنان است که درما تصورنا درستی از عظمت هستی ایجاد می کند.

شارل پنجم گفته است که هر کس چهار زبان بداند، معا دل با چهار نفر است و اسکندر چندان بعلم و دانش ارج می نهاد که می گفت آنچه به ارسطو که باو علم آموخته بود مدیون است، بیش از چیزی است که به پدرش فیلیپ مدیون است که به او حیات بخشیده بود.

غایت هر معرفتی باید عمل از روی تقوی باشد.

(سوپر سیدنی)

همه میخواهند عالم باشند ولی عموما معدودی مایل بهر داخست بهای آنند.

(جو ونال)

بعضی تصور می کنند که حس کنجکاوی هدف علم است، بعضی شهرت را چنین می دانند، بعضی لذت مجادله و مناظره را، بعضی ضرورت نان خوردن را از راه علم، ولی هدف واقعی معرفت که همه باید در پی آن باشیم این است که عقلی را که خدا به ما بخشیده است، وقت خدمت به مردم و نفع رساندن به ایشان کنیم «شاتو بریان»



روان شناسی

چه وقت از شرایطی که موجب ناراحتی و ناکامی میشود اجتناب ورزید؟

جواب به این پرسش آن است که وقتی با عقل سلیم ملاحظه شد که قدرت مقابله و مبارزه با شرایط موجود نیست آنوقت باید با شرایط و عوامل اجتناب نمود و نه اینکه از روی جبن و به محض اینکه ناراحتی کوچکی بوجود آمد از آن رو بر گرداند. اگر شخصی تمام راه ممکنه را آزمایش کند و مطمئن گردد که راهی برای مقابله و از بین بردن آن مانع موجود نیست آنگاه باید از آن اجتناب کرد و در مورد آن نباید زیاد با فشاری کرد. در این حال باید مراقب بود که این اجتناب سبب صدمه بشخص خود

و یا دیگری نشود. اگر طرف دیگر موقعیت را بر رسی کند و متوجه شود که ترس بر اثر تنبلی و یا بی حوصلگی و امثال اینهاست که او را مواجه شدن با موقعیتی که می خواهد دور سازد پس بهتر آنست که کوشش خود را برای مبارزه و مقابله از دست ندهد.

نکته را که باید بخاطر داشت آن است که یک روش، و یا روش دیگری روش ایده آل و مطلوب نیست بلکه بررسی دقیق و عقل سلیم و تفکر صحیح روش فرار یا مقابله و مبارزه را تعیین میکند.



مسلم مگما یف هنر مند واقعی

وخواهنده محبوب

آهنگ «ناقوس بوخن والد سکی» شهرت قابل ستایش یافته است. این خواننده آذربایجانی توانسته تمام قدرت و استعداد و حتی زندگی و روح خود را برای خواندن این آهنگ مصرف نماید. تا چه اندازه ای در این آهنگ غضب، نفرت، زجر، رنج و اخطار از حنجره این خواننده متصاعد میگردد؟ این خصوصیتی است که وجناب شنونده هنگام شنیدن این آهنگ تغییر نمی نماید و چهره های متغیری هر لحظه عوض میشود. بعضی اوقات اتفاق می افتد که مسلم مگما یف آهنگ های ایتالوی را به سمع علاقمندان خود نیز میرساند، یا اگر برای شنوندگان خارجی به زبان روسی یا آذربایجانی میخواند فرقی نمی کند. شنوندگان همه او را درک میکنند و او را می فهمند. زیرا او همیشه عصا ره ای از موسیقی را زبان بین المللی - که به همه کس مفهوم است - تقدیم میکند. ولی باید بخاطر داشت که هیچ استعدادی، هیچ نبوغی بدون زحمت کشتی شمر نمی آید. همین لحاظ است که مسلم مگما یف به شدت وحدت زحمت کشید و استعدادش را به استقامت مطلق بی بکار انداخته و موفقیت های سبک و نا چیز را مسلم نمی پذیرد. همیشه مسلم در صدد آنست تا موفقیت های تاییدی را بدست آورد و آنچه اجتماع از وی میخواهد برایش تقدیم کند او عصر و ایجابات عصر خود را مطالعه مینماید و تشنه آنست تا برای عصر خویش هنر مند واقعی باشد این تشنگی این پشت کار و تلاش او سبب میشود تا کنسرت ها بیش گرم و پر جوش از آب در آید و شنوندگان خورد و بزرگ را بسوی جلب کند.

مسلم مگما یف ۰۰۰ این نام فقط ده سال میشود که روی ریکلام ها نقش بسته و در سالون های بزرگ کنسرت با حرا رت بی نظیر استقبال گردید.

این پیشرفت سریع را در جهان هنر چگونه تشریح باید کرد این عشق و علاقه به یک خواننده را با کدام زبان توضیح باید نمود این استعدادی را که توانسته تماشایان کثیری را که هر کدام ذوق های مختلفی دارند بدام بیندازد چگو نه معر فی باید شود؟

هر لحظه ای که برای ایفای یک نقش روی ستیز مکرر فون ظاهر میشود آهنگ هایش را با آنچنان روحیه ای میخواند که هر فرد تماشاچی را با خود به اوج لذت میکشاند. و همین علت است گو شها و چشمها همه بسوی مسلم مگما یف معطوف میشوند و آن لذتی را که باید از کنسرت کسب شود تنها با چنان بدست می آورند.

مسلم مگما یف که هنوز بیست سال از عمرش نمی گذشت توانست در اولین انترال خود در یکی از سالون های معظم باکو موفقیت های شایانی را بدست آورد. کسانی که این کنسرت مسلم مگما یف را شنیدند تصدیق کردند که واقعاً عالم او پر از استعداد خارق العاده ای دارد. بعد ها مسلم مگما یف را در محافل و مجالس با اهمیت هنری مشاهده کردیم در این محافل هنر مند جوان توانست نقش های پس عمده و غامض را بسوی لذت ایفاء کند و یله های شهرت را یکی دنبال دیگری بیساید. همچنان این هنر مند جوان در دبرتوار ملی آذربایجان نیز اشتراک نمود که موفقیت بی نظیر را بدست آورد.



اندیشه های جوانان

نور محمد «سپیم» محصل پوهنخی ادبیات

البته همه ما به این امر اعتراف داریم که جهان امروزی جهان دانش و معرفت است. جهان است که هر چه بیشتر باید اندوخته علمی داشت و از آن در کشف اسرار و مجهولات و باز کردن دریچه پیروزی کار گرفت. جهانی است که می باید در اعماق بحر غوطه خورد و مروارید مطلوب را بدست آورد و بالاخره جهانی است که باید سالم اندیشید و در قالب تجربه و عمل سالم، آنرا ریخت.

پس با در نظر داشت چنین مطالب باید پرسیم که جوانان امروز چه رسالتی را بدوش دارند و چه می توانند از آنها در امر بهبود جامعه توقع داشت؟ در پاسخ باید گفت: جوانان که نسل پیشتاز جامعه اش محسوب می شوند باید بکوشند تا جلوه های عصر و دوره خویش را از دیدگاه وسیع مطالعه کرده و با در نظر داشت حفظ فرهنگ و نوامیس ملی و با در نظر داشت درک ژرف و عمیق از جامعه اش چنان نوآوری های پیشکش کنند که بتوان در آن راه مطلوب را جست، آن راه که انجامش با موفقیت و پیروزی است، آن راه که سعادت، خوشبختی و صلاح جامعه اش در آن نهفته است و بالاخره آن راه که بتوان از طریق آن از کدورت و تاریکی گذشت و به روشنایی و فروغ جاوید رسید.

م. حسین تاجر زاده:

جوانیکه فعالیت ندارد نبا ید شکوه و شکایت کند

چون انسان اصلاً مخلوق اجتماعی بوده و مجبور است که در اجتماع زندگانی نماید و حیات خود را مطابق بقوانین و نظام اجتماعی بایک وضع آبرو مندانه ادامه بدهد. پس برای اینکه خود را از چنگ حوادث و مصائب روزگار نجات بخشیده و به اوج سعادت برساند لازم است کار و فعالیت را شعار خود قرار داده و در جزئی ترین و مهمترین مسایل از یک تفکر و سنجش صحیح استفاده نماید. اشخاص مدقق و دور اندیش دایماً با مشقات و ناملایمات روزگار داخل مجادله و پیکار بوده هنگامی که مشکلی به آنها هجوم می آورد هیچگاه خود را از دست ندادند و هراسان و مشوش نمی شوند بلکه در مقابل دیو اندوه و مصائب روزگار که هر آن انسان را تهدید کرده می خواهد از پا در آورد کمر همت بسته و در مقابل ضربات آن از قوه فکر و نیروی عقل کار گرفته خود را به ساحل نجات میرسانند اما بر عکس اشخاص کم فکر و بسی سنجش به اندک زمان خود را به خطر های گوناگون مواجه می سازند، دیده باشید که گاهی در برخی اشخاص آثار نارضایتی از زندگی دیده میشود و اگر باری با یکی از آنها مقابل شوید شکوه و شکایت زیاد سر میدهد البته واضح است که تمام آرزو ها و تمنیات به آسانی و سهولت بر آورده نمی گردد و لی شکوه و شکایت هم کاری را نمی تواند از پیش ببرد و در این صورت چرا انسان به جای اینکه خودش را بنظر یک موجود فعال بفعالیت وا دارد از فعالیت دست برداشته چهره مغمو م بخود اتخاذ نماید و این نارضایتی از وضع موجود و عدم فعالیت غیر از اینکه حلقه زندگی را بر انسان تنگ تر می - سازد چه کاری میتواند بکند.

محمد نادر:

که خیر شو او به غور سره فکر و کرد و زیاتو چورتونو به ترخ کنبی به داخبره و موندل شی، چه خوان هغه دی چه رښتیا هم دخیل ماحول او اجتماع به مقابل خپل درانه مسؤلیتونه چه هم ده ته راجع کپیری درک کړی خو بیا هم موندل ده ته واقعی او رښتیانی خوان نشو ویلای، هغه وخت به ده ته دا دافتخار څخه ډکه کلمه استعمال کړو چه وکولای شی دا اجتماعی مسؤلیتو نو ددرک سره سره عملاً میدان ته ودانگی.

سقوط

دینسمانی اظهار وکړي

سړی بیا راته وویل:

ولی نه. زما ورور او لا دونه در لودل. ښځه یې درلوده. خو هغوی زما د پلار په شتمنی کې څه حق درلود چه پلار می مې شونو یواځې میراث خور یې زه وم. دا انصاف ندی؟

زه نه پوهیدم چه څه خواب ورکړم. ماهیڅ خواب نه درلود.

هغه بیا هم خبری راته وکړی. بیایې هم له خپلو ځوانیو، له خپلو شتمنیو، له خپلو اولادو، له خپلو فعالیتونو، له خپلو هیلو او اسرو، له خپلو راتلو نکو کارونو، له خپلو ندینښنو اوله ټولو او ټولو څخه خبری راته وکړی...

ډیره عجیبه وه. دهغه کړه وړه، دهغه حرکات او دهغه خبری، بیخی زما په شان وی، ډیر عجیب شباهت ته زما پام شوی و. زه پدی نه پوهیدم چه په دنیا کېسې دی دوه تنه یا څو تنه دومره سره ورته وی... زه په همدی جرتونو کې وم چه سړی راته وویل:

پوهیږی ځوانه چه زه او سړی په څه شی فکر کوم؟

اوبیا یې خپله خواب راکړی. به یوه اوږده عمر باندی. که زما عمر یونیم سل کاله هم شی، زما لپاره کفایت نه کوی، زه غواړم چه بیا هم عمر وکړم، بیا هم ژوندی اوسم بیا هم فعاله اوسم... بیا هم... او ډیری اوږدی خبری یې را ته وکړی.

یوه شیبې یې سترگی پټی کړی، لکه چه خپله سل کلنی وینی، ډیره عجیبه وه. زه هم چه سترگی پټوم نو همدا سړی بریښم. مایو ځل بیا سړی له نظره تیر کړ بیا یې هم دخبری په گونځو او کرښو کې ځیر شوم. بیایې هم ورته وکتل. کټ مټ زه وم. اودغه عجیب ورته والی زه لیونی کړی وم. داسی را ته ښکاریده چه زه می سر خو څوم هغه یې هم خو څوی. زه چه خپله گوته پورته کړم هغه یې هم پورته کوی... زه چه فکر کوم هغه هم فکر کوی... ډیره عجیبه وه. سړی نا ځایه ماته وویل:

خو سره له دی هم زه دخپلې مړینې سوچ کله کله له ځانه سره کوم. همدا چه د مرگ فکر می په سر کې وخو ځیری نود خپل نامه سم انتخاب ته متوجه کیږم اوله ځانه سره وایم چه آفرین دی زما په پلار وی چه داسی ښه اوبیا مسمی نوم یې را باندی ایښی دی. ښییمان! او یوځل بیایې کټ کټ وخنډل. یوه

پم خو خپله خبره یم! او ورو ورو می دغه خبره په یوه ژور اعتقاد باندی بدلیدله...

تاسو ورو ورو باور کاوه چه دا ښیګڼی په تاسو کې وی خو پری خبره وی؟

همداسی ده. بیخی همدا سړی ده. دا زما په ژور اعتقاد بدل شوه... او تراوسه پوری له ښه مرغه همدغه اعتقاد لرم... لومړی له نا څخه پوښتنه کوم ته پخپله څه عیب په ما کی وینی؟

زه نه پوهیدم چه څه ورته ووايم. زه می غوښتل چه ددی اعترا فاتو په اوږدو سره دهغه پرمخ لاړی تو کړم او خپله کرکه وښیم. خو زه می راته وویل چه ته لاهغه سم نه پیژنی. شل دقیقې نه کیږی چه هغه دی پیژندلی ته څه حق لری چه له هغه څخه نفرت او کرکه ولری... ښایې په رښتیا سره هم هغه یو پتمن، یوه او خواخوږی سړی وی. اوداسی می احساسوله چه ما هم په هغه باندی دا ژور اعتقاد موندلی دی...

نه پوهیدم... نژدی وچه لیو نی شم. یوځل بیایې دسړی خبری ته وکتل. کټ مټ زه وم. هغه ډیر زیات ماته ورته و. له هغه څخه کرکه له ځانه څخه کرکه راته ایښیدله... لایه همدی سوچ کې وم چه سړی راته وویل:

... زما یو ورور چه دوه کاله مخکی مړ شو. موږ ته چه پلار یوڅه شتمنی را پرېښی وه، لامونه وه ویشلی خو همدا چه ورور می مړ شو، مادپلار په شتمنی باندی قبضه وکړه...

خبره می ور پری کړه او په تلوار سره می پوښتنه ترینه وکړه: آیا ستاسو ورور میراث خواره نه درلودل؟

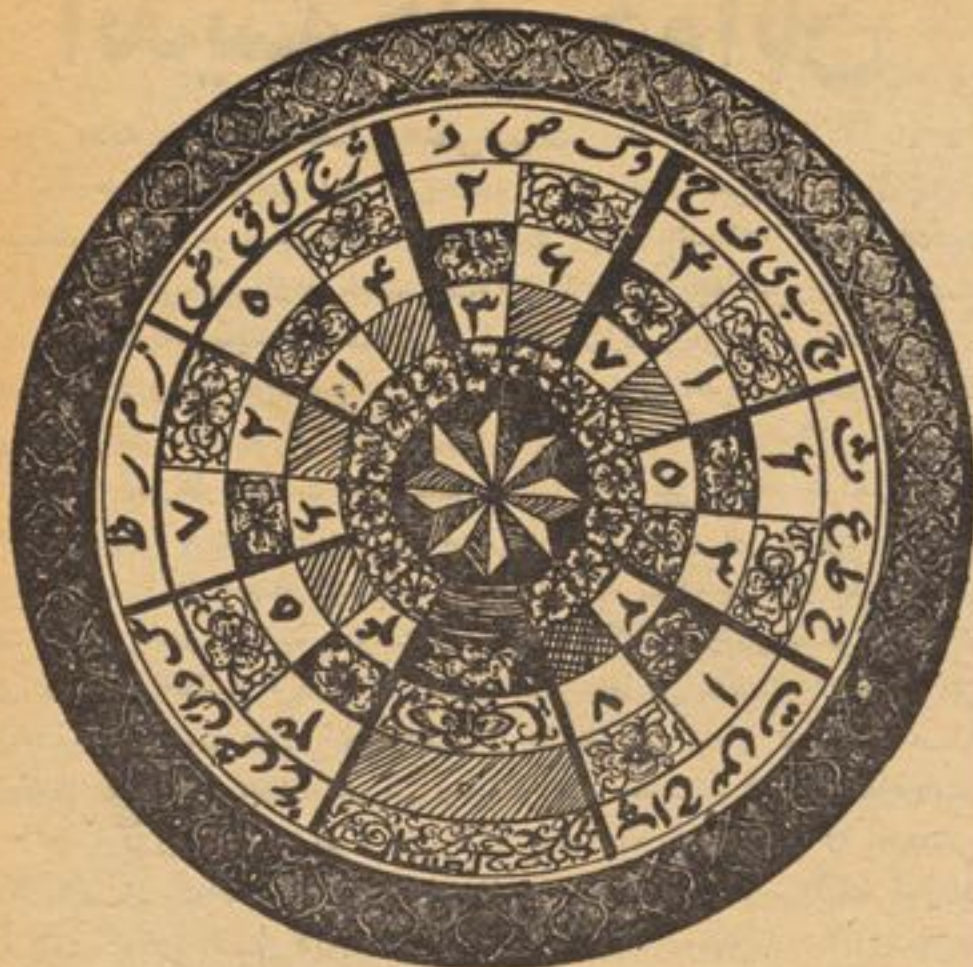
وی خنډل. بیا هم هماغه کرکجنه خندا بیا هم هماغه دوه لږه ژیر او چنچې خوړلی غا ښونه... بیا هم هماغه ژیر تالو... نژدی وچه دغوسې له زوره یې په خپره ووهم. لاس می ورته برابر کړل. خو هغه می لاس ونيو او په آرامی سره یې راته وویل:

داسی ژر مه احساساتی کیږه ته لایه ژوند او دژوند پر لارو چارو نه پوهیږی... ته باید زغم او حوصله پیدا کړی، دژوند ډگر ډیر پراخ دی ته به ډیری خوږی ترڅی وڅکی... داسی ژر دی لاس له پښو می خطا کوه...

او ما دهغه دخبرو تر اغیزی لاندی

صفحه ۶۰

فال حافظ



دهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یکحرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (تفرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم) در زیر همان حرف متنی قرار دارد که دارای خانه های سفید سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روزاز هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم نام خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر فوس مربوطه به این حرف دیده میشود بیت ۷۰ را اختیار نموده اید. باید به بیت هفتم روز یکشنبه به اشعار صفحه مقابل مراجعه کنید و بخوانید لسان اللغیب بشما

چه می گوید!

داسی خندا چه زما غونی یې راسیځ کړل. ودارشوم. داسی راته ښکاریده چه، مرگ له خپلی و جی او هډو- کیږی ښی سره راته ځاندی... به تندی باندی می سره خوله نا سته. وه. له ځانه سره می سوچ کاوه: زه نه غواړم چه داسی سړی اوسم... زه نه غواړم به هغی لا ری باندی روان شم چه دغه سړی یې روان شویدی...

خولایه همدی اندیښنی کی وم چه سړی راته وویل: هیڅ گټه نلری... زه هم ستایه شان وم او داسی فکرونه می کول. داهسی فکرونه دی.

اوزما لدغه موجود څخه چه، ضمنا خان راته ایښیده، سخته کرکه راتلله ډیر می بدترینه راغلل. په نفرت سره می ورته وکتل. سړی زما لدی کتنی څخه زما داندیښنی دتل په لوستلو بریالی ښکار یده. راته ویی خنډل. بیا هم یوه کرکجنه خندا. اودا وای

مانور زغم نشو کولی. یوه پڅخه

داسی خندا چه زما غونی یې راسیځ کړل. ودارشوم. داسی راته ښکاریده چه، مرگ له خپلی و جی او هډو- کیږی ښی سره راته ځاندی... به تندی باندی می سره خوله نا سته. وه. له ځانه سره می سوچ کاوه: زه نه غواړم چه داسی سړی اوسم... زه نه غواړم به هغی لا ری باندی روان شم چه دغه سړی یې روان شویدی...

خولایه همدی اندیښنی کی وم چه سړی راته وویل: هیڅ گټه نلری... زه هم ستایه شان وم او داسی فکرونه می کول. داهسی فکرونه دی.

اوزما لدغه موجود څخه چه، ضمنا خان راته ایښیده، سخته کرکه راتلله ډیر می بدترینه راغلل. په نفرت سره می ورته وکتل. سړی زما لدی کتنی څخه زما داندیښنی دتل په لوستلو بریالی ښکار یده. راته ویی خنډل. بیا هم یوه کرکجنه خندا. اودا وای

مانور زغم نشو کولی. یوه پڅخه

ژوندون

د لړم ۹

کابل - شششنبه ۱۳۵۴ کال

فان حافظ

شنبه

- ۱- در حریم عشق نتوان زدم از گفت و شنید زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
- ۲- بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست با سخن دانسته گوی مرد عاقل یا خمو ش
- ۳- دره عشق که از سیل پلانیست گذار کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش
- ۴- مجمع خوبی و لطف عذار چو مینش لیکنش میرو وفا نیست خدایا بدعشش
- ۵- من همان به که ازونیک نگه دارم دلی
- ۶- هم گسلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش
- ۷- شیوه و ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح چشم و ابروی تو زیبا قد و بالای تو خوش

یکشنبه

- ۱- تا نکردی آشنا زین پرده رمزی نشوی گوش نا محرم نباشد جای پیغام سرور
- ۲- بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقار و ش
- ۳- شراب تلخ میخواهم که مردانگن بود و زور
- ۴- که تا یکدم بیاسایم زدنی و شرو شودش
- ۵- من همان به که ازونیک نگه دارم دل
- ۶- گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور دور باد آفت دور فلک از جان و تنش
- ۷- گو دلم حق وفا با خط و خال دارد محترم دارد در آن طره عبیر شکش

دوشنبه

- ۱- ای سرو ناز حسن که خوش میروی بنواز عشاق را بنواز تو هر لحظه صد نیاز
- ۲- فرخنده باد طلعت خوبت که در ازل بریده اند بر قد سروت قیای ناز
- ۳- دل گز طواف کعبه گویت و قوف یافت
- ۴- از شوق آن حریم ندارد سر حجاز
- ۵- زبوا کشتی ما در شطه شراب انداز
- ۶- خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز
- ۷- رونندگان طریقت ره بلا سپر ند

سه شنبه

- ۱- گر بهار عمر باشد باز بر نخت چمن چتر گل دوسرگشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
- ۲- دود گردون گردو روزی بر مراد ما نرفت دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور
- ۳- نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر
- ۴- هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر
- ۵- بر آن سرم که نوشم می و گنه نکشم
- ۶- اگر موافق تدبیر من شود نقد یسر
- ۷- حافظ بشکایت از غم هجران چه میکنی

چهارشنبه

- ۱- دست از طلب ندارم تا گام من بر آید یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید
- ۲- بکشی تربتم را بعد از وفات و بتگر گز آتش درونم دود از کفش بر آید
- ۳- بنمای رخ که خلقی واله شود و حیران
- ۴- بکشی لب که فریاد از مردو زن بر آید
- ۵- جان بر لیست و حسرت درد که از لبانش نرفته هیچ گامی جان از بدن بر آید
- ۶- از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم

پنجشنبه

- ۱- دوش در حلقه ما قصه میسوی تو بود تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود
- ۲- دل که از ناولک مژگان تو در خون می گشت باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود
- ۳- عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
- ۴- فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
- ۵- دوش می آمد و رخساره بر افروخته بود
- ۶- تا کجا باز دل غمزه سوخته بود
- ۷- رسم عاشق گشی و شیوه شهر آشوبی

جمعه

- ۱- رنگ خون دل ما را گسه نهان میداری همچنان در لب لعل تو عیانست که بود
- ۲- بکوی میکنه یارب سحر چه مشعله بود که جوش شاهد و ساقی و شمع مشعله بود
- ۳- تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود
- ۴- سر ما خاک ره پیر مفان خواهد بود
- ۵- عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلا فی صد جفا کند
- ۶- بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند که گاهگاه برد دست اهرمن با شد

همه شعبات زبان اصلی آدین درپرتو این قاعده قرار دارند .

اگر در زرفنای این قواعد عمیق سویم باید بگویم که سهولت قاعده در شاخه های زبان آریایی مهملان شد که دانشمندان را در راه انجام دادن آنها گام های پیروزمندانه به جلو بردارند و دستور زبانی را طرح و بی ریزی کرده و شالوده آنرا به اساس میتود های بنیادی تفرار دهند. همان بود که برای نخستین بار ایجاد دستور علمی زبان در مسیر تاریخ در شعبه ای از زبان آدین صورت پذیرفت و تقریباً (۶) قرن قبل از میلاد اولین دستور در زبان سانسکرت بوسیله (پانتنی) به میان آمد و بعد هادر قرن دوم قبل از میلاد دستورهای دیگری در زبان سانسکرت بوسیله علمای چون (کته یائنه) و (پانتجلی) تدوین گردید (۲) و اگر سیه تحقیق درین زبان سهولت نمیداشت ممکن بود شعبات آن نیز زبان های انکشاف ناپذیر و ضعیف متحجر میبودند و اکنون بر سبیل ایجاز شاخه های این زبان را که در بلخ بر شد و کمال رسیده اند آریایی می کنیم .

شعبان زبان اولیه آدین .

دربالا تذکار اکید داده شد که شناختن زبان اولیه آدین نسبت فقدان مدارک و اسناد گاریست سخت دشوار و نه می توان از لایزال ماخلدست داشته مورد نظر در کشودن این عقد تاریخی موفق شد و آنچه را هم که تاکنون درین مورد پیشکش اهل تحقیق و تدقیق کرده اند فرضیه ای بیش نیست . و این تیوری های تقدیم شده با صیغه عمل مزین نگردیده از آنرو اعتماد و اتکا باین نظریات ناممکن و دور از احتمال به نظر میرسد . اما جان مطلب درین جاست که شاخه های زبان اصلی آدین را که هم اکنون هریک را بطور ایجاز بررسی خواهیم کرد . بنابر اسناد و شواهدی که در دست است خویتر معرفت و شناسایی داریم .

الف : زبان ویدی (سانسکرت) : شواهد و براهین شناخت این زبان در پیرامون سرود های خلاصه میشود که در جنوب هندوکش در برتوی امیال مذهبی سروده شده اند . اساس این سرود ها برای نخستین بار از جانب ریشی هادر بلخ باستان گذاشته شد و بنابر پژوهش که محقق محترم (احمد علی کهزاد) در تلفیق مطالب پراچ و سومندی در قبال روشن شدن این مساله که سرود های ویدی اصلاً دو قسمت بود بعمل آورد این مساله را تا حدی از متجلا بتردید و اشتباه نجات میدهد . با اساس اظهارات موصوف سرود های ویدی را باید بدو قسمت تقسیم کرد . نخست سرود های مجبول و آن عبارت از سرود های بود که در بلخ کهن در پهنای جهان هستی ایجاد شد . اما رویدادهای

(۲) ص ۱۸ ج ۲ - ایران نامه پاکار نامه ایرانیان گرد آورده عباسی پور محمدعلی خوشتری .

نویسنده: غ. فاروق (نیل اب رحیمی)



انداز طولی تاریخ - از سیه دم ایجاد تا امروز مهمل شده است و از کهنترین بخش آن که ریگ ویدا خوانده میشود تا آخرین قسمت آن قرن ها فاصله است (۱) . بنابر همین علت است که تاریخ تدوین (ویدا) را از ۲۰۰۰ ق.م. الی ۱۴۰۰ ق.م. در خلال همین مدت طولانی تعیین کرده اند (۲) .

دانشمندان چید زمان مادرمورد سانسکرت چنین اظهار عقیده میکنند که این کلمه مرکب از دو عنصر (سن) بمعنی کامل و (کرت) بمعنی آفریده است . پس این دو کلمه در زبان سانسکرت هرگاه توأم شوند معنای آفریده شده کامل را ارائه میکنند .

و این زبان دو قسمت دارد یکی سانسکرت خالص که تقریباً شباهت از دیگری به کلمات های زرفنست دارد که میتواند سانسکرت اصلی باشد و قسمت دیگر سانسکرت مخلوط است که سانسکرت تا تازی هم گفته میشود و شباهت از زبان لاتینی و یونانی دارد (۳) . و اولین کسی که باب تحقیق را برای پژوهش گران زبان سانسکرت گشود ابوریحان البیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ هـ) دانشمند والا مرتبه و زرفنکر افغانستان عهد غزنوی بود . او نه تنها بحر خود را در نجوم ریاضی و فلسفه با نیات رسانید بلکه نسو غ سرشار از استعداد خود را در زبان شناسی و انترا - یالوجی نیز تبارز داد و کتاب مالکیتند او حاوی مطالب سودمندی راجع به طرز حیات هندی و جگوتکی زبان سانسکرت می باشد و بنا بر همین تحقیق این دانشمند بزرگ را میتوان اولین واضح علم بشر شناسی در مسیر تاریخ بعد از اسلام گفت . گرچه جغرافیا نگاران عرب در اثر سیاحت های دور و دراز خود آثار گرانقدری را از جهان اسلام بوجود آوردند - لیکن ماهیت گار البیرونی در آنها به مشاهده نمی رسد و آثار

شان فاقد مزایای تحقیقات موصوف است . اکنون بر میگردیم بجانب ویدا . که تا حال بحث ما پیرامون آن می چرخید و در خلال مباحث فوق دانستیم که آثار و سرود های ویدا به زبان سانسکرت نیستند بلکه اند و زبان از یوریکی از شعبات زبان آریایی است . پس باید دیده شود که کلمه (ویدا) در نزد آدین هاجه موفقی داشت . بنابه عقیده احمد علی کهزاد باید اظهار کرد که احتمال آن میرود که ودا نخستین کلمه ای باشد که برای اولین بار از زبان آریایی ها برآمده باشد و معنی این کلمه اصلاً دانایی است و از فعل وید .

ناتهام

(۱) ص ۶ - مقدمه ابراهیم پورداود بر پر (۲) ص ۵ - تاریخ هندتالیف ت.ف. دولافوز (۳) ص ۹۷ - تاریخ ادبیات ریدان جلال همایونی

سرود هانیز ناگزیر شناخته می شد . و این وظیفه سنگین منحصر به ریشی هان بود بلکه هر پدر یار و یار خانواده مکلف بود تا سرخود را از ماضیت برانزده سرود ها آگاه سازد و این اصرار و ابرام منتج به انتقال سرود ها در روند تاریخ و اعصار زیادی شد و اگر چنین عمل خیر اندیشانه از جانب جامعه آریایی ها عمل نمی پوشید احیاناً که امروز ما از مزایای مفاخر فرهنگی خود بی اطلاع بوده و هم قسمت اعظم تاریخ کشور عزیز ما مبهم و مجهول می بود . خلاصه که این دسته بندی ریشی ها سرانجام عوامل ده جزوی ویدارا فراهم کرده و زمینه را برای ایجاد مطالب متعدد تاریخی ، جغرافیایی فلسفی ، علمی و مذهبی مساعد سازد (۱) .

زبان ویدی بر همین سرود ها بود و یکی از شاخه های باستانی زبان آریایی است و در ردیف زبان های قدیمی نژاد آدین مثل اوستا و فرس قدیم قرار می گیرد . آلسا این زبان امروز به زبان سانسکرت در دست است و زبان سانسکرت عیناً همان زبان ویدا است . آثار کتبی زبان سانسکرت با آثار کتبی سایر زبان های کهن سال آریایی فقط تفاوت لپیجه دارد و چنین تفاوت میان فرس قدیم و زبان اوستا هم موجود است چنانچه لغت هنجار که از مآخذ قدیمی باقی مانده در لپیجه سانسکرت حرف (ها) به (سین) می آیند لغت (سنجار) همچنان بجای خود پایدار است و بنابر فرایندی که بین زبان و زبان های دیگر آریایی وجود دارد میتوان با جسارت اظهار کرد که هرگاه لغتی را در فرس قدیم و زبان اوستا نیافتیم ، باید به آثار غنی و پراچ سانسکرت و باین دریای بیکران در تکاپو شویم بر سر منزل مقصود نایل خواهیم شد . این زبان در چشم

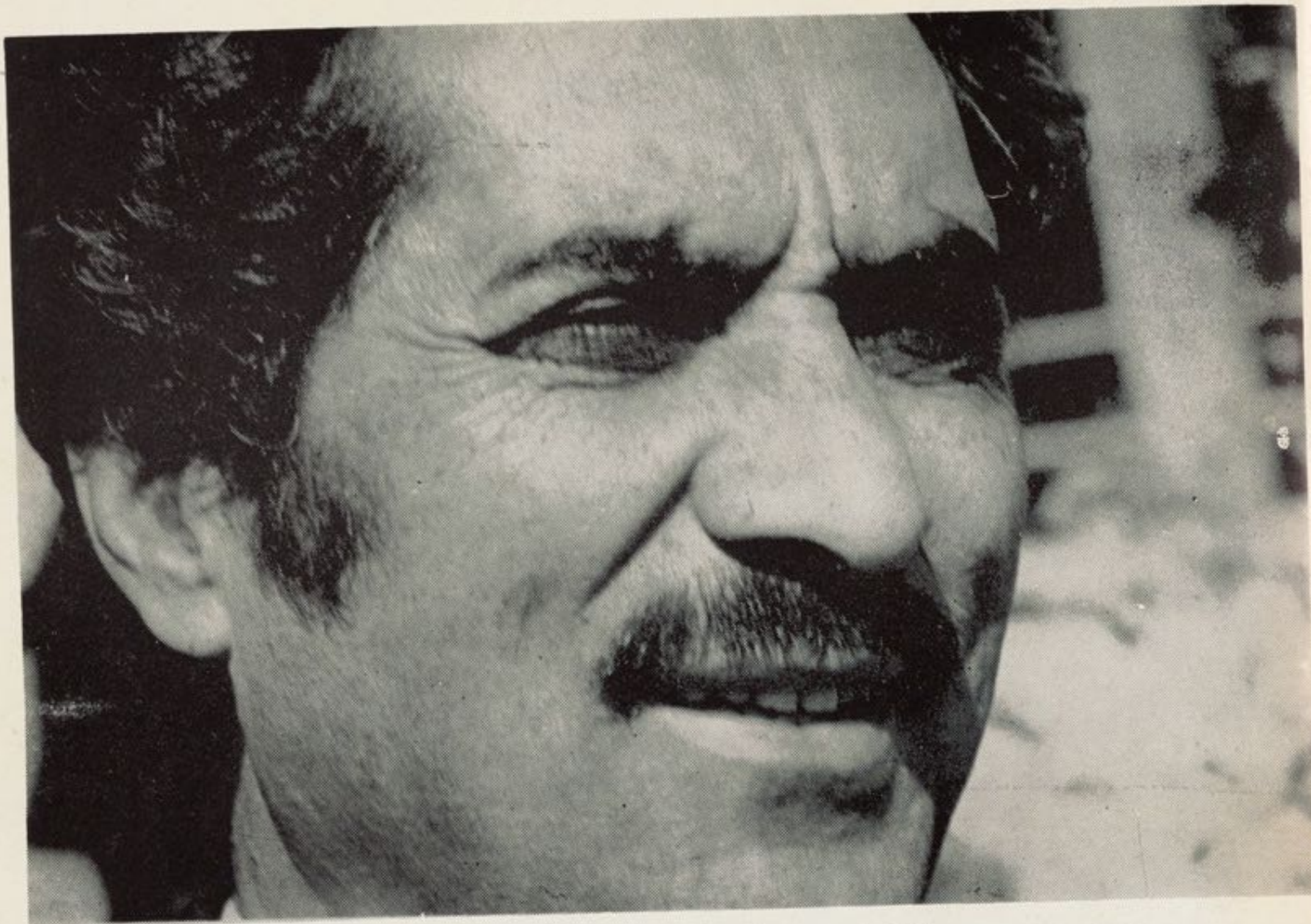
(۱) ص ۵ - تاریخ هندتالیف ت.ف. دولافوز - ترجمه خرداغانی گیلانی چاپ دوم سال ۱۳۱۶ هـ . ش . (۲) ص ۴ - افغانستان در پرتوی تاریخ احمد علی کهزاد .

بیم و حوادث تاریخی موجودیت این سرود ها را دستخوش اسمحلال و نیستی کرد و ایمن سرود ها را میتوان بنام (سرود های بلیکا) نامید .

ب : سرود های معلوم است که عبارت از همان سرود های موجوده در چهار بخش که عبارت اند از : ریگ وید و یجور وید اتروید و سام وید که در جنوب هندوکش شالوده آنها طرح شده بود که امروز محتویات زبان ویدارا تشکیل میدهند (۱) .

بعضی از مورخین سرود های ویدارا به سه جزوی (مانند لاس) کتاب تقسیم کرده و هر جزو را منسوب به ریشی های موفقی می کنند و تنها دونا ی اخیر اول را منسبتی قرار میدهند و بزعم ایشان کتاب اخیر نسبت به سایر کتب آن باید خیلی دیرتر تالیف شده باشد چه محتوی آن مبین این واقعیت است که در جامعه منکامل تر نسبت به ماقبل خود گام نهاده است . زیر اندرجات آن متضمن اعمال و آداب پر پیچ و خمی میباشد که از افکار و تخیلات آفاقی اندکی را حاویست (۱) . و اینکه چگونه تدوین و ترتیب سرود هادرده جزو جداگانه تعبیه گردید - سوالیست که پاسخ آنرا می توان در خلال عواملی ارائه کرد که در جامعه آریایی هادرش وجود نموده بود که آن عبارت از دسته بندی درین طبقه روحانیون یاریشی ها بود . ریشی ها بنابر رسالت مذهبی و ضمناً اجتماعی خود با تقاضای قریحه شاعر منشانه ای که داشتند سرود ها را سرودند و هم آنرا حراست کردند . و این صیانت بر مبنای وراثت بیشتر استوار بود زیرا ریشی ها به مرور زمان شکل خانواده را بخود گرفتند و فرزند پساک ریشی در نتیجه امر خودش به مثابه ریشی تبارز میکرد و درینو سخن گفتن و مسیر رشد و تطور از جانب پدر و ادا می شد تا اهمیت سرود ها را درک کرده و راجع به حمایت آنها اقدام جدی از خود نشان دهد و گذشته از آن از حفظ کردن

(۱) ص ۴ - افغانستان در پرتوی تاریخ تالیف احمد علی کهزاد .



استاد سلیم سرمست هنرمند و کمپوزیتور مشهور کشور .

یادی از پروفیسور

غیره اورا اجازه نمیداد تا باین هدف خود بصورت قاطع موفق گردد. او تابلو هارا بمعرض فروش تهیه نمیکرد، بلکه او میخواست یک هنرمند باشد، آنها هم یک هنرمند متصف به همه اوصاف آن، پول را باین تراز هنر قرار میداد و فقط در تلاش آن بوده که چه رسم کند و الهامی را که از طبیعت میگرفت بصورت ۱ علی بالای صفحه تات و یا کاغذ انعکاس بدهد. او می توانست از هنر خود پول هنگفت بدست بیاورد، اما تا آخر حیات بخاطر ارزش معنوی هنر بفقر و فاقه حیات بسربرد و تالعه مرگ که بتواند در یک خانه بصورت دوام دار بسر برد موفق نگردد. و حتی فامیلش بعد از وفات او نتوانستند با ترتیب مطلوبه و ایجاب آن زمان بنابر ضعف اقتصادی مراسم تدفینش را بجا بیاورند . علت همه این ناتوانیها در خصوص

اقتصادیات او همانا قوت عزت النفس آن راد مرد وطن است، او میخواست هنر را بمعنای هنر بکار ببرد و همچنان هنرا به اوج خود برساند، طوریکه واقعا هنر را با وج و پایه آن رساند .

نظر عمومی درباره پروفیسور :

تاجانیکه بنده باده هانفراز شاگردان او یا کسانی که اورا از نزدیک دیده و ملاقات کرده بودند در تماس شدم و آنچه را که در اینجا گنجانیدم دوزخ حقیقت نبوده و صورت مبالغوی ندارد. مردم ما واقعا این مرد بزرگ وطن را یاد خواهند داشت و نام نامی اورا هرگز فراموش نخواهند کرد، وسیله خوبی باسم نگاهداری این شخص بزرگ همانا جمع آوری آثار اوست در یک گوشه موزیم هرگاه باسم اوتالاری و یا مکتبی مسمی میگردد، نامش جاویدان میشود

و قدر دانی اش بجا میگردد. مابعد از استاد کمال الدین بهزاد (۸۴۴-۹۴۲) اشخاص قابل قدر و یادآوری خواهیم داشت، اما می توانیم بگوئیم که دوم بهزاد است و بس .

فهرست مآخذ:

- ۱- هنر در افغانستان - تالیف عنایت الله شبرانی، مطبعه معارف . ۱۳۵۰
- ۲- مجله عرفان، جلد سوم، نوشته از یوسف کهزاد . ۱۳۴۷
- ۳- آریانا دائرة المعارف .
- ۴- ارمغان میمنه .
- ۵- تماس با محمد کریم نژیسی، غلام علی امید، نجیب الله و محمد همایون از القارب پروفیسور .
- ۶- تماس مستقیم بایک تعداد دیگر اشخاص که اورا می شناختند .
- ۷- تماس مستقیم با رسامانیکه نزد پروفیسور شاگرد بودند .

دولتی مطبعه



اطلاعات و کلتور

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤول نجیب رحیق
معاون: پیغله راحله راسخ
مترجم: علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۳۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
سو چوردر ۲۶۸۵۱
مدیریت توزیع ۵۹
آدرس: انصاری وای
وجه اشتراك:
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library